

کف مطالبات زنان
سرنگونی انقلابی رژیم زن ستیز
جمهوری اسلامی است!



فهرست مطالب

- ۴ < سر سخن: بدن زن در رژیم جمهوری اسلامی!
- ۷ < زنان و "منشور حقوق شهروندی"!
- ۱۱ < مارکسیست - فمینیسم: چارچوبی تئوریک برای درک روابط اجتماعی
- ۱۶ < فشار و ستم بر زنان پناهجو
- ۲۱ < مجوز قانونی تجاوز جنسی به دختر بچه‌ها صادر شد
- ۲۳ < زنان و محیط زیست!
- ۲۶ < نقدی بر نمایش "یک رویای خصوصی"
- ۲۷ < فعالین، لابی‌گران و بمب‌گذاران انتحاری: درس‌هایی از جنبش زنان فلسطین
- ۳۱ < به مناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان

هشت مارس

نشریه سازمان زنان

هشت مارس

(ایران - افغانستان)

=====

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان

فریدا فراز

فریبا امیرخیزی

طرح روی جلد: سمیرا

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید!

لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی

تایپ کنید و مطالب را برایمان بفرستید!

ارسال مطالب برای نشریه:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر يك از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده نویسنده‌گان آن است.

بدن زن در رژیم جمهوری اسلامی!

زنان در ایران از زمان به روی کار آمدن حسن روحانی راننده‌ی "جدید" رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی با یورش دوباره‌ای روبرو بوده‌اند:

- سخنرانی حسن روحانی و تأکید وی بر رعایت عفاف و حجاب زنان
- تقدیر ۱۸۰ نماینده‌ی مجلس از مواضع حسن روحانی در مورد حجاب و عفاف
- طرح نصب منشور حجاب بر سردر ورودی مدارس
- محرم‌سازی مدارس دختران
- تصویب قانون ازدواج سرپرست خانواده با فرزندخوانده
- تشکیل جلسات و همایش‌ها در جهت ازدیاد جمعیت
- تشدید اعدام‌ها و بازداشت‌ها
- و ...



و عفاف" اعلام می‌کنند و یادآور می‌شوند که سخنان حسن روحانی "عزم راسخ دولت را در پاسداری از این فریضه و حکم اسلامی نشان" داده است.^۱

حسن روحانی برای این که طرح "جدیدش" در مورد حجاب اجباری را مقبول جلوه دهد، وظیفه‌ی کنترل میلیون‌ها زن را از وزارت ارشاد به وزارت دادگستری تحویل می‌دهد. قرار است که زنان با تحویل این مسئولیت از یک ارگان سرکوب‌گر به ارگان سرکوب‌گر دیگر و عوض شدن رخت تن سرکوب‌گران احساس رضایت کنند؟!

در همین دوره است که در سایت همشهری در مورد حجاب و عفاف می‌خوانیم که "پوشش، زن را برای همسرش بیمه می‌کند و او را برای بیگانگان شجره‌ی ممنوعه می‌کند. پوشش، مرز خودی و منطقه‌ی ممنوعه، جهت بیگانه است. پوشش سپری در مقابل راهزنان عفاف است، پوشش اعلام حق انحصاری است و بیان‌گر ارزش گرانبهایی است که چون طلا در پوشش پیچیده است و ... " تنها همین چند سطر کافی است تا عمق خشونت عریان بر علیه زنان، نگاه بغایت ارتجاعی و متحجر سردمداران نظام جمهوری اسلامی، نسبت به بدن زن را نشان دهد. تنها همین چند سطر کافی است که هر زنی حکم باطل بودن این رژیم زن ستیز را صادر کند و برای سرنگون کردن آن از هیچ کوششی خودداری ننماید.^۲

در تاریخ سی و پنج سال گذشته‌ی رژیم جمهوری اسلامی همواره هریک از رانندگان "جدید" این ماشین سرکوب و فرودستی

زنان که به قدرت رسیده است، برای نشان دادن درجه‌ی اسلامی بودن خود و کل نظام با حمله به زنان و تشدید هرچه بیشتر پدرسالاری رقم خورده است.

در راستای همین وظیفه یکی از اولیه‌ترین طرح‌های داخلی حسن روحانی حمله‌ی سازمان یافته‌تر علیه زنان بوده است. وی در جمع هیأت وزیران‌اش در رابطه با حجاب می‌گوید "در جامعه‌ی اسلامی رعایت عفاف و حجاب" الزامی است و از "مردم اخلاق‌مدار به‌ویژه جوانان" می‌خواهد که این "دستور دینی" را محترم بشمارند. پس از این سخنرانی است که بلافاصله ۱۸۰ نماینده‌ی واپس‌گرای مجلس اسلامی مراتب تشکر خود را از "مواضع روشن و مثبت ایشان در موضوع حجاب

گذشته در مقابله با حجاب اجباری و به زیر سوال بردن کدهای اسلامی روبه‌رو بوده است و با تمام بگیر و ببندهای هرگز نتوانسته زنان را به رعایت حجاب مجبور سازد.

حسن روحانی به خاطر متحدکردن همه‌ی جناح‌های رژیم و هم چنین برای این که در صحنه‌ی بین‌المللی خصوصا در بین نیروهای بنیادگرای منطقه‌ی خاورمیانه بتواند نقش حکومت



اسلامی "موفق" در محصور کردن زنان در زندانی به اسم ایران را بر عهده داشته باشد، در دوره‌ی صد روزه‌ی صدارت‌اش حمله‌ی آگاهانه و نقشه‌مندی را بر علیه زنان سازمان داده است. در همین دوره‌ی صدارت ایشان است که جلسات و همایش‌های متعددی برای ازدیاد جمعیت برگزار می‌شود.^۵ همه‌ی سران رژیم در ماه‌های اخیر از مواهب ازدیاد جمعیت گفته‌اند. در کشوری که فقر و فلاکت اکثریت زنان را که زنان طبقات زحمتکش و کارگر هستند چنان تحت فشار قرار داده است که صدای خرد شدن استخوان‌های‌شان به گوش می‌رسد. در کشوری که هزاران زن به خاطر فقر و بی‌کاری دست به تن‌فروشی برای بقای زندگی می‌زنند. در کشوری که زنان کارتن خواب در خیابان بیش از پیش گسترش یافته است. در کشوری که ۱۰ میلیون کودک از حق آموزش محرومند و برای تأمین زندگی خانواده به بیگاری کشیده شده‌اند و... سخن گفتن در مورد ازدیاد جمعیت به معنای به بند کشیدن هر چه بیشتر زنان است.

طبقه حاکمه‌ی ایران با طرح ازدیاد جمعیت اهداف معینی را دنبال می‌کند: یکی از اهداف ازدیاد جمعیت این است که می‌خواهند از شدت ضرباتی که در سال‌های اخیر از مقابله‌ی جوانان با تشکیل خانواده صورت گرفته است، بکاهند. داده‌های آماری همین دولت نشان از این دارد که تعداد وسیعی از دختران، دیگر حاضر نیستند تن به ازدواج دهند و این امر برای حاکمین اسلامی در قدرت به معنای زیر سوال رفتن بسیاری از معیارها و ارزش‌های اسلامی است. از طرف دیگر خیل عظیمی از زنان از همسران خود جدا شده و به تنهایی سرپرست خانواده هستند. این برخورد زنان برای رژیمی که سی و پنج سال تلاش کرده است فرهنگ عقب مانده‌ی دینی خود را در مورد کیان خانواده در جامعه

در همین دوره است که محمد ابراهیم محمدی مدیر کل فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش رژیم اعلام می‌کند که قرار است بر سر در ورودی هر مدرسه‌ی دخترانه‌ای منشور حجاب نصب شود. می‌خواهند هر روز به دختران جوان قوانین اسارت‌بار این نظام را گوشزد کنند تا مبدا این نسل همانند نسل‌های گذشته در برابر حجاب شورش کنند و کل نظام جمهوری اسلامی را به لرزه در آورند.^۲

این را باید در نظر داشته باشیم که رژیم جمهوری اسلامی در طی سی و پنج سال گذشته حجاب را با سر نیزه و خشونت گسترده بر سر زنان نگاه داشته است. این کار برای این نظام کارکرد سیاسی - ایدئولوژیک دارد. چرا که حجاب یک رکن قدرت سیاسی در ایران را تشکیل می‌دهد. کارکرد حجاب این است که نشان دهد زن یک سوژه‌ی جنسی است و باید کنترل شود و از این طریق سلطه‌ی مرد بر زن تثبیت شود. موضوع حجاب و بدن زن در رژیم جمهوری اسلامی به عنوان فشارسنگ‌های اجتماعی - سیاسی از جانب دولت‌مردان بکار برده شده تا مناسبات قدرت در جامعه تثبیت شود.

در همین دوره است که علی اصغر فانی، وزیر آموزش و پرورش حسن روحانی از طرح محرم‌سازی مدارس دخترانه صحبت می‌کند. قرار است دیوارهای مدارس را تا آن جایی بلند کنند که حتی پرندگان نر هم نتوانند به آن وارد شوند! در واقع می‌خواهند مدارس، جایی که قرار است بیشترین هم و غم صرف شرایط بهتر برای کسب علم و دانش باشد را مبدل به زندان دختران جوان کنند. می‌خواهند هر روز به آن‌ها نه تنها از طریق کتب اسلامی بلکه حتی از طریق دیوارهای سر به فلک کشیده بیاموزند که بدن شما متعلق به مردان است و شما تنها موظفید که از آن برای بهره‌برداری آنان حفاظت کنید.^۴

تمام این تدابیر حکومتی برای آن است که در عمل رژیم جمهوری اسلامی با مبارزه و مقاومت زنان و دختران جوان، طی سی و پنج سال

می‌خواهند به قدرت‌های غربی بگویند که ما هنوز توان ایجاد جزیره‌ی ثبات مورد نیاز شما برای انباشت سرمایه‌های‌تان را داریم. می‌خواهند با هر چه فرو دست‌تر کردن زنان، سرکوب کارگران و زحمت‌کشان که برای دریافت حقوق عقب‌مانده‌شان دست به مبارزه می‌زنند، سرکوب ملیت‌های تحت ستم و ... به امپریالیست‌ها پیام دهند که به دنبال دولت دیگری برای سرکوب مردم نباشید. ما همانند دولت‌های دست‌نشانده‌تان در عراق و افغانستان، مصر و تونس و لیبی و ... می‌توانیم با اعدام و دستگیری مخالفین، با به قهقرا بردن هر چه بیشتر زندگی میلیون‌ها زن، با کشیدن آخرین رمق کارگران و زحمت‌کشان و دیگر اقشار و طبقات برای شما و سرمایه‌های‌تان نوکران خوبی باشیم. در مقابل هم امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی برای برون رفت از باتلاق بحران خاورمیانه که در آن گیر کرده‌اند، برای جان دوباره دادن به سرمایه‌های بحران‌زده‌شان، در برابر کشتاری که از مخالفین جمهوری اسلامی توسط دولت روحانی انجام می‌شود، در برابر تشدید هر چه بیشتر پدرسالاری، در برابر به بند کشیدن بسیاری از مخالفین و ... با سکوت‌شان به سران جمهوری اسلامی دست مریزاد می‌گویند. همان سکوت رضایت‌مندان‌های که در سی و پنج سال گذشته در برابر سرکوب مخالفین خصوصاً کشتار زندانیان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ و تابستان ۶۷ در ایران کردند.

بنیادگرایان اسلامی حاکم بر ایران و امپریالیست‌های غربی دو قطب پوسیده‌ای هستند که بدون به انقیاد کشیدن زنان به اشکال گوناگون، بدون گسترش خشونت وحشیانه در همه‌ی عرصه‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی علیه زنان، بدون برنامه‌ریزی و طراحی انواع بدیل‌های بی‌خطر برای مقابله با بدیل‌های انقلابی زنان، قادر به ادامه حیات نمی‌باشند.

سوالاتی که در مقابل همه‌ی زنان خصوصاً دختران جوانی که شجاعانه هر روز در مقابله با حجاب اجباری دست به مبارزه و مقاومت می‌زنند این است که آیا با مبارزه‌ی فردی و خودبه‌خودی می‌توان به لغو حجاب اجباری و به‌طور کلی فروپستی زنان که یکی از ارکان اصلی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، نقطه‌ی پایانی گذاشت؟ امروزه در ایران برداشتن گام‌های اولیه برای رهایی زنان از حجاب اجباری، کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی، فرهنگ و سنت‌های عقب‌مانده، دین و خرافات به‌طور لاینفکی به عبور از جنازه‌ی متفنن رژیم جمهوری اسلامی گره خورده است. مبارزه برای سرنگونی انقلابی یکی از زن‌ستیزترین رژیم‌های جهان جدا از مبارزه علیه امپریالیست‌های پدرسالار که به انقیاد کشاندن زنان در ایران، افغانستان، عراق، مصر و لیبی و در کل جهان جزئی از نظام ستم و استثمارشان است، جدا نیست. ♦

زیرنویس:

- ۱- گزارشی از ایلنا در تاریخ ۲۷ شهریور ۹۲
- ۲- هم‌شهری آنلاین "حجاب و پوشش عامل طهارت قلب و روح"
- ۳- گزارشی از روزنامه‌ی مهر در مورد "منشور حجاب در ورودی مدارس نصب می‌شود"
- ۴- فارس "اهداف محرم‌سازی مدارس" ۱۵ آبان ۹۲
- ۵- گزارشی از برگزاری جلسه‌ی به تاریخ ۹ آبان ۹۲ در شهر قم تحت عنوان "تغییرات جمعیتی و نقش آن در تحولات مختلف جامعه"
- ۶- پیام آیت الله سبحانی به جلسه‌ی "تغییرات جمعیتی و نقش آن در تحولات متخلف جامعه"
- ۷- دومین نشست هم‌اندیشی زنان

اشاعه دهد، به باد هوا می‌دهد. (بنا بر گزارش دولت روزانه ۴۱۱ حکم طلاق صادر می‌شود که بیشترین متقاضی آن زنان می‌باشند.)

هدف دیگر ازدیاد جمعیت برای این رژیم آن است که بتواند زنان را مبدل به ماشین جوجه‌کشی کند و از این طریق نقش و جایگاه "طبیعی" زنان را در خانه‌نشینی و نگهداری از فرزندان و خانواده‌بدان‌ها بازگرداند. جمهوری اسلامی با تبلیغ بازگشت زنان به کانون خانواده، در پی آن است که هر چه بیشتر زنان از زاویه‌ی اقتصادی وابسته به مردان خانواده گردند، تا امکان کنترل و سلطه‌گری بر آنان بیشتر فراهم شود.

در عین حال ازدیاد جمعیت برای شونیست‌های شیعه‌ی اسلامی در قدرت به این معناست که بتوانند جمعیت شیعه را نسبت به سایر مذاهب خصوصاً سنی افزایش دهند و از این طریق حاکمیت خود را حفظ کنند. کافی است در این مورد به پیام یکی از سران مرتجع رژیم جمهوری اسلامی آیت الله سبحانی مراجعه کنیم. وی در بخشی از پیامش به همایش ازدیاد جمعیت در قم، می‌گوید: "در رضوان‌شهر مشهد در ثبت نام دانش‌آموزان مقطع ابتدائی ۶۰ درصد اهل تسنن و ۴۰ درصد شیعه هستند که این خود هشداری برای نظام است."^۶

هدف دیگر از ازدیاد جمعیت موضوع مهمی برای سرمایه‌داران حاکم، جهت کسب هر چه بیشتر سود و گسترش سرمایه‌های‌شان این است که همواره خیل عظیمی از ارتش ذخیره‌ی کار در جامعه موجود باشد. رژیم می‌خواهد این امر حیاتی برای بقای سرمایه‌داری را از طریق سازمان دادن زنان برای زائیدن بیشتر تأمین کند!

در همین دوره است که قانون ازدواج سرپرست خانواده با فرزندخوانده که عملاً به معنای قانونی کردن تجاوز به دخترخوانده می‌باشد از جانب مجلسی که توسط مرتجع‌ترین و زن‌ستیزترین نمایندگان این رژیم اشغال شده است، به تصویب می‌رسد. سهم زنان و کودکان از بر روی کار آمدن دولت حسن روحانی خشونت گسترده‌تر بوده است.

پیش از شروع دوره‌ی انتخابات بخشی از زنان حکومتی همراه با زنان لیبرال و اصلاح‌طلب برای به قدرت رساندن داوردسته‌ی حسن روحانی "هم‌اندیشی" کردند و جلسات متعددی را برگزار نمودند. هم و غم بسیاری از شرکت‌کنندگان جلسات "هم‌اندیشی" پا فشاری برای وارد کردن "سه تا چهار وزیر زن" به کابینه‌ی حسن روحانی و یا "ساختن تشکیلاتی برای گفتگو کردن با آقایان علما" و مدرن کردن اسلام و انتقال "خوانشی برابری‌طلبانه" به آنان بود.^۷ اینان در این دوره تلاش کردند تا با تبلیغات مخرب خود و دامن زدن به توهم در بین مردم و به طور مشخص زنان یک بار دیگر تفکر شکسته خورده‌ی خود را مبنی بر اصلاحاتی حقیر توسط دولت "جدید" را پیش گذارند. همین چند ماه اخیر دولت حسن روحانی با هر چند زن درون کابینه‌اش بار دیگر نشان داد که همه‌ی داوردسته‌های حاکمین ضدزن جمهوری اسلامی چه با نام اصلاح‌طلب و چه با نام دولت "امید و تدبیر" برنامه‌ای جز ادامه‌ی سرکوب زنان و کل جامعه ندارند.

دولت روحانی برای این که در مذاکرات با امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی ادای یک دولت مقتدر را در آورد و به آن‌ها اطمینان دهد که می‌تواند روی کشور ایران برای خارج شدن از بحران سرمایه داری و خاورمیانه حساب کنند، دست به اعدام‌های وسیع و بازداشت مخالفین می‌زند. با هجوم دوباره به زنان و ایجاد دم و دستگاه بیشتر برای کنترل حجاب و تصویب قوانین بغایت ارتجاعی بر علیه کودکان و زنان

زنان و "منشور حقوق شهروندی"!

سلا پرینا



اسلامی اعلام می‌کند

که: "نظام جمهوری اسلامی نظامی است که

به حقوق شهروندان و مردمش به‌طور جدی معتقد و پایبند بوده است." پورمحمدی کسی است که به جلااد انقلابیون و کمونیست‌ها در تابستان خونین شصت و هفت معروف است، کسی که هزاران جوان مبارز و انقلابی را در بی‌دادگاه‌های چند دقیقه‌ای روانه‌ی جوخه اعدام کرد، کسی که همراه با همه‌ی سران مرتجع رژیم پس از کشتار زندانیان سیاسی مانع از خاک‌سپاری و یا سوگواری عزیزان جان‌باخته توسط خانواده‌های‌شان شد، امروز از "حق شهروندی" صحبت می‌کند!!

پورمحمدی درباره‌ی مفاد این منشور تأکید می‌کند که: "جالب است بدانید این منشور بر گرفته از قوانین فعلی است." "به‌عبارتی این منشور بر پایه‌ی قانون اساسی این رژیم تهیه شده است و جای تعجبی هم ندارد که در جای جای این منشور هر جمله‌ای که "حقوق شهروندی" را توضیح می‌دهد فوراً جمله‌ی "اما مغایر با قانون و دین اسلام نباشد" آورده می‌شود. در تمام طول سی و پنج سال گذشته به‌کار بست همین جمله در زندان‌های قرون وسطائی رژیم، در دادگاه‌های فرمایشی، در بازداشت‌های گسترده و... باعث کشتار صدها هزار انقلابی و آزادی‌خواه شده است. بر پایه‌ی همین درک است که حسن روحانی و دولت‌اش در مقدمه‌ی منشور با اتکا بر سخنان خمینی، کسی که یک رژیم مذهبی، به‌غایت ارتجاعی، زن‌ستیز و مستبدی که کل جامعه را به زندان ملل مبدل کرده و کلیه‌ی حقوق فردی را از مردم سلب کرده است را به‌عنوان فردی طرفدار حقوق شهروندی معرفی می‌نماید: "من مکرر اعلام کرده‌ام که در اسلام نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست. تمام مسلمین - چه اهل سنت و چه شیعی - برادر و برابر و همه برخوردار از همه‌ی مزایا و حقوق اسلامی هستند." در همین چند خط بدون هیچ توضیحی روشن است که موضوع جنسیت برای رهبر این نظام و کل حاکمین در قدرت، در قانون اساسی و در منشورشان بر پایه‌ی نابرابری و فرودستی زنان استوار است. از نظر این رژیم همه‌ی مردان طبقه‌ی حاکمه همراه با مردان جامعه در اعمال بی‌حقوقی، تبعیض و خشونت گسترده علیه زنان برادر و برابرند. مسلمان بودن و مرد بودن در این رژیم

بعد از سه دهه که از کارنامه‌ی خیانت‌بار رژیم جمهوری اسلامی می‌گذرد، رژیمی که جز سرکوب عریان، اعمال وحشیانه‌ترین خشونت‌ها در تمام عرصه‌ها بر علیه زنان، کشتار انقلابیون و کمونیست‌ها، به بند کشیدن هر صدای آزادی‌خواهی، توقیف حتا لیبرال‌ترین روزنامه‌ها، بازداشت و اعدام وبلاگ‌نویسان معترض، سرکوب هر تجمع و تشکل صنفی، سرکوب وحشیانه‌ی ملیت‌ها، کشیدن شیرهی جان اکثریت کارگران و زحمت‌کشان جامعه برای انباشت سرمایه، از بین بردن محیط زیست در خدمت منافع سرمایه‌داری و ... به یاد "حق شهروندی" مردم افتاده است!

این رژیم در طی سی و پنج سال با اعمال ستم و استثمار، سرکوب و استبداد به جایی رسیده است که اگر بخواهد چند صباحی بر عمر ننگین‌اش بیفزاید باید بتواند هم به درجاتی بخشی از طبقات میانی و مرفه جامعه خصوصاً روشن‌فکران این طبقه را بار دیگر با خود همراه کند و هم در پیش‌گاه اربابان خود چهره‌ی یک دولت "مدرن" را به خود گیرد. اگر در دوران خاتمی با وعده‌ی اصلاحات و "گفتگوی تمدن‌ها" و همیاری و همکاری "کنش‌گران ناراضی" توانست برای خود وقت بخرد، این‌بار می‌خواهد از طریق ترفند دیگری تحت نام "منشور حقوق شهروندی" بر عمر نکبت‌بار خود اضافه کند.

بندبند "منشور حقوق شهروندی" در مورد زنان همان قوانین به‌غایت زن‌ستیزی است که از قبل در قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی هم آمده است. تنها کافی است به بخش "خانواده، زنان، کودکان و کهنسالان" این "منشور" مراجعه شود تا عمق ضدیت آن با زنان را مشاهده کرد. در بخش مربوط به حجاب نوشته شده است که: "زنان بایستی از تمامی امکانات برای بهره‌مندی از حق انتخاب پوشش مناسب هماهنگ با معیارهای اسلامی - ایرانی بهره‌مند شوند. دولت موظف است تمهیدات لازم جهت ترویج پوشش مناسب را اتخاذ کند."

"پوشش مناسب هماهنگ با معیارهای اسلامی"، همان قانونی است که از روزی که این رژیم به قدرت رسید به عنوان معیار اسلامی بودن‌اش و پرچم ایدئولوژیک‌اش بر زنان تحمیل کرد. در مقابل هم زنان بزرگترین تظاهرات را در ۸ مارس ۵۷ بر علیه این معیار اسلامی سازماندهی کردند. از آن زمان تا کنون جمهوری اسلامی با نیروی‌های سرکوب‌گری که در جامعه گسیل کرد در پی این بوده است که زنان را به اجرای این معیار متحجر و عقب‌مانده‌ی اسلامی وا دارد، اما قادر نشد سرکشی‌های زنان و خصوصاً دختران جوان را در مقابله با آن مهار کند. جمهوری اسلامی با اجباری کردن حجاب به زنان اعلام جنگ کرد و زنان نیز جنگ‌شان را با به راه انداختن تظاهرات وسیع و پرشور و به یاد ماندنی آغاز کردند و از آن روز تا کنون به مبارزه و مقاومت خود بر علیه این معیار اسلامی ادامه داده‌اند.

سردمداران رژیم پس از انتشار "منشور"، به‌طور هدفمند و آگاهانه مصاحبه‌هایی را برای فراگیر کردن آن در بین مردم پیش برده‌اند. پورمحمدی وزیر دادگستری دولت روحانی در صدا و سیما جمهوری

منشور می‌توان بین دولت و مردم پلی برقرار کرد. اینان می‌خواهند طرح منشور حسن روحانی و دولت‌اش را (که از زاویه داخلی بر پایه‌ی جلب و اتکای بیشتر بر نیروهای "ناراضی" هم‌چون زنان اصلاح‌طلب و لیبرال استوار است و از زاویه بین‌المللی جلب نظر امپریالیست‌های غربی خصوصاً آمریکا) به‌عنوان دستاورد مردم و زنان جا بزنند. می‌خواهند نسل جوان را که هیچ آینده‌ای در این نظام ندارد و به خاطر ذهن جستجوگرش به‌دنبال راه دیگری برای زدن کهنه و ساختن نو می‌گردد، منحرف کنند. می‌خواهند نفرت عمیق زنان نسبت به این رژیم را کاهش دهند و آنان را به "دخالگری" امیدوار کنند. به همین دلیل قلم به دست گرفته و از مزایای این منشور و خدماتی که به زنان و جامعه‌ی مدنی می‌کند، حمایت و آن را تبلیغ می‌کنند. می‌خواهند از این طریق توجه‌ی زنان و مردم را از مسائل اصلی و پایه‌ای دور کنند. می‌گویند: "نظرخواهی دولت از مردم برای ویرایش منشور حقوق شهروندی ... فرصتی برای اعضای جامعه‌ی مدنی است ... گویا قرار است که منشور حقوق شهروندی با انشای مردم تدوین شود."^۹ می‌خواهند یک‌بار دیگر سطح خواست‌ها و مطالبات پایه‌ای زنان را پایین کشند و آنان را به‌دنبال خرده‌ریزی از این نظام دل خوش کنند.

اگر تا همین چند ماه پیش موضوع انتخابات و حق رأی در نظام جمهوری اسلامی را به‌عنوان حقوق شهروندی و نشان جامعه مدنی معرفی می‌کردند، امروز موضوع "منشور" و "نظرخواهی عموم" را به‌عنوان نشانه‌ی پیش‌روی معرفی می‌کنند. در صورتی که محتوای اصلی این طرح همانند سایر طرح‌های رژیم کنار زدن پایه‌ای‌ترین خواست‌های مردم و خصوصاً زنان است. "اگر عزم میلیون‌ها مردم این سرزمین بر شرکت جدی و مسئولانه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و سپس در انتخابات سال ۱۳۸۸ نبود و آنان پی‌گیر سرنوشت «رأی‌شان» نمی‌شدند، و ... آیا اساساً منشوری برای حقوق شهروندی ایران‌یان، آن هم از سوی دولت، برای نظرخواهی عموم، تدارک و منتشر می‌شد؟"^{۱۰} اینان از آن جا که خود را متعهد به مانع‌ترازی از یک انقلاب اجتماعی که بتواند در موقعیت زنان تحولات عظیمی را ایجاد کند، می‌دانند می‌خواهند بار دیگر از فرصتی که برای‌شان پیش آمده است بیشترین استفاده را کرده و بین منافع متضاد زنان و رژیم جمهوری اسلامی آتش‌بس برقرار کنند.

موضوعی که همواره از جانب زنان اصلاح‌طلب و لیبرال حکومتی و غیرحکومتی پوشیده مانده این است که گویا رژیم جمهوری اسلامی با عوض کردن مهره‌هایش و طرح‌هایش هم‌چون "منشور حقوق شهروندی" که برای بقای خود پیش می‌گذارد، عوض خواهد شد. در صورتی که در سی و پنج سال گذشته نگهبانان این رژیم عوض شده‌اند اما در ماهیت زن‌ستیزانه‌ی این رژیم هیچ تغییری ولو تغییر جزئی صورت نگرفته است؛ و اگر "تغییری" هم ظاهراً صورت گرفته است، بر اثر مبارزه و مقاومت زنانی بوده است که در مقابل این قوانین قرون وسطائی تمکین نکرده‌اند. زنان در ایران با پوست و گوشت خود لمس کرده‌اند که هر تغییر جزئی هم اگر صورت گیرد، این نظام برای حفظ اسلامی بودن خود مجبور است که فرودستی زنان را محکم نگاه دارد. چرا که همان‌طور که بارها و بارها تأکید کرده‌ایم و این تأکید بر یک حقیقت انکارناشدنی استوار است، این رژیم اسلامی بودنش با زنجیر اسارت زنان معنی و مفهوم می‌یابد.

"تصویب این سند می‌تواند پس از برپایی یک گفت و گوی ملی در عرصه‌ی عمومی انجام شود که در این صورت نیازمند زمانی بیش از یک

سبب امتیاز و قانونی بودن سرکوب زنان و سایر مردمی که به ادیان دیگر باور دارند، می‌باشد.

از زمان به روی کار آمدن این رژیم، زنان حق شهروندی خود را تحت یک حکومت تئوکراسی مذهبی با فرمان ارتجاعی خمینی در مورد حجاب و تصویب کلیه‌ی قوانین اسارت‌بار در قانون اساسی گرفته‌اند. بنده‌بند قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی که مهم‌ترین سند حقوقی و قانونی این رژیم است، بر تبعیض و فرودستی زنان بر پایه‌ی شریعت پی‌ریزی شده است. کلیه‌ی حقوق نگاشته شده در قانون اساسی تا آن جا که به موضوع قدرت بین زن و مرد بر می‌گردد به مردان امتیاز داده است. زنان در قانون اساسی و "منشور" دولت "جدید" جزء محروم‌ترین و بی‌حقوق‌ترین قشر جامعه‌اند.

حال یک عده که منافع معینی را در نظام جمهوری اسلامی جستجو می‌کنند، درباره‌ی "منشور" به مردم می‌گویند به دنبال زیاده‌خواهی و تغییرات ریشه‌ای و اساسی نباشید. بلکه حتا اگر یک بند از "منشور" هم اجرا شود به آن دل خوش کنید و آن را نشانه‌ی پیشرفت تلقی نمایید: "اگر یک ماده از مجموع موادی که در پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی وجود دارد اجرا شود یک گام به سوی پیشرفت و عدالت نزدیک می‌شویم."^{۱۱} برای این‌که بتوانند مسیر اصلی مبارزات مردم در جهت سرنوشتی انقلابی یک رژیم استبدادی دینی را، عوض کنند، تمام تلاش خود را به کار می‌بندند که با انتشار این "منشور"، در درجه‌ی اول تضاد آشتی‌ناپذیر مردم با این نظام را کاهش دهند و یا این که خود مردم را مستبد و مقصر معرفی کنند تا بدین وسیله مرتجعین حاکم را تبرئه کنند: "تدوین منشور شهروندی در دولت تدبیر و امید گامی بسیار بزرگ و مترقی است و ... در نوع خود بی‌سابقه ... اگر دنبال ریشه‌ی استبداد هستیم این ریشه در درون ما هست و نه در بیرون، بیرون اعم از ساختار اجتماعی و سیاسی، تنها شاخ و برگ‌های آن هستند."^{۱۲}

از زمان به روی کار آمدن حسن روحانی "تدبیر" اش این بوده است که از یک طرف با به راه انداختن موج اعدام‌ها رعب و وحشت را در جامعه دامن زند و از طرف دیگر بتواند با ترفندهای گوناگون از جمله "منشور حقوق شهروندی" رژیم درمانده و مستأصل جمهوری اسلامی را نجات دهد و "امید" اش این است که بتواند با روابط علنی‌تر با امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی و حمایت آنان از فروپاشی این رژیم جلوگیری کند.

منشور دولت و زنان لیبرال و اصلاح‌طلب:

"در چنین شرایطی ... اگر فرضاً مشارکت وسیع مردمی صورت بگیرد به‌راستی می‌تواند به یک «میثاق همگانی» در حافظه‌ی جمعی نسل‌های تازه‌نفس کشور تبدیل شود، و نیز ... مشارکت گسترده‌ی مردمی ... شاید شانس آن را داشته باشد که بتواند به «منشوری از آن مردم» ارتقاء یابد و ..."^{۱۳}

یک‌بار دیگر زنان اصلاح‌طلب حکومتی و غیرحکومتی که جمع "هم‌اندیشی" خود را قبل از "انتخابات" و در خدمت به آن شکل داده بودند به تحرک در آمده‌اند. قرار است این جمع با به راه انداختن دیالوگ بین خود و دولت در مورد "منشور حقوق شهروندی" و چانه‌زنی با سران این دولت و "خرده تغییراتی" هم‌چون جدا کردن تیت‌ر زنان از بند "خانواده، زنان، کودکان و کهنسالان منشور حقوق شهروندی" آن را به‌مثابه‌ی راه حلی برای خارج شدن از "پاییز" جنبش زنان معرفی کنند.^{۱۴} می‌خواهند یک‌بار دیگر به دولت یادآوری کنند که از طریق این



منشور ما زنان:

رئوس کلی منشوری که می‌تواند ما زنان را در صفوف میلیونی در کنار یکدیگر قرار دهد تا با اتحادی اصولی و با برداشتن گام‌های سنجیده و استوار در جهت رهایی از فرودستی‌مان، از ستم و استثمار حرکت کنیم و پایه‌های یک جامعه‌ی نوین را پی‌ریزی کنیم، بدین قرار است:

- ۱- سرنگونی انقلابی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی
 - ۲- مبارزه‌ی انقلابی علیه دول ارتجاعی امپریالیستی که مردسالاری از ارکان اصلی نظام‌شان است.
 - ۳- موضوع زنان یکی از محورهای اصلی مبارزات مردم در ایران است و بدون حل این موضوع ایجاد جامعه‌ای که در آن به سلطه‌ی طبقات ارتجاعی حاکم و وابستگی به امپریالیسم پایان داده شود و دموکراسی و آزادی را به نفع توده‌های مردم انجام دهد، امکان‌پذیر نمی‌باشد.
 - ۴- جدایی قطعی دین از دولت. ادغام دین (که یکی از ستون‌های اصلی‌اش انقیاد زنان است) با دولت (که بر پایه‌ی اسارت زنان شکل گرفته) ستم بر زنان را تشدید کرده است. مبارزه علیه ستم بر زنان را نمی‌توان به جدایی دین از دولت محدود کرد. اما این خواست از پایه‌ای‌ترین و فوری‌ترین خواست‌های زنان در ایران است.
 - ۵- زنان از کلیه‌ی مبارزین در بند به ویژه زندانیان سیاسی زن دفاع می‌کنند و برای آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی مبارزه می‌کنند.
 - ۶- زنان علیه کلیه‌ی قوانین رسمی، عرفی، شرعی، آداب و سنن و رفتارهای ضدزن و افکار و فرهنگ مسلط مردسالارانه در اشکال مذهبی و یا هر شکل دیگری که باشد مبارزه می‌کنند و به افشا کلیه‌ی تئوری‌هایی که تحت عناوینی چون "فمینیسم اسلامی" و ... ستم بر زن را توجیه می‌کنند، می‌پردازند.
 - ۷- زنان از منافع زنان متعلق به ملل ستم‌دیده و اقلیت‌های ملی در ایران (کرد، آذری، بلوچ، عرب، ترکمن، ارمنی و افغانستانی و ...) دفاع می‌کنند و برای اتحاد میان زنان به دور از هرگونه تنگ‌نظری ملی و گرایش‌ات برتری‌طلبانه‌ی فارس تلاش می‌کنند.
 - ۸- زنان در شرایط ترور، خفقان و استبداد رژیم جمهوری اسلامی از روش سازماندهی مخفی در ایران استفاده می‌کنند تا بتوانند ادامه‌ی کاری مبارزاتی خود را تأمین کنند. در عین حال زنان برای دستیابی به اهداف‌شان، خود را به چارچوبه‌های رسمی و قابل تحمل برای حاکمین در قدرت محدود نمی‌کنند و در پی به قدرت رساندن این یا آن زن در حکومت جمهوری اسلامی نیستند.
- ما زنان برای پیشبرد مؤثرتر مبارزات‌مان در جهت خواست‌های زیر مبارزه می‌کنیم. هرچند که تحقق این خواست‌ها در کلیت خویش توسط رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی غیرممکن است، اما مبارزه به گرد این مطالبات و شعارها، مبارزات‌مان را جهت داده و به ارتقا آگاهی و وحدت صفوف‌مان یاری می‌رساند:
- جدایی دین از دولت، کوتاه شدن دست مذهب از قانون‌گذاری و دخالت در زندگی خصوصی کلیه‌ی احاد جامعه به‌ویژه زنان

ماه است و ... "اگر تا دیروز در کمپین یک میلیون امضا به دنبال جمع کردن امضا برای تساوی دیه و ارث بین زن و مرد بودند، امروز با انتشار طومار در مورد این منشور می‌خواهند از وقت بیشتری جهت گمراه کردن زنان و مردم برخوردار باشند.

اولین حق شهروندی هر زنی در ایران این است که پوشش خود را برگزیند. چگونه می‌توان "منشور حقوق شهروندی" دولت را "گامی به جلو" ارزیابی کرد، زمانی که این منشور بر پایه‌ی دینی و اسلامی تهیه گشته است. اولین گام در جهت داشتن هر حقی از جمله حق شهروندی زنان این است که دین از دولت به‌طور قطعی جدا باشد. کارکرد دولت، قوانین، کتب آموزشی، آموزش و پرورش و ... از دخالت هر اصل مذهبی مبرا باشد و دولت نباید هیچ یک از عرصه‌های جامعه را طبق دین و باورهای دینی سازماندهی کند. اصل جدایی دین از دولت پیش شرط حیات دموکراتیک و از حقوق شهروندی است و یکی از خواسته‌های اولیه برای حرکت به سوی رهایی زنان است. بنابراین نمی‌توان از دموکراسی، جامعه‌ی مدنی، حقوق شهروندی صحبت کرد ولی ضدیت آشکار دین با آزادی و برابری زنان را لا‌پوشانی کرد.

به یاد داشته باشیم که جنبش زنان تنها جنبشی بوده است که جمهوری اسلامی را از همان ابتدا به چالش گرفته است. عصیان و سرکشی دختران جوان به اشکال مختلف نظام حاکم را دائما به مبارزه طلبیده است. خواست‌های زنان در عرصه‌های مختلف از حجاب اجباری گرفته تا لغو مجازات‌های اسلامی و قوانین نابرابر تا لغو سنگسار به نابودی جمهوری اسلامی گره خورده است.

بدون سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و جدایی قطعی دین از دولت، هرگونه وعده‌ی تغییر در موقعیت زنان سرابی بیش نیست. آینده‌ی جامعه‌ی ما توسط زنان و سایراقشار و توده‌های مردم خصوصا زحمت‌کشان در میدان نبرد قهرآمیز تعیین خواهد شد. داشتن جامعه‌ای که هر زنی و هر شهروندی در ایران بتواند به‌طور آزادانه و بدون قید و بند در جهت رهایی از یوغ روابط عقب‌مانده، ستم و استثمار طبقاتی گام بردارد، در گرو نابود کردن ساختار استبدادی و خفقان‌آور رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی قرار دارد.

- به رسمیت شناختن حق سقط جنین برای زنان و ایجاد تسهیلات برای آن
 - ایجاد تسهیلات برای جلوگیری از حاملگی ناخواسته و تأمین مخارج آن و آموزش جلوگیری از حاملگی ناخواسته
 - محکوم کردن هرگونه تبعیض و سرکوب علیه همجنس‌گرایان
 - مبارزه با مجرم شناخته شدن زنان تن‌فروش از طرف دولت، ایجاد مشاغل با درآمد مکفی برای آنان و بیمه و درمان مجانی
 - مقابله با تجارت سکس و فحشای کودکان
 - ممنوعیت ضرب و شتم زنان توسط مردان. مجازات تجاوز جنسی اعم از این که متجاوز شوهر زن باشد یا غیرشوهر
 - تصویب قوانین علیه اذیت و آزار خیابانی زنان
 - تأمین مرخصی زایمان با حقوق، تأمین تسهیلات معین برای زنان باردار شاغل
 - تأمین شرایط کاری سبک‌تر به هنگام دوران یائسگی
 - ایجاد تسهیلات لازم نظیر مهدکودک و مراکز نگهداری از بچه‌ها پس از ساعات مدرسه
 - حذف محتوای مردسالارانه از دروس و منابع آموزشی، از برنامه‌های رادیو و تلویزیون مطبوعات رسمی، مبارزه علیه اشکال مردسالارانه در زبان گفتاری و نوشتاری
 - اختصاص بودجه مخصوص برای اشاعه آثار ادبی و هنری زنان و مطبوعات ویژه‌ی زنان که مستقل از ساختار حاکمیت هستند
 - لغو هرگونه قوانین ارتجاعی و هرنوع ممنوعیت و تبعیض شوونیستی بر زنان پناهنده و مهاجر در ایران مثلاً تبعیضاتی که در عرصه‌ی آموزش و اشتغال علیه زنان افغانستانی اعمال می‌شود
 - و ... ۱۲♦

زیرنویس:

- ۱- متن پیش‌نویس غیر رسمی منشور حقوق شهروندی (گام اول: اصول کلی، برنامه و خط و مشی دولت) بخش مربوط به: خانواده، زنان، کودکان و کهنسالان - بند ۳-۱۰۷
- ۲- گزارش نامه‌نویز - گفتگوی ویژه‌ی خبری شبکه دو صدا و سیمای جمهوری اسلامی با وزیر دادگستری پورمحمدی
- ۳- همین منبع
- ۴- مقدمه‌ی متن پیش‌نویس حقوق شهروندی
- ۵- نشست دانشگاهیان، حقوق‌دانان و ... در دانشگاه تحت عنوان "بررسی تحقق‌پذیری منشور حقوق شهروندی در پرتو قانون اساسی" - سخنان محمد آخوندی استاد دانشگاه و حقوق‌دان
- ۶- آفتاب: منشور حقوق شهروندی، امید به آینده‌ی درخشان جامعه‌ی ایرانی - شهروز ابراهیمی
- ۷- منشور حقوق شهروندی و جنبش زنان - نوشین احمدی خراسانی
- ۸- بهار جنبش زنان - نوشین احمدی خراسانی
- ۹- منشور شهروندی و نقش زنان - منصوره شجاعی
- ۱۰- منشور حقوق شهروندی و جنبش زنان - نوشین احمدی خراسانی
- ۱۱- بیانیه تعدادی از زنان و فعالین مدافع جامعه‌ی مدنی در مورد "منشور حقوق شهروندی"
- ۱۲- برگرفته از منشور سازمان زنان هشت مارس

- تساوی کامل شهروندان صرف‌نظر از جنسیت، ملیت، مذهب و سن، مصونیت آزادی‌های فردی از تعرض قانون و مذهب
 - برچیدن کلیه‌ی قوای انتظامی و نهادهایی که برای کنترل و سرکوب زنان ایجاد شده‌اند
 - آزادی زندانیان سیاسی
 - لغو مجازات اعدام
 - لغو تمام قوانین مدنی و مقررات مبتنی بر شرع و عرف که مستقیم یا غیرمستقیم مبین تبعیض جنسی است
 - لغو سنگسار و کلیه‌ی مجازات‌های اسلامی
 - لغو حجاب اجباری، آزادی زنان در انتخاب پوشش
 - ممنوعیت جداسازی اجباری زنان و مردان در مؤسسات، مجامع، اجتماعات، مدارس، دانشگاه‌ها، ورزشگاه‌ها، معابر و وسائل نقلیه‌ی عمومی
 - لغو کلیه‌ی قوانینی که عملکرد اجتماعی زنان را منوط به امضاء یا رضایت شوهر یا پدر می‌کند
 - آزادی زن در انتخاب شغل، سفر، ورزش و تحصیل و باز بودن کلیه‌ی عرصه‌های آموزشی و مشاغل و رشته‌های ورزشی برای زنان
 - آزادی بدون قید و شرط اندیشه و ابراز عقاید، حق تشکل و اعتصاب و تظاهرات، حق نشر افکار از طریق مطبوعات و رسانه‌های گروهی و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن
 - آزادی ایجاد تشکلات زنان برای سازمان دادن مبارزه‌ی زنان در راه کسب آزادی و برابری و حمایت از زنان در مقابل هر شکل از ستم جنسی، و به رسمیت شناختن آزادی این تشکلات در افشاء و مبارزه علیه هرگونه سنن اجتماعی و مذهبی و قانون و عملکرد دولت ضد زن جمهوری اسلامی
 - برابری کامل حقوقی میان زن و مرد در کلیه‌ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی و خانواده‌گی
 - تأمین حقوق برابر زنان در ارث و در تصاحب و اداره‌ی مایملک خانواده و لغو کلیه‌ی قوانینی که زنان را از حق مالکیت بر زمین، خانه و ... محروم یا محدود می‌کنند
 - دستمزد، حقوق و مزایای برابر در مقابل کار مشابه برای زنان و مردان
 - ممنوعیت اعلان جنسیت در مدارک تحصیل و درخواست‌های اشتغال
 - حق طلاق برای زنان
 - لغو حق حضانت فرزندان برای پدر
 - لغو چندهمسری و صیغه
 - لغو کلیه‌ی ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های قانونی در زمینه‌ی معاشرت دختران و پسران
 - آزادی زنان در امر ازدواج و گزینش همسر، ممنوعیت هر نوع ازدواج اجباری، به نقد کشیدن هرگونه معامله‌گری از قبیل مهریه، جهیزیه و شیربها، زن به زن و غیره در امر ازدواج و برقراری قانون شراکت مساوی در کلیه‌ی اموال زوجین، ممنوعیت مداخله‌ی طرف سوم در ازدواج و به رسمیت شناختن کلیه‌ی حقوق اجتماعی کسانی که خواهان زندگی مشترک بدون ثبت رسمی هستند.
 - ممنوعیت خرید و فروش دختران خردسال تحت لوای سن شرعی ازدواج و قوانین شرعی و مدنی
 - ایجاد مراکز ثبت ازدواج و به رسمیت شناختن آن بدون مراسم مذهبی
 - به رسمیت شناختن کلیه‌ی حقوق فردی و اجتماعی برای زنانی که خارج از ازدواج بچه‌دار می‌شوند.

مارکسیست - فمینیسم:

چارچوبی تئوریک برای درک روابط اجتماعی

نویسنده: سارا کارپنتر و شهرزاد مجاب

ترجمه: مهسا روزا



این مقاله ترجمه، اقتباس و خلاصه‌ای است از مقدمه‌ی کتاب:

Sara Carpenter and Shahrzad Mojab (eds.) (2011) *Educating from Marx: Race, Gender, and Learning*. New York: Palgrave: pages 3-18.

تئوری اجتماعی:

روندهای تئوریک مسلط در عرصه‌ی علوم اجتماعی در بیست تا سی سال گذشته در تئوریزه کردن روابط اجتماعی تردید کرده‌اند. تئورپسین های علوم اجتماعی، با تاثیرپذیری از نظریه های پست مدرنیسم و پساساختارگرایی اعلام کرده اند که روابط اجتماعی را نمی توان شناخت زیرا این روابط ناپیوسته و ناهمگون هستند و هر گونه تلاش برای کسب شناخت در مورد آن مساوی است با تمام‌نگری (توتالیزه کردن). اما واقعیت آن است که زندگی انسان‌ها در عین این که شامل تجارب مشخص، در مکان‌های مشخص است، همه در یک مجموعه ی روابط پیچیده درهم تنیده اند.

به‌عنوان مارکسیست - فمینیست، ما نیاز به یک تئوری اجتماعی داریم که توانایی توضیح این سه هدف را داشته باشد: توضیح و درک جهان اطرافمان، تولید دانش و آگاهی تغییر دهنده (دگرگون کننده، transformative) و تولید سیاست‌های انقلابی در خدمت به این دگرگونی و تغییر. برای انجام این کار، ما مفهوم روابط اجتماعی دیالکتیکی را به کار می‌گیریم که اجازه می‌دهد بسیاری از مسائلی که ذهن تئورپسین‌های اجتماعی معاصر را به خود مشغول کرده - هم‌چون ذات‌گرایی، دوگانگی، دو گان پایگی (binaries)، تفکر تک خطی و نسبی‌گرایی - را حل کنیم.

در ابتدا ما "روابط اجتماعی" یا "جامعه" را به‌مثابه‌ی "یک شیء" یا "ساختار" یا "سیستمی" که خارج از مردم زیسته و فعالیت و تفکر آنان را تعیین می‌کند، نمی‌بینیم. روابط اجتماعی، یک نوع سازمان اجتماعی و هم‌کاری بین انسان‌هاست، یعنی فعالیت سازمان یافته‌ی میان انسان هاست که تاریخا شکل گرفته است. چون درک ما از جهان اجتماعی، ترکیب پیچیده‌ای از فعالیت‌های واقعی انسان‌ها و اشکال همکاری مرتبط با آن می‌باشد، در نتیجه جهت توضیح جهان اجتماعی، از واژه‌ی روابط اجتماعی استفاده می‌کنیم. روابط اجتماعی، هم نقطه‌ی شروع بررسی‌ها است و هم جایی است که در نتیجه‌گیری نهایی به آن خواهیم رسید. نمی‌توانیم خود را از آن جدا کنیم چون می‌خواهیم درک‌شان کنیم. روابط اجتماعی، هم شکل‌های آگاهی و هم فعالیت عملی و احساسی انسان‌هاست (هم در فکر و هم در عمل). این روابط اجتماعی را باید در رابطه‌ی دیالکتیکی با یکدیگر درک کرد. منظور ما از دیالکتیک، درک

بیش از صد سال پیش، مارکس و انگلس گفتند شیخ بدیلی نوین برای سازمان‌دهی اجتماعی بر فراز اروپا در گشت و گذار است. مقصودشان پیدایش ایده‌ی کمونیسم در مقابل سرمایه داری و نظام دموکراسی بورژوایی بود. امروز هم تئوری‌های گوناگون سعی در توضیح روابط اجتماعی و آرایه‌ی بدیل‌هایی برای آن دارند، اما دنبال کردن جریان‌های فکری کنونی پیچیده‌تر از سابق شده اما ذره‌ای از اهمیت تئوری‌هایی که برای درک و سازمان‌دهی اجتماعی استفاده می‌کنیم کاسته نشده است.

هر چارچوب تئوریک، نقش و عملکرد دوگانه‌ای دارد. مانند شبیه عدسی است: هم روشن می‌کند و هم زمان مانعی است در مقابل دیدن. این عدسی‌ها به ما توان دیدن برخی روابط را می‌دهند و مانع دیدن برخی دیگر می‌شوند. در رویکرد به تئوری باید به طور عموم این دوگانگی را مد نظر داشته باشیم. اما به همان اندازه نیز مهم است که بدانیم این چارچوب‌های تئوریک به ما افق‌های گسترده و تازه‌ای در ترسیم بدیل‌های سیاسی نوین می‌دهند.

آگاهی نسبت به این رابطه (یعنی رابطه‌ی تئوری و عمل) ما را به بررسی مستمر و نقادانه‌ی آلترناتیوهای سیاسی وادار می‌کند. پس، یک چارچوب تئوریک نیاز داریم که قادر به عریان کردن و توضیح روابط اجتماعی نهفته و ریشه‌داری باشد که سرچشمه‌ی تولید و بازتولید نابرابری‌های مادی و اجتماعی جامعه است.

این نوشته در جستجوی تبیین یک چارچوب مارکسیست - فمینیستی برای آموزش درک روابط اجتماعی است. با استفاده و برداشت از ادبیات وسیع در عرصه‌ی علوم اجتماعی، از جمله نظریه‌های فمینیستی، نظریه‌های آموزشی و ماتریالیسم تاریخی، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که یک چارچوب مارکسیست - فمینیستی حداقل شامل پنج بخش کلیدی تئوریک است:

۱) تئوری اجتماعی، ۲) تئوری روابط اجتماعی سرمایه‌داری

و تفاوت‌های اجتماعی، ۳) تئوری دانش، ۴) تئوری آگاهی و

یادگیری، و ۵) تئوری تغییر اجتماعی.

ما این پنج بخش تئوریک را بر اساس این سوال توضیح می‌دهیم که چگونه می‌توانیم موجبات درک دیالکتیکی فمینیسم از مارکس و برعکس آن را فراهم کنیم. این اجزاء تئوریکی بسیار حیاتی‌اند زیرا مارکسیسم - فمینیسم نه تنها ابزار توضیح تحلیلی پدیده‌های اجتماعی را در اختیار ما قرار می‌دهد، بلکه هم‌چنین چارچوب اخلاقی (اتیک) برای مبارزه جهت تغییر جامعه را نیز فراهم می‌کند.

این تجزیه مانع از این می‌شود که ببینیم چگونه این شکل‌های اجتماعی در روابطی وابسته به هم و برهم اثرگذار قرار می‌گیرند. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، این روابط اجتماعی طبقه را بر مبنای جنسیت، نژاد و سکسوالیته تقسیم‌بندی می‌کند. بنابراین درک ما از زندگی اجتماعی باید در بر گیرنده و توضیح دهنده‌ی عملکرد این تفاوت‌ها در طبقه و تأثیر طبقه بر این تفاوت‌ها نیز باشد.

تئوری روابط و تمایزات اجتماعی سرمایه‌داری:

یکی از مشکلات دیرپای اخلاقی (اتیک) در تئوریزه کردن مارکسیستی، تمایزات اجتماعی است. تمایز برای مارکسیست - فمینیسم، در نظر گرفتن تمایزات اجتماعی چون جنسیت، نژاد و سکسوالیته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تئوری تمایزات و روابط اجتماعی در مارکسیست - فمینیسم به این سوال اشاره می‌کند که چرا جامعه‌ی جهانی بر اساس "تمایزات"، چون نژاد، جنسیت، سکسوالیته و طبقه سازماندهی شده است. ما از تحقیقات فمینیسم ضد نژادپرستی و ضد استعمار نقدگرا که به بررسی چگونگی بنای این تمایزات، چگونگی تکامل تاریخی آن‌ها، و چگونگی تولید و بازتولید آن‌ها می‌پردازند، یاد می‌گیریم و استنتاجاتی می‌کنیم. هرچند نقطه‌ی شروع ما مطالعه‌ی زبان و تبارزات اجتماعی مبتنی بر شرایط، از جایی که نشان دهد چگونه این "تمایزات" به‌عنوان یک پدیده‌ی فرهنگی سر بلند می‌کنند می‌باشد، و تمرکزمان بر این است که توضیح دهیم چگونه این "تمایزات"، روابط اجتماعی را سازماندهی می‌کنند. به عبارت دیگر، ما می‌خواهیم نه فقط معنای تمایز بلکه کارکرد آن را شرح دهیم. از این رو، درک مارکسیست - فمینیستی از هستی‌شناسی (آنتولوژی)، اجتناب‌ناپذیر است.

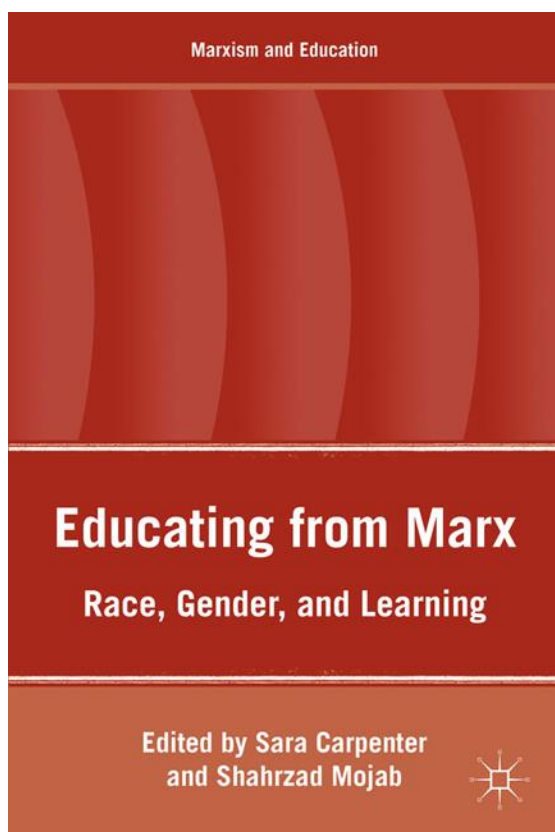
تئوری‌های فمینیستی در ابتدا هیچ فضای تئوریک و یا تجربی را برای مفاهیم "تمایز" بر اساس نژاد و طبقه فراهم نکردند. تمایز صرفاً از دیدگاه جنسیت، آن‌هم در چارچوب تفاوت - بین (difference-between) مرد و زن، معنی شد. در این شکل اول فمینیسم، تفاوت - بین، مرد - زن را به شکل مقولات ویژه و منحصر به فردی در نظر می‌گیرد که منسجم و ذاتاً مشابه اند. تریسا ابرت (Teresa Ebert) این نوع فمینیست‌ها را فمینیست‌های "نوگرا (مدرنیست)" می‌نامد که تحت تأثیر نظریه جنبش روشنگری بودند که معتقد بود همه‌ی مردم بر اساس طبیعت ذاتی انسانی و آگاهی عقلانی با هم برابرند. فمینیست‌های مدرنیست طیف وسیعی از لیبرال تا رادیکال را تشکیل می‌دهند. تمایز از دید آن‌ها نتیجه‌ی نظام نابرابری است که به زنان ستم کرده و آنان را از نظر عقل و منطق برابر نمی‌داند. در چنین الگویی، درک از مرد سالاری به‌مثابه‌ی یک ایده‌ی فرهنگی و عمدتاً به‌مثابه‌ی سلطه‌ی بین افراد می‌باشد. فمینیسم مدرنیست به مقوله‌ی ذات‌باوری/عام‌گرایی (یعنی عمومیت دادن و به شکل کل دیدن) "زن" اتکا می‌کند. ترسیم "زن" به‌مثابه‌ی مقوله‌ی عام و یکسان فقط می‌تواند با نادیده گرفتن تمایزی که به طور اجتماعی و تاریخی شکل گرفته ممکن شود، این نظریه قادر نیست "زن" را به‌عنوان یک مقوله‌ی اجتماعی تاریخی شکل گرفته، درک کند. از این رو، تضادهای واقعی بین خود زنان را از بین برده و با جدا کردن جنسیت از دیگر روابط اجتماعی، یک افسانه و اسطوره (زن) و یک مفهوم مجرد خلق می‌نماید. فمینیست‌های پست‌مدرن و پساساختارگرا تمایز بین زن و مرد را رد می‌کنند و استدلال می‌کنند که این درک به همان اندازه‌ی یونیورسالیسم (جهان شمولی و عام‌گرایی) دوران روشنگری به لحاظ هستی‌شناسانه (ontological) و شناخت‌شناسانه

یک پدیده‌ی واقعی، به مثابه وحدت اضداد است که نمی‌توانست خارج از رابطه‌ای که بین مولفه‌های متضاد آن به گونه‌ای که در شرایط کنونی وجود دارد، تکامل تاریخی و حتا وجود خارجی داشته باشد. مفهوم‌سازی دیالکتیکی یعنی به جهان اجتماعی به شکل یک رشته روابطی بنگریم که میان پدیده‌های مختلف و به‌طور هم‌زمان در سطوح محلی/خاص و جهانی/عام وجود دارند. روابط دیالکتیکی که جهان اجتماعی را شکل می‌دهند، دائماً در حال حرکت و تغییرند. این حرکت و تغییر به خاطر دو دینامیسم اصلی است: ۱- تضادهای درونی این روابط و ۲- شرایط خارجی که توسط دیگر پدیده‌های اجتماعی فراهم می‌شود.

یک رابطه‌ی دیالکتیکی همیشه وحدت بین دو پدیده است که فقط می‌توانند در تضاد با هم موجود باشند و فقط می‌توانند از طریق نفی روابط مابین و دگرگونی هر دوشان در این رابطه، تکامل یابند. به عبارت دیگر، اجتماع شامل یک رشته روابط معین متقابل است که تجربه‌ی هر روزی ما را نیز شامل می‌شود. تفکر دیالکتیکی به ما اجازه می‌دهد تا تجربه را از طریق این بافت‌های دینامیک روابط درک کنیم.

ما می‌توانیم تاریخ را به‌مثابه‌ی سلسله‌ای از شکل‌های مختلف سازماندهی اجتماعی بررسی کنیم. منظور آن است که در طول تاریخ، انسان‌ها برای بازتولید نیازهای مادی زندگی خود، در یک نظم خاص با یکدیگر سازماندهی شده و هم‌کاری می‌کنند. ما نام این شکل‌های سازماندهی اجتماعی را شیوه‌های تولیدی می‌نامیم که به لحاظ تاریخی ویژه‌اند. یک شیوه‌ی تولیدی، در یک زمان معین، در بر گیرنده‌ی کلیه‌ی پیچیدگی‌های زندگی اجتماعی است، که شامل مردم به‌مثابه‌ی نیروهای مولده (چگونه کار کردن آن‌ها برای تولید نیازهای مادی زندگی) و مناسبات تولیدی (چگونه خود را سازماندهی می‌کنند) هم می‌شود. نیروهای مولده و روابط تولیدی با هم شرایطی را ایجاد می‌کنند که در آن ما کار می‌کنیم تا روابط اجتماعی بشر را تولید و بازتولید کنیم. ما از مفهوم شیوه‌ی تولیدی در رابطه با مفهوم روابط اجتماعی استفاده می‌کنیم تا بتوانیم زندگی اجتماعی را به‌مثابه‌ی شکلی از سازماندهی بشری، که بسیار پیچیده، و تاریخی در حال تغییر است، درک کنیم. از این رو، سرمایه‌داری را به‌مثابه‌ی شیوه‌ی تولیدی درک می‌کنیم که در برگیرنده‌ی روابط اجتماعی‌ای، هم‌چون سازماندهی‌های ویژه‌ی نژادی، جنسیتی و کاری است. منظور از شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌داری، نوعی خاص از سازماندهی تولید و بازتولید زندگی است که از طریق رابطه‌ی مزدی و تولید کالایی یا به طور کلی "روابط ارزش" امکان‌پذیر می‌شود. در این شیوه‌ی تولیدی، استخراج ارزش اضافه از کار مزدی با هدف تولید سرمایه (استفاده از ثروت جهت تولید ثروت بیشتر بر مبنای استثمار کار مزدی) هدف نهایی تولید اجتماعی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری به استثمار نیروی کار وابسته است. یعنی، فعالیت آگاهانه و هدفمند بشر و دخالت آن در طبیعت بر مبنای استثمار نیروی کار انجام می‌شود.

خلاصه کرده باشیم، درک ما از جهان اجتماعی، درک روابطی است که سازماندهی اجتماعی بشر را به‌عنوان فعالیت واقعی انسان‌ها می‌بیند. جهان اجتماعی چیزی است که ما در آن حضور یافته و آن را از طریق کار و آگاهی خودمان بازتولید می‌کنیم. عدم وجود یک تئوری منسجم اجتماعی، دانشمندان مختلف علوم اجتماعی، از جمله افکار مرسوم فمینیستی را وادار کرده تا روابط اجتماعی را شرایطی مستقل از کلیت جامعه در نظر بگیرند، که به تکه تکه و تجزیه شدن سازمان اجتماعی به بخش‌هایی چون جنسیت، اقتصاد، نژاد، مذهب و دولت منجر می‌شود.



کتاب Educating from Marx از سارا کارپنتر و شهرزاد مجاب

بحث‌های حیطه‌ی خصوصی - عمومی باشد. محدودیت‌های این مواضع ساختارگرایانه صرفاً به تناقضات تئوریک خلاصه نمی‌شود؛ بلکه نتیجه‌ی آن به شکستن و تقسیم شدن چپ سیاسی می‌انجامد که در آن مارکسیست‌ها، ضد نژادپرست‌ها و فمینیست‌ها را از صفوف خود رانده است. این یک تفکر انتزاعی (abstract) است. پروسه‌ی انتزاع که ما بدان اشاره داریم بدین معنی است: جداسازی غیرواقعی زندگی از بخش‌های تشکیل دهنده‌ی آن. برای نمونه، تجرید زندگی اجتماعی از اشکال مادی یا سیاسی اقتصادی. به این دلیل که این تئوری‌های مختلف فمینیستی از درگیر شدن با جامعه به مثابه‌ی کل امتناع می‌ورزند، نمی‌توانند با پیچیدگی‌های آن دست و پنجه نرم کنند.

بنابراین کار ما مارکسیست- فمینیست‌ها، تئوریزه کردن یک درک ماتریالیست- تاریخی دیالکتیکی از تمایز است. مارکس و انگلس تولید (production) و بازتولید (reproduction) زندگی را عامل تعیین کننده در تاریخ ارزیابی نمودند. این ایده در آثار آن‌ها به‌طور کامل نیافت، اما به ما این امکان را می‌دهد تا از ایده‌های جبرگرایی اکونومیستی و تقلیل‌گرایانه، فرهنگ‌گرایی و یا اشکال مکانیکی فمینیسم دوری جویم. تمایز در درون جامعه به مثابه‌ی کل موجود است، در درون یک شیوه‌ی تولیدی که یک شکل تاریخی تکامل یافته از سازمان اجتماعی است، وجود دارد. این بدین معنی است که یک شیوه‌ی تولیدی شامل تمامی روابط اجتماعی است که از طریق آن مردم ملزومات رفاه مادی خود را تولید و نسل خود را و جهان مادی، اجتماعی و فرهنگی خود را نیز بازتولید می‌کنند. شیوه‌ی تولیدی یک "فضای تاریخی دائماً در حال تکامل منسجم و یکپارچه است" که "جدایی کیفی و شناختی خود را از جامعه‌ی مدنی، دولت، اقتصاد و فرهنگ؛ و حیطه‌ی سیاسی و اجتماعی از خصوصی و خانوادگی" جدا می‌کند. این روابط اجتماعی

(epistemological) محدود کننده هستند. بحث اصلی این نوع دوم فمینیسم آن است که تفاوت - بین، تفاوت - درون - difference- (within) گروهی زنان را محو می‌کند. از نظر فمینیست‌های معتقد به تفاوت - درون، تفاوت مساوی با هویت نیست (یعنی زن به این دلیل "زن" نامیده شده چون با مرد متفاوت است و این تفاوت هویت او را تعیین کرده - مترجم)، زیرا هیچ هویتی یک شکل و یکنواخت نیست.. فرد، از دید فمینیسم تفاوت- درون دائماً علیه خود تقسیم می‌شود (از آن‌جا که به اعتقاد آنان هویت درونی مرتباً و در شرایط خاص تغییر می‌کند- مترجم). از این رو، فمینیست‌های تفاوت- درون بر تنوع و موقعیت‌های چندجانبه/متغیر فرد تأکید می‌کنند. تمایزهایی که وجود دارند صرفاً تمایزهایی نیستند که در حیطه‌ی خاص بودن مفهوم و معنی در جریان باشند. در نتیجه در این دیدگاه، "مذکر"، هویتی با مرز کاملاً مشخص که متفاوت از مؤنث می‌باشد نیست، بلکه درون خود این هویت تقسیم‌بندی‌هایی دارد و توسط دیگری‌اش (other)، یعنی توسط مؤنث مورد مخالفت قرار می‌گیرد، مؤنثی که مکمل آن است و تمایز است که جنس مذکر برای انسجام و وجود کامل خود به این تفاوت وابسته است. "تمایز" از دیدگاه فمینیست‌های تفاوت- درون بعضی اوقات به نظر می‌رسد که از هیچ به وجود آمده است. تئورسین‌های تفاوت- درون، با رابطه‌ی بین گفتمان (discourse) و ماهیت ذاتی (مادی) در چالش‌اند، به‌خصوص در ارتباط با زمینه‌های مادی سرمایه. آن‌ها قادر به درک این مسأله نیستند که تمایز صرفاً یک مسأله‌ی معنایی یا بازنمودی (representation) نیست، بلکه مقوله‌ی اجتماعی است که بار اجتماعی اش را از نوع سازمان اجتماعی/اقتصادی می‌گیرد. یعنی در رابطه‌ی دیالکتیکی با خصلت اجتماعی/اقتصادی جامعه است.

مواضع فمینیست‌های مدرنیست تفاوت- بین و پست مدرنیست‌های تفاوت- درون، نتایج سیاسی بسیار محدودی دارد. زیرا مدرنیسم نمی‌تواند تضاد بین سرمایه‌داری و دموکراسی را حل کند. سیاست‌های آن‌ها محدود به زمینه‌ی بازتوزیع حداقل، مانند بهزیستی اجتماعی، یا چند فرهنگی به عنوان سیاست‌های ارائه و شناخت می‌باشد. سیاست پست مدرنیست‌ها صرفاً به تغییر نحوه‌ی ارائه و مفهوم و استدلال محدود شده است، هر چند که این تغییر می‌تواند یک ساختارشکنی رادیکال/دگرگون کننده باشد. ما با این دیدگاه موافقیم که سیاست‌های پست مدرنیسم/پسا ساختارگرایی در نهایت بهشت امنی برای گرایشات بورژوازی است.

نتیجه‌ی سیاسی تئوری‌ای که تکیه‌اش بر گفتمان است تنها به ضد خود، یعنی به بازسازی گفتمان محدود می‌گردد. این تحول در آگاهی به معنی تحول در سازمان‌دهی مادی جامعه نیست. هم‌چنان که مارکس در تز یازدهم درباره‌ی فوئرباخ گفت: "فلاسفه، جهان را صرفاً به اشکال مختلف تفسیر کرده اند، حال آنکه مسأله تغییر/زاست."

جهت‌گیری سومی نیز در افکار فمینیستی در ارتباط با درک مسأله‌ی تمایز موجود است که درون طرز تفکر فمینیسم ماتریالیستی ساختارگرا پوشانده شده است. این درک از تمایز، نژاد و جنسیت را به مثابه‌ی "تأثیرات" (effects) سرمایه‌داری، و به نوعی از ابداعات آن می‌بیند. این نوع مارکسیست- فمینیسم تلاش می‌کند که زنان را در درون تئوری‌های موجودی که در ارتباط با تضادهای کار و کار- سرمایه موجود است، جای دهند که به طور گریزناپذیری به یک سلسله مشکلات تئوریک دیگر دامن می‌زند. این‌ها اغلب اوقات درگیر مسائلی چون نژاد یا سکسوالیته (sexuality) نمی‌شوند، مگر این‌که در رابطه با

اجتماعی یک پروژه‌ی سیاسی است؛ و چنین تکه‌تکه کردن رابطه‌ی میان پدیده‌های مختلف اجتماعی و تجارب ما از استعمار، ستم و خشونت را مخفی می‌کند. ایدئولوژی، روش فهمیدن تجربیات مان می‌شود. مارکس و انگلس بحث کردند که "اگر افراد و موقعیت‌شان در تمام ایدئولوژی‌ها سرو ته ظاهر می‌شوند، مثل اتاقک جعبه‌ی عکاسی، این پدیده همان‌قدر از روند زندگی تاریخی بر می‌خیزد که وارونگی اشیاء از شبکه‌ی چشم از روند زندگی فیزیکی بر می‌خیزد." اشتباه در چگونگی فکر کردن یا تفسیر (توجیه) تجربه‌مان نیست؛ بلکه در پروسه‌ی تجرید (انتزاع - جدا کردن جزء از کل - مترجم) است، در وارونه کردن روابط اجتماعی است. تا از این طریق آن‌ها را قابل درک و معنی‌دار کنیم. بازتاب ایدئولوژیکی، نتیجه‌ی مستقیم شیوه‌ای از زندگی است که در سرمایه‌داری تجسم یافته؛ و بر روی جدایی تجربی، زمانی و مکانی تضادهای دیالکتیکی در زندگی روزمره رشد می‌کند.

مارکسیسم - فمینیسم شناخت‌شناسی‌ای را به کار می‌گیرد که بر پایه‌ی عمل استوار است. دانش از راه پرس و جویهای نقادانه از جامعه جهانی، از راه امتحان کردن تجارب و واقعیت‌های زنده‌ی افراد در رابطه با شکل‌های آگاهی‌شان به وجود می‌آید. در این چارچوب، تئوریزه کردن و نقد، اجزای ضروری تولید دانش هستند. چارچوب مارکسیست - فمینیستی‌ای که ما در این جا پیشنهاد می‌کنیم، متدی است برای ایجاد این نوع از دانش که روابط اجتماعی را آشکار کرده و بیان آن‌ها را در روابط تاریخی می‌بیند.

تئوری آگاهی و یادگیری

مارکسیسم - فمینیسم خدمت مهمی به تئوری آموزش و یادگیری بزرگسالان می‌کند به این شکل که به تحقیقات و عمل ما نسبت به موضوع شکل‌گیری آگاهی، جهت‌نویسی می‌دهد و ما را وادار می‌کند که در جستجوی شکل‌گیری آگاهی باشیم و به شکل ساده کسب دانش اکتفا نکنیم. این خدمت مهمی است با توجه به این که مارکس یک چارچوب شناخت‌شناسانه را برای درک رابطه‌ی میان آگاهی و ماده، به عنوان یک رابطه دیالکتیکی دایما در حال تغییر مهیا می‌کند. وجود یک تئوری آگاهی برای درک مارکسیست - فمینیستی از روابط اجتماعی ضروری است. هرچند، این موضوع برای آموزش دهندگان از اهمیت خاصی برخوردار است. در حالی که آموزش انتقادی دارای یک تاریخچه‌ی غنی مبنی بر تأکید بر اهمیت تغییر یا بالا بردن آگاهی است، ما زحمت کمتری را برای تئوریزه کردن، تفصیل و درک از این که آگاهی چیست، چگونه شکل گرفته و در نتیجه چگونه تغییر می‌کند، کشیده‌ایم.

مارکس و انگلس بحث کردند که آگاهی از درون یک‌سری روابط دیالکتیکی بین جهان مادی/اجتماعی و تجربه/عمل ما در جهان شکل گرفته است. این موضوع از سویی در مغایرت است با تئوری‌های ایده‌آلیستی از آگاهی که تجربه را ابژه (object) و انتزاعی (abstract) می‌کند و از سوی دیگر با تئوری‌های ماتریالیستی از آگاهی به شکل جریانی مکانیکی از جهان "واقعی" برخورد می‌کند. از نقطه‌نظر مارکسیست - فمینیستی، تجربه و آگاهی به‌مثابه‌ی روابط دایما در حال حرکت شناخته می‌شوند و هرگز به شکل "شی‌هایی" که ابژه‌ی عمل هستند؛ در نظر گرفته نشده است. این موضوع در مغایرت شدیدی با پدیده‌شناسی (phenomenology) (آگاهی مستقیم نسبت به تجربیات و مشاهدات، یا به عبارت دیگر نسبت به پدیده‌هایی که بی‌واسطه در

سلسله مراتبی شده، توسط روابط اجتماعی ویژه‌ای و همچنین اشکال آگاهی و پراتیک‌های اجتماعی خاصی "به‌شکلی ویژه و واقعی" در آمده‌اند. روابط اجتماعی نمی‌توانند از هم منفصل یا جدا گردند. بنابراین یک شیوه‌ی تولیدی از طریق روابط اجتماعی پیچیده کنکرت شده (به شکل واقعی، مشخص و ویژه در آمده - مترجم) و متمایز شده ایجاد شده است. در نتیجه از این نقطه‌نظر، "نژاد" شکلی از تمایز است، نه کمتر و نه بیشتر؛ و از طریق حرکت‌های عملی و فرهنگی نژادپرستانه به شکل‌گیری و تولید یک شیوه‌ی تولیدی کمک می‌کند. "نژاد" در نفس خود یک تمایز است و قائم به ذات نمی‌تواند برقرار شود. یعنی "تمایزها" پدیده‌هایی مأورای تاریخی نیستند و "کار" را نمی‌توان به طور مجرد و ذهنی درک کرد. منظورمان این است که هر شیوه تولیدی دارای روابط اجتماعی متمایز و مخصوص به خود است. نه تنها معنا و مفهوم جنسیت و نژاد، بلکه چگونگی به کار بستن آن‌ها برای سازمان‌دهی زندگی/اجتماعی، از خصوصیات روابط دیالکتیکی درون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری می‌باشند.

تئوری دانش

سوالاتی از این قبیل که پدیده‌های اجتماعی که درباره‌شان تحقیق می‌کنیم را "چطور می‌شناسیم"، بسیار مهم و ضروری‌اند. تا زمانی که بشر در انقیاد ستم و استثمار باشد و این انقیاد تحمل شود، تولید دانش اغلب به گونه‌ای خواهد بود که به منافع کسانی که از فرودستی دیگران نفع می‌برند، خدمت کند. هرچند تولید دانش می‌تواند شکل‌های متناقضی نیز به خود بگیرد، که منظورمان انتقادات ماتریالیستی است که توضیح می‌دهد که چرا و چطور روابط اجتماعی مشخصی به وجود می‌آیند، به کار گرفته می‌شوند و بر آگاهی تسلط می‌یابند. ما صورت‌بندی افکار مارکسیست - فمینیستی‌مان را فقط به عنوان دانشی مخالفت‌گر (oppositional) در نظر می‌گیریم. برای این که چنین دانشی تولید شود، دانش‌بایستی به‌مثابه‌ی یک پروژه‌ی تاریخی که از میان تقسیم کار جنسیتی و نژادی برخاسته، درک شود. دانش توسط تمام طبقات تولید می‌شود. با این وجود، تولید دانش، به‌مثابه‌ی فعالیت واقعی بشر، چنان با روابط قدرت در آمیخته است که شکل‌های معینی از این روابط، قانونی و معتبر می‌شوند. این پروسه از تولید دانش که روابط اجتماعی موجود را تأیید و تقویت می‌کند، از نگاه مارکسیسم یک پروسه‌ی ایدئولوژیکی می‌باشد.

در این جا منظور از ایدئولوژی صرفاً منظومه‌ای از افکار و نظرات نیست. بلکه یک اپیستمولوژی (شناخت‌شناسی) است، یک راه دانستن است که زندگی اجتماعی را تجزیه و بخش‌بخش می‌کند. استدلال ایدئولوژیکی از طریق مجموعه‌ای از کارهایی صورت می‌گیرد که از محققین می‌خواهد تجربه‌ی روزمره را از شرایط و روابطی که این تجربه بر بستر آن رخ می‌دهد، جدا کنند. این تکه‌های جدا شده از زندگی بشری، سپس در درون چارچوب افکار و باورهای قابل تفسیری که از قبل موجود است قرار داده می‌شوند. سپس به مفاهیم، مقولات، و تئوری‌هایی که از این پروسه نتیجه می‌شوند اجازه داده می‌شود تا به منظور تنظیم و تفسیر و توضیح دیگر پدیده‌های اجتماعی به کار گرفته شوند. روش‌های ایدئولوژیکی استدلال، روابط اجتماعی را تکه پاره می‌کنند. این‌ها می‌خواهند که این عناصر را از بستر روابط شان جدا کنند تا بتوانند روابط آن‌ها را به‌مثابه‌ی مفاهیمی مجرد و ذهنی که به تفسیر و آگاهی ما از جهان نظم می‌دهند، تئوریزه کنند. جداسازی روابط

در ساختن دانشی فعال، مثبت و دگرگون‌شونده (transformative) درگیر باشد.

دانشی که ما آن را بنا می‌کنیم و خط مشی‌ای که ما به کار می‌گیریم بایستی از سنت دیرپای مبارزه‌ی سازمان‌یافته‌ی فمینیستی برگرفته شده باشد. ما از دیالکتیک نه تنها برای بنای دانش، بلکه برای درک روابط مبارزه و همبستگی بین محلی/خاص و جهانی/عام استفاده می‌کنیم. برای انجام این کار، ما بایستی مفاهیم تئوریک مثل ستم، استثمار، رهایی، آزادی، مبارزه و مقاومت را که پایه‌ی محکمی در تجربیات واقعی سازمان‌های اجتماعی دارند را به کار گرفته و توسعه دهیم. هرچند، بایستی دقت کنیم تا این مفاهیم را با یک روش دیالکتیکی شرح و تفصیل دهیم. ما باید مراقب باشیم تا ستم و استثمار را به‌مثابه‌ی مفاهیمی دیالکتیکی که "حلقه‌ی گمشده" بین اشکال سیاسی و اجتماعی ستم و استثمار مادی را فراهم می‌کنند، مفصلاً بیان کنیم. علاوه بر این‌ها، باید رهایی را در اشکال مختلفش به روشنی بیان کنیم. مثلاً، مارکس وجه تمایزی بین رهایی سیاسی و رهایی بشری می‌گذارد. به‌طور خلاصه، رهایی سیاسی، محدوده‌ی رهایی را در بین دموکراسی‌های لیبرال سرمایه‌داری را شرح می‌دهد که با برابری قانونی مشخص می‌شود. رهایی بشری شامل نه تنها تحول روابط سیاسی، بلکه فرهنگی و مادی نیز می‌شود. برای این کار، ما باید عملکرد مقولات ایدئولوژیکی مثل آزادی و برابری را در مبارزات سیاسی‌مان شناسایی و با آن مقابله کنیم. تا آن جایی که ما آگاهی مبارزاتی‌مان را محدود به رهایی سیاسی کنیم، داریم برای داشتن این حق می‌جنگیم که به‌طور برابری توسط سرمایه استثمار شویم. در نهایت این که، مارکسیست‌ها مبارزه‌ی طولانی را با مسائل جنسیتی، نژادی، و دیگر شکل‌های تمایزات اجتماعی داشته‌اند. تفسیر مکانیکی و اثبات‌گرایانه (positivistic) از مارکس موجب شده است که این فعالین و دانش پژوهان زمان زیادی را برای کنکاش در به اصطلاح مسأله‌ی زنان صرف کنند، که تجزیه تحلیل‌های تئوریک و اشکال سازماندهی را ایجاد کرده است که روابط اجتماعی جنسیتی و نژادی شده را نهادینه می‌کند. در نتیجه، به‌عنوان مارکسیست - فمینیست، ما باید با تاریخ درگیری سیاسی میان مارکسیسم و فمینیسم مقابله و آن را تصحیح کنیم. ما به‌طور عمد مفهوم "تصحیح" را استفاده می‌کنیم تا این را بگوییم که مارکسیسم و فمینیسم شیوه‌های تحلیلی اخلاقی و تئوریک در تضاد با هم نیستند. اولین قدم برای این تصحیح این است که موضع‌مان را با قطعیت مشخص کنیم. ما به تفسیر از روابط اجتماعی به‌مثابه‌ی روابط مادی صحبت کرده‌ایم. گفته‌ایم که جنسیت و نژاد نه معلول طبقه است و نه این که طبقه و سرمایه‌داری آن را اختراع کرده‌اند. هم‌چنین، نکته‌ای هم که متأسفانه باید تأکید شود این است که طبقه‌ی کارگر مرد نیست. کار مجرد (abstract labor) تنها برای توضیح توسعه و بازتولید سرمایه‌داری کافی نیست؛ استثمار زنان (به‌طور مشخص) و دیگر اشکال تمایز (به‌طور کل) اجزای لاینفک در جهت رشد و حفظ روابط اجتماعی سرمایه‌داری هستند. در نتیجه، "مسأله‌ی زنان" یک مسأله‌ی بورژوایی یا فرم‌یستی نیست. هرچند، سوسیالیسم به‌طور خودبه‌خودی منجر به از میان رفتن نژادپرستی یا مردسالاری نمی‌شود. در نتیجه، مبارزه برای آلترناتیو سازماندهی اجتماعی بایستی برای مارکسیست - فمینیست ضدنژادپرستانه باشد. ما به‌عنوان آموزش‌گران منقد و رادیکال، بایستی جهتی که انتخاب کرده‌ایم را در تئوری و عمل آموزش و سازماندهی مجدداً ارزیابی کنیم. پرس و جو، آموزش دادن و سازماندهی کردن ما بایستی در جهت این دست‌آوردها باشد. ♦

تجربه‌ی ما ظاهر می‌شوند - مترجم) قرار دارد، که در زمینه‌های فمینیسم و آموزش بسیار با نفوذند، و به آگاهی از دیدگاه "شخص اولی" جدا شده از شرایط و روابط اجتماعی برخورد می‌کند.

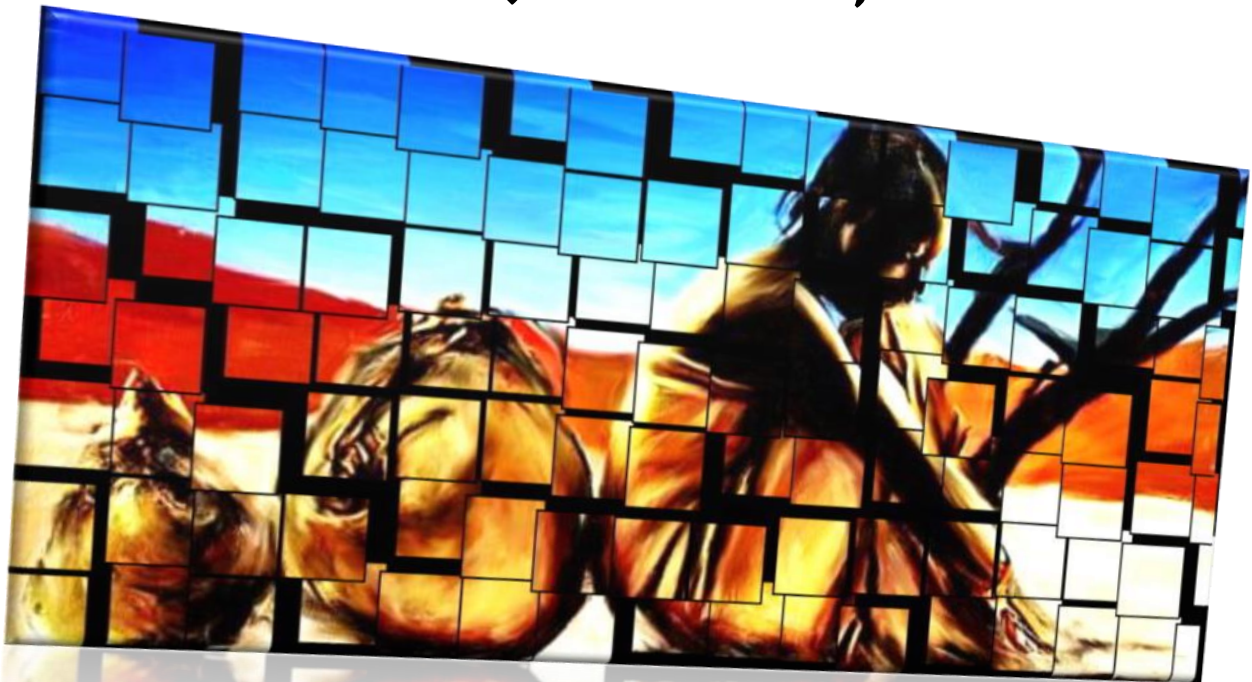
آگاهی مرکب است از ایده‌ها، مفاهیم، مقولات و تئوری‌هایی که ما به‌منظور سازماندهی درک‌مان از جهان از آن‌ها استفاده می‌کنیم، که همان‌گونه که بحث کردیم می‌تواند از درون متد ایدئولوژیک استدلال یا متد ماتریالیست تاریخی به‌وجود آید. از این طریق، آگاهی می‌تواند ایدئولوژیک باشد، ولی "کاذب" (false) نباشد، همان چیزی که اغلب به مارکس منسوب شده است. آگاهی و عمل ما می‌تواند غیرنقدانه باشد یا سازنده باشد، یا می‌تواند انتقادی و انقلابی باشد. تنها از این جهت "کاذب" است که به طرز اشتباهی روابط اجتماعی واقعی که در زیر و پشت تجربه‌ی روزمره‌مان وجود دارد را انکار می‌کند. در نتیجه آگاهی بوسیله‌ی وساطت دائم تجربه و روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. از نظر مارکسیست - فمینیستی تجربه به‌مثابه‌ی "قالبی" که در آن فرد و جهان اجتماعی با همدیگر وارد یک اتحاد منسجم و سخت می‌شوند که سوژه (subject) اجتماعی نامیده می‌شود، درک شده است.

یک تئوری آگاهی و یادگیری از منظر یک مارکسیست - فمینیست در واقع یک تئوری پراکسیس (praxis)، یک وحدت و تضاد فکر و عمل است. "پراکسیس" توسط مارکس، به‌عنوان یک مفهوم تاریخی استفاده شده است. زیرا این مفهوم است که یک رابطه‌ی هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه را توصیف می‌کند. از این رو یک تئوری شناخت دیالکتیکی است که در آن فکر، عمل و روابط اجتماعی از هم جدایی‌ناپذیرند. به بیانی دیگر، پراکسیس یک پروسه‌ی بی‌وقفه‌ی مفهوم‌سازی (شناخت‌شناسی) است که ریشه در تجربه‌ی هر روزمره‌مان دارد (هستی‌شناسی). نه یک پروسه‌ی خطی، اتفاقی، یا رابطه لازم ملزومی بین فکر و عمل، آن‌گونه که اغلب اوقات در مدل‌های یادگیری تجربی شرح داده شده، و نه یک پروسه‌ی زنجیره‌ای و پشت سر هم است. به این دلیل که پراکسیس شناخت‌شناسانه است، متد تفکر ایدئولوژیک که منتهی می‌شود به توجیه تجارب‌مان به نحوی که مثلاً ساختارهای ستم، استثمار، انقیاد و خشونت را حفظ می‌کند. اشکال ایدئولوژیک، تفکر تجربیدی این تجربیات روزمره را به‌مثابه‌ی اجزاء اجتناب‌ناپذیر تجربه‌ی بشری، طبیعی جلوه می‌دهد. گسترش مفاهیم پراکسیس، آگاهی، ایدئولوژی، و یادگیری در رابطه با دیگری به ما این امکان را می‌دهد تا درکی انتقادی درباره‌ی موارد استفاده و نقش تئوری در آموزش داشته باشیم. این برخورد به مفهوم پراکسیس یک درک مارکسیست - فمینیستی از هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی می‌دهد که به ما کمک می‌کند تا ارتباط بین فکر و عمل را نه تنها در تئوری بلکه در بکارگیری آن نیز برقرار سازیم. به عنوان آموزندگان، نیروی تازه دادن به این درک از پراکسیس به ما کمک می‌کند تا یک دورنمای نقادانه از مبارزات و تغییرات اجتماعی ایجاد کنیم.

تئوری تغییر اجتماعی

اگر ما استدلال مارکس را از درون تره‌های فوئرباخ دنبال کنیم، می‌فهمیم که هدف تولید دانش بایستی این باشد که جهان اجتماعی را با شرح دادن و آشکار کردن دینامیک‌ها و تضادهایش و با سازماندهی کردن ما در شکل‌بندی‌های اجتماعی آلترناتیو، تغییر دهد. این نوع سازماندهی و عمل کرد، به اشکال غیر ایدئولوژیکی از آگاهی نیازمند است؛ و مارکسیسم - فمینیسم یک شکل انقلابی از آگاهی و عمل است. در نتیجه، مارکسیسم - فمینیسم هم بایستی در مبارزه شرکت کند و هم

فشار و ستم بر زنان پناهجو:



ستم‌های طبقاتی، جنسیتی، ملی، مذهبی و نژادی

یک سیستم پوسیده را یکجا در خود نهفته دارد!

نسیم سعادت

"سوزان زنی ۲۵ ساله اهل کنگو است. روستایش مورد حمله‌ی گروه‌های نظامی مخالف قرار گرفت. قبل از این که افراد نظامی به او، مادر و خواهرانش در برابر فرزندان‌اش به کرات تجاوز کنند. او شاهد کشته شدن وحشیانه‌ی شوهر و پدرش بود. سوزان همراه با سه فرزندش به کنیا فرار کرد و در آنجا به کمپ پناهندگی کاکوما رفت. بلافاصله بعد از ورود به کمپ متوجه شد که آبستن است و در همان کمپ چهارمین فرزند خود را متولد کرد. در دوران اقامت‌اش در کاکوما به‌خاطر تجاوزی که به او و خانواده‌اش شده بود مورد سرزنش و اذیت و آزار قرار می‌گرفت و از جانب برخی افراد طرد می‌شد. ادامه‌ی زندگی برای او و فرزندان‌اش با سختی و پر از مشقت بود. یکی از مردان در کمپ به او گفت که اگر با او رابطه برقرار کند به او و فرزندان‌اش کمک خواهد کرد. او به این کار راضی نبود اما فکر کرد که چاره‌ی دیگری ندارد. رابطه‌اش همراه با خشونت بود. اغلب او را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد و به او تجاوز می‌کرد. وقتی که سوزان سرانجام خواست او را ترک کند. سوزان و فرزندان‌اش را تهدید به مرگ کرد."

(جزوه‌ی منتشر شده توسط دولت استرالیا در مورد زنان پناهجو در استرالیا)

می‌رسند با مشکلات عدیده‌ای روبرو هستند که در جامعه مردسالار حاکم این مشکلات یا به رسمیت شناخته نمی‌شوند و یا این که پنهان می‌شوند و یا با مهارت زیاد بر روی آن‌ها مانور داده می‌شود. در این میان زنان پناهجو باید به تحمل سختی‌ها ادامه دهند و هم چنان جور جامعه‌ی مردسالار را به دوش کشند.

غرق شدن کشتی حامل ۵۰۰ پناهجوی آفریقایی در آب‌های مدیترانه در نزدیک سواحل جزیره‌ی ایتالیایی لمپه دوسا در مهر ماه گذشته جنبه‌ای از خطرات مرگباری را نشان می‌دهد که پناهجویان را تهدید می‌کند. این خبر باعث شد که یکبار دیگر موضوع پناهجویان در سطح جهان طرح شود. کشتی حامل ۵۰۰ پناهجو به حال خود رها شد تا غرق شود. از این تعداد تنها ۱۵۵ نفر (که بسیاری‌شان توسط ماهی‌گیران) نجات یافتند، جان سالم به در بردند، اما بقیه پناهجویان در

سوزان اولین و آخرین زنی نیست که چنین دوران سخت و غیر قابل تحملی را از سرگذرانده است. اما نمونه‌ای ست برای بازگو کردن برخی فشارهای وحشیانه بر زنان پناهجو.

بنا بر گزارشات متعدد ۸۰ درصد پناهجویان در جهان را زنان و بچه‌هایی که عمدتاً تحت سرپرستی آنان قرار دارند، تشکیل می‌دهند. در مورد فشار بر پناهجویان سخن بسیار گفته می‌شود، اما ویژگی این فشارها در مورد زنان یا به عبارت دیگر این ۸۰ درصد به‌خاطر زن بودن‌شان اغلب در خفا باقی می‌ماند. صدها هزار زنی که یا تنها و یا با فرزندان‌شان برای خلاص شدن از وضعیت غیر قابل تحملی که در کشورهای‌شان رخ می‌دهد، مجبورند با تحمل سختی‌های بسیار از میان تونل وحشت و هولناکی عبور کنند. تعدادی در میان راه قربانی می‌گردند و هرگز این راه را به آخر نمی‌رسانند و آنانی که به مقصد

اخبار و وقایع جهان این واقعیت را هم چون روز روشن کرده است که ستمی که بر زنان به خاطر تبعیض نژادی، مذهبی، طبقاتی، قومی، ملی و هم چنین تبعیضات اقتصادی - اجتماعی وارد می‌شود، توسط ستم جنسیتی کیفیتا تشدید می‌یابد.

شیوه‌های نگرشی مذهبی و ملی زن‌ستیزانه که سنت‌ها و فرهنگ‌های منتج از آن‌ها که تصویر زن را تجسم ارزش‌های مذهبی، ملی و سنتی می‌دانند، به حملات و آزار جنسیتی گسترده علیه زنان به مثابه‌ی یک عمل سیاسی پا داده‌اند. نمونه‌ی آن را در جنگ‌های داخلی افغانستان که توسط گروه‌های جهادی به پیش برده می‌شد و یا در جنگ بوسنی به‌طور گسترده‌تر و سیستماتیک‌تر به اجرا گذاشته شد، می‌توان دید.

در جنگ‌های نژادی، آپستن کردن زنان توسط مردان ملت و یا قوم متخاصم شیوه‌ی کثیفی است که برای نسل‌کشی به کار می‌رود. شکی نیست که زنان به جرم تعلق به ملیت، مذهب و یا قوم متخاصم و هم‌چنین به‌خاطر زن بودن مجبورند بار چنین ضربه‌ای را به دوش کشند. زن بودن باعث می‌شود که آنان به‌صورت مضاعفی بیگانه محسوب شوند و این مسأله آن‌ها را هدف عمده‌ی تجاوز، تجاوزهای سیستماتیک و شکنجه‌ی جنسی قرار دهد تا بدین وسیله مردان و جامعه‌ی مردسالار دیگر را بی‌آبرو کنند! تسلط مردسالاری بر کلیه‌ی این جوامع باعث می‌شود تا این شکنجه و ابزار جنگی به‌شدت مؤثر واقع شوند و حتی در مواقعی که عقب‌ماندگی بی‌داد می‌کند، زنانی که از این تجاوز و جنگ جان سالم به‌در می‌برند، مورد هدف قتل‌های ناموسی از جانب مردان جامعه‌ی خود و حتی خانواده‌ی خود قرار می‌گیرند تا این "لکه‌ی ننگ" را از جامعه و یا از خانواده پاک کنند. به‌عبارتی برای بار سوم و در جامعه‌ی خود "بیگانه" و حتی دشمن محسوب می‌شوند به جرم این که مورد هدف نیروهای مردسالار متخاصم قرار گرفته و بار فشار این جنگ را بیش از هر کسی دیگر تحمل کرده‌اند.

بنابراین اضافه بر فشارهای بی‌شماری که بر پناهجویان و مهاجرین زن وارد می‌شود، به زنان تجاوز می‌شود تا شوهران و پدران خانواده و مردان آن جامعه را مورد اهانت قرار دهند! تعداد وسیعی از پناهجویان زن مجبور می‌شوند به منظور تهیه‌ی غذا و احتیاجات اولیه برای فرزندان خود تن‌فروشی کنند، آن‌ها نه تنها توسط نیروهای نظامی، نگهبانان مرزی، حتی توسط نیروهای حافظ صلح که قرار است از آن‌ها محافظت کنند نیز مورد تجاوز قرار می‌گیرند. در واقع تجاوز و آزار جنسی معمول‌ترین شکل شکنجه سیستماتیزه شده علیه زنان است. حتی بنابر شواهدی گفته می‌شود که نیروهای نظامی برای مرتکب شدن به این جنایات تعلیم داده می‌شوند. این روند در بسیاری از درگیری‌های چند دهه‌ی اخیر تشدید شده است. در بوسنی در اروپا، در رواندا در آفریقا و در سیرالئون و تیمور شرقی در آسیا و... تجاوز و خشونت جنسی علیه زنان یکی از ابزارهای مهم جنگی بوده است.

زنان بسیاری به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی و یا مخالفت با حکومت کشورهای خود مورد ضرب و شتم قرار گرفته و زندانی شده‌اند و در بازداشتگاه‌ها و یا زندان‌ها مورد تجاوز و اذیت و آزار جنسی قرار گرفته‌اند. برای زنان ایران این مسأله‌ی تازه‌ای نیست. شواهد بسیاری مبنی بر تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام وجود دارد. زنانی که توانستند از زندان‌ها و شکنجه‌های دهشتناک رژیم جمهوری اسلامی جان سالم به‌در برند از جنایت بازجویان و شکنجه‌گران جمهوری اسلامی مبنی بر تجاوز به‌مثابه‌ی یک شکنجه‌ی زجردهنده علیه زنان زندانی سیاسی و به‌خاطر شکستن مقاومت آن‌ها در طول دهه‌ی ۶۰ و بعد از حوادث انتخابات ۱۳۸۸ پرده برداشته‌اند.

زنان در جوامعی که تجسم ارزش‌های مذهبی، ملی و سنتی هستند، باید از بدن خود محافظت کنند، آن را در زندانی به اسم حجاب ببوشانند تا ارزش‌های حاکم حفظ شود. به همین دلیل زنان در جوامع عقب‌مانده

قمر دریای مدیترانه دفن شدند. سالانه حداقل ۱۵۰۰ نفر از رنج دیده‌گان آفریقایی که به‌منظور رهایی از اوضاع فلاکت بار زندگی، جان خود و خانواده‌شان و دار و ندارشان را به قمار گذاشته‌اند، طعمه‌ی این دریا می‌شوند. تنها در دو ماه مهر و آبان ۴۰۰ نفر آفریقایی که اکثریت آنان از سومالی، اریتره بودند، در دریا غرق شدند. شمار زیادی از قربانیان این تراژدی را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند. زنان و کودکانی که هم چون سوزان و فرزندان‌اش انبوهی از فشارها و ستم‌هایی را که ما از آن بی‌خبریم متحمل شده بودند تا به آن‌جا برسند.

گرچه مسأله‌ی نقل مکان و مهاجرت برای کار و یا زندگی بهتر و یا فرار از جنگ و فرقه‌گرایی امر تازه‌ای نیست و از قرن‌ها پیش صورت می‌گرفته است اما ابعاد آن در دوران امپریالیسم به مراتب و کیفیتا بیشتر و گسترده‌تر شده است؛ و در شرایط امروز به آن چنان حدی رسیده است که به یک تهدید مهم برای ثبات جهان امپریالیستی تبدیل شده است. ناگفته پیداست که اصلی‌ترین دلیل گسترش ابعاد پناهندگی در نتیجه‌ی کارکرد سیستم سرمایه‌داری در سطح جهان می‌باشد.

کشورهای امپریالیستی که مسببین اصلی به‌وجود آمدن این اوضاع هستند و پناهجویان عمدتاً به سوی کشورهای آنان رواند، همراه با رسانه‌های وابسته به خود، کارزارهای عظیم راسیستی و ضد خارجی را در ابعاد وسیع علیه آنان و در سطح بی‌سابقه‌ای به‌راه انداخته‌اند و این پناهجویان را "افراد غیرقانونی" و مجرم معرفی می‌کنند تا بدین وسیله از یک طرف واقعیت‌ها را وارونه جلوه دهند، و از طرف دیگر ابزار ستم و استثمار علیه آن‌ها را هر چه بیشتر صیقل دهند.

در حال حاضر هر ساله میلیون‌ها نفر برحسب اجبار مجبور به رها کردن خانه و زندگی خود و مهاجرت به منطقه‌ای دیگر هستند. این مهاجرت‌ها از مناطق جنگ‌زده، از مناطقی که در آن‌ها حکومت‌های استبدادی و سرکوب‌گر حاکم است، از مناطقی که تبعیضات جنسیتی، مذهبی، ملی و نژادی بی‌داد می‌کند، از مناطق عقب‌مانده‌ی اقتصادی که زندگی و امید به آینده در میان جوانان آن از بین رفته است و ... صورت می‌گیرد.

شکی نیست که کلیه‌ی پناهجویان در بیشتر موارد مجبورند در این مسیر پر پیچ و خم خطرات بسیاری را از سر بگذرانند، کلیه‌ی دار و ندار خود را به قاچاقچیان داده و یا خرج مسیر راه کنند. غرق شدن کشتی پناهجویان آفریقایی در دریای مدیترانه در همراه تنها یک نمونه از آن بود. اما اگر این پناهجویان در مسیر راه طعمه‌ی آدم‌خوران نگردند و بتوانند به مقصد برسند با انواع مهمان‌نوازی‌های نوع راسیستی و تبعیض‌گرایانه‌ی نهادینه شده در کشور میزبان روبرو خواهند شد و در نهایت به عنوان شهروند درجه دوم، مورد ستم و استثمار قرار خواهند گرفت. اما کلیه‌ی این فشارها برای زنان پناهجو دارای جنبه‌ی کیفیتا سخت‌تر، طاقت‌فرساتر و جنایت‌بارتری است. هر چند نمونه‌ی سوزان عمق فشار و اذیت و آزار زنان پناهجو را نشان می‌دهد اما اشکال فشار بر زنان پناهجو بسیار فراتر و متنوع‌تر است. ستم بر زنان پناهجویی چون سوزان ستم‌های طبقاتی، جنسیتی، ملی، مذهبی و نژادی یک سیستم پوسیده را در خود یک جا نهفته دارد.

چرا زنان سیل عظیم پناهندگان و مهاجرین را تشکیل می‌دهند؟

علاوه بر این که زنان به همراه خانواده‌ی خود تحت فشارهای سیاسی، ملی و فرار از موقعیت اقتصادی غیر قابل تحمل، مجبور به رها کردن خانه، زندگی، محل و کشوری که در آن زاده شده‌اند، هستند، فشارهای عذیده‌ی جنسیتی که در بسیاری موارد مهلک‌تر و داغان کننده‌تر است را نیز باید به دوش بکشند. واقعیت این‌ست که در اکثر قریب به اتفاق موارد این مهاجرت‌ها نه بنا بر میل شخصی بلکه برحسب اجبار و بدون باقی ماندن راه و چاره‌ای در مقابل آنان صورت می‌گیرد.

به روستای شان همه مردان روستا از جمله شوهر زهر را کشته می‌شود. سپس به زهر و دو دختر بزرگش بارها تجاوز می‌شود. آن‌گاه او به همراه ۵ فرزندش به کمپ پناهندگی داداد در کنیا می‌گریزد. به گفته‌ی او زندگی در کمپ بسیار خطرناک بود، زنان و دختران اکثراً مورد تجاوز قرار می‌گرفتند و غذا و پول برای مواد ضروری مثل صابون و دارو هیچگاه کافی نبود.

مانند بسیاری از زنان در کمپ زهر احساس می‌کرد برای این‌که بتواند پول لازم برای تغذیه‌ی فرزندان‌اش را فراهم کند چاره‌ی دیگری به جز تن‌فروشی ندارد. اما به محض این‌که مردان این مسئله را فهمیدند زهر و فرزندان‌اش را مورد اذیت و آزار قرار دادند، و طرد کردند. حتی جیره‌ی غذایی که به آن‌ها تعلق می‌گرفت دزیده می‌شد. زهر برای این که از خانواده‌اش مواظبت کند سخت کار می‌کرد. او از کاری که مجبور بود انجام دهد به شدت ناراضی بود، مردان اغلب اوقات بزور وارد خانه‌ی او می‌شدند و به او تجاوز می‌کردند، و به او می‌گفتند که او نمی‌تواند نه بگوید، چرا که او یک "فاحشه" است. زهر فرزند ششم خود را در کمپ متولد کرد، تا این‌که بالاخره او به یافت، (به نقل از جزوه‌ی منتشر شده توسط



استرالیا انتقال

دولت استرالیا در مورد زنان پناهجو در استرالیا)

تجاوز بخش جدایی‌ناپذیر و نهادینه شده در این کمپ‌هاست و در اغلب موارد توسط مأمورین و اداره‌کنندگان کمپ‌ها به صورت سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده انجام می‌گیرد. این یکی از مکانیزم‌ها و راه‌های کنترل این کمپ‌ها در مقابل اعتراضات و سرکشی‌ها است!

رسیدن به مقصد و یا کشوری که در آن تقاضای پناهندگی داده می‌شود:

پناهجویانی که بعد از سختی‌های فراوان به کشور مقصد می‌رسند، به عنوان افراد غیرقانونی و مجرم معرفی می‌شوند. این مسئله باعث می‌شود که فشارها و سختی‌ها بر آن‌ها به مراتب افزایش یابد و شکنندگی آن‌ها را بیشتر و بیشتر کند.

زنان پناهجو در کشورهای مقصد که عمدتاً کشورهای غربی به علاوه‌ی استرالیا است، علاوه بر مشکلاتی که پناهجویان عموماً با آن درگیر هستند با مشکلات ویژه‌ای به خاطر زن بودن نیز روبرو هستند. اما این مشکلات از جانب این کشورها به رسمیت شناخته نمی‌شود. به عبارت دیگر به علت شونیسیم مردسالارانه‌ی بافته شده در ساختار قدرت دولتی حاکم بر این کشورها، تجاوز به زنان فاقد اعتبار برای قبول تقاضای پناهندگی می‌باشد. مشکل این‌جاست حتی در شرایط استثنایی که ممکن است تجاوز مبنای معتبری به حساب آید، فرهنگ ناباوری نسبت به پناهجویان و زنان باعث می‌شود که آن چه بر سر این زنان در نتیجه‌ی تجاوز و آزارجنسی رفته است، باور نشود. در حالی که بنابر شواهد بسیاری در اکثر موارد، زنان پناهجویی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند به دلایل گوناگون آن را پنهان می‌کنند.

استرالیا جزو معدود کشورها و یا شاید تنها کشوری باشد که از سال ۱۹۸۹ ویزایی به نام "ویزایی برای زنان در معرض خطر" صادر می‌کند. سوزان و زهر که داستان آن‌ها در بالا گفته شد بر طبق همین ویزا در استرالیا اسکان داده شدند. اما غلط است اگر تصور شود که ادعاهای

هم چون جوامع اسلامی به شدت مورد تبعیض جنسیتی قرار می‌گیرند؛ و از آن‌جا که قانون، دین و سنت و فرهنگ همه با هم در این مورد متحدند، هر گونه سرکشی می‌تواند مورد سرکوب وحشیانه و در بسیاری از موارد جان دختران و یا زنان سرکش از جانب خانواده‌ی خود در معرض خطر جدی قرار گیرد. در نتیجه زنان علاوه بر فرار از اوضاع بد سیاسی حاکم در این کشورها، از جنگ، از گروه‌های نظامی و یا حتی اوضاع بهم ریخته‌ی اقتصادی، مجبورند به خاطر حفظ جان‌شان بگریزند. به همین دلیل تعداد روزافزونی از دختران جوانی که می‌خواهند از ازدواج‌های اجباری و یا از قتل‌های ناموسی فرار کنند و جان خود را نجات دهند، به خیل پناهجویان می‌پیوندند. اما داستان زندگی این زنان برای بسیاری از کشورهایی که پناهنده‌ها به آن‌جا پناه می‌برند مورد قبول واقع نمی‌شود و بار دیگر این زنان مورد فشار و اذیت و آزار روحی و جسمی قرار می‌گیرند.

اوضاع در کمپ‌های پناهندگی:

کمپ‌های پناهندگی در جوار کشورهای که جنگ در آن‌ها جریان دارد، جهنمی دیگر برای زنان پناهجو است. خبرهایی که از کمپ‌های پناهجویان سوریه‌ای می‌رسد این مسئله را تأیید می‌کند. "بسیاری از زنان سوریه‌ای در مراکز پناهندگی مورد تجاوز قرار می‌گیرند و به همین دلیل بسیاری ترجیح می‌دهند که به خانه‌های‌شان برگردند." (هوفینگتون پست، ۲۶ اکتبر ۲۰۱۳) طبق همان خبر بیش از ۵۰ درصد زنان سوریه‌ای که از یک سازمان خیریه تقاضای کمک کرده‌اند به مددکارهای اجتماعی گفته‌اند که مورد آزارجنسی قرار گرفته‌اند.

یک زن ۳۷ ساله در همین مرکز در لبنان گفته است که توسط پدرشوهر ۶۰ ساله‌اش مورد تجاوز قرار می‌گیرد. او به همراه شوهرش به صورت غیرقانونی وارد لبنان شدند، شوهرش به خاطر مدارک قلابی دستگیر شد، او و سه فرزندش پیش پدرشوهر رفتند تا در آن‌جا اقامت کنند. پدرشوهر او را تهدید کرد که "اگر قبول نکنی و یا این‌که به کسی بگویی بچه‌ها را از تو خواهم گرفت و تو را بیرون خواهم انداخت."

در همین مرکز که بیش از نیم میلیون پناهجو از سوریه سکونت دارند، حتی دختران ۱۲ ساله شوهر داده می‌شوند تا خانواده‌های‌شان مسئولیت آن‌ها را از سر خود باز کنند. به عبارت دیگر نوعی از تجاوز و خشونت جنسی قانونی در این‌جا به پیش می‌رود.

طبق یک خبر در کمپ‌های پناهندگی در جنوب سودان، کارکنان سازمان‌های خیریه می‌گویند، که زنان خصوصاً زنان تنها و مسن موقعیت بسیار شکننده‌ای دارند. حتی برخی مواقع مجبورند که در مقابل کمک برای حمل و نقل مواد غذایی، جیره غذایی خود را تقسیم کنند. آن‌ها مجبورند که برای تأمین انرژی از جنگل‌های اطراف هیزم جمع کنند، که نه تنها کار سختی به خصوص برای زنان ضعیف‌تر و یا مسن‌تر است، بلکه برای آن‌ها خطرناک است، چرا که جایی است که مورد حمله و تجاوز قرار می‌گیرند؛ و برای زنان این کار با ترس و وحشت همراه است. چرا که موارد بسیاری از تجاوز و آزارجنسی و قصد تجاوز به زنان و دختران جوان گزارش شده است و این در حالی‌ست که اکثر مواقع تجاوز و سایر آزارهای جنسی از ترس بی‌آبرو شدن گزارش نمی‌شود.

داستان زهر زن ۳۰ ساله‌ی سومالیایی نیز جنبه‌ی دیگری از ستم‌های جنسیتی علیه زنان را نشان می‌دهد. با حمله‌ی قبیله‌ی دشمن

ضد بشری، از جمله تجاوز، زندان، خشونت از طرف سربازان و یا پلیس، ازدواج اجباری و یا تن‌فروشی اجباری بوده‌اند. در میان آنانی که تقاضای پناهندگی داده‌اند دو سوم آن‌ها بدون هر گونه حمایتی در فقر رها شده‌اند و بیش از نیمی از آن‌ها به فکر خودکشی افتاده‌اند.

بر طبق تحقیق دیگری توسط (Asylum Aid) - سازمان حمایت از پناهجویان" در بریتانیا - تقاضای پناهندگی ۸۷٪ زنان در ابتدا رد می‌شود چرا که عمدتاً آژانس مرزی بریتانیا به سادگی داستان آن‌ها را باور نمی‌کند؛ و دادگاه تنها به نفع ۴۲٪ کسانی که تقاضای‌شان در ابتدا رد شده است، رأی می‌دهد.

مقاله‌ای در گاردین ۸ مارس ۲۰۱۳ در واکنش به برخورد کارکنان آژانس مرزی (UKBA) چنین می‌نویسد: "علیرغم این که ویلیام هیگ، وزیر امور خارجه بریتانیا، از لزوم پایان دادن به "مصونیت" تجاوز به زنان به مثابه‌ی یک اسلحه جنگی سخن می‌راند، اما کسی که دقیقاً به خاطر همین نوع حمله به بریتانیا پناه می‌برد، وقتی که به این جا می‌رسد نباید لزوماً انتظار همدردی (از سوی مقامات آژانس مرزی و یا مقامات اداره مهاجرت) داشته باشد."

همین روزنامه می‌نویسد که "در یک مورد مشخص یکی از مأموران آژانس مرزی بریتانیا از یک زن پناهجو که قربانی تجارت سکس شده بود می‌پرسد که آیا از تن‌فروشی لذت می‌برد؟ از قربانی دیگری پرسیده می‌شود که آیا تلاش کرده است در مقابل کسی که به او تجاوز می‌کرده بایستد و ..."

اما این‌ها تنها ناشی از بی‌اطلاعی و بی‌تفاوتی مأموران مرزی نیست بلکه ریشه در سیاست‌های عمومی ضدخارجی و مردسالارانه‌ی قدرت‌های حاکم نیز دارد. گزارش‌های بیشتری در سال‌های اخیر در مورد کشیده شدن زنان به فقر و تن‌فروشی در بریتانیا بوده است که ناشی از فشارهای بیشتر بر پناهجویان و به خصوص زنان پناهجو که بیش از دیگران شکننده هستند، می‌باشد.

یک تحقیق به ریاست سارا تی‌تر، عضو لیبرال - دمکرات پارلمان بریتانیا، به بررسی فقر روز افزون متقاضیان پناهندگی اختصاص داده شده بود. در این بررسی که توسط چندین مؤسسه‌ی خیریه حمایت می‌شد، بیش از ۲۰۰ نفر از پناهجویان، شاهدان و سازمان‌ها شهادت داده‌اند. این تحقیق به این نتیجه رسید که کودکان پناهجویان در بریتانیا در شرایط فقر زندگی می‌کنند به گونه‌ای که مادران‌شان مجبور به تن‌فروشی می‌شوند، چرا که سیستم حمایت دولتی از کار افتاده است و این وضعیت ممکن است به افزایش مرگ نوزادان و مادران در هنگام حاملگی بیانجامد. (گاردین ۳۰ ژانویه ۲۰۱۳)

اوضاع در بسیاری از کشورهای امپریالیستی که پناهجویان به آن‌جا روی می‌آورند، در موقعیتی کم و بیش در همین سطح است، بدین معنی که پناهجویان مجرم و غیرقانونی معرفی می‌شوند، سیاست‌های ضدخارجی و راسیستی گسترش بیشتری می‌یابد و در بیشتر موارد زنان در موقعیت به مراتب شکننده‌تری قرار دارند.

تجارت زنان به منظور وارد کردن آن‌ها در "صنعت سکس" در کشورهای غرب و ثروتمند جنبه‌ی دیگر و عامل دیگری است که بر فشار و ستم بر زنان مهاجر و پناهنده افزوده است. مکانیزم و تحرک عمده‌ی آن‌ها در چارچوب مکانیزمی است که مهاجرت از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند (عمدتاً غرب به علاوه‌ی استرالیا و ژاپن) را گسترش داده است، که خود ناشی از عملکرد سیستم امپریالیستی در سطح جهان است. اما ویژگی آن این‌ست که به غیر از موارد خاص، این زنان‌اند که هدف قرار می‌گیرند. علت اصلی آن، فقر و شکنندگی زنان در کشورهای فقیر و تحت‌سلطه است. این موقعیت شرایطی را ایجاد کرده است که مورد سوء استفاده‌ی تبهکاران و قاچاقچیان و سوداگران انسان که سر نخ‌شان در مراکز تجارت‌های بیلونی سکس در اروپا، آمریکا و استرالیا ...

دولت استرالیا در مورد فراهم کردن تسهیلات برای زنان پناهجو و در معرض خطر، جدی است و به معنای زدودن فرهنگ مردسالارانه در ساختار دولتی آن است. برای این مسأله کافی است به تحقیقی که در این مورد شده است اشاره کنیم. در ابتدا تنها ۶۰ ویزا تحت عنوان ویزا برای زنان در معرض خطر اختصاص داده شده که در دو سال اول تنها یک سوم آن‌ها یعنی تنها ۲۰ ویزا در مقابل هزاران زن و کودک پناهجو صادر شد. اما چرا؟ بحث آن‌ها این بود که اگر زنی در مورد تجاوز و آزارجنسی صحبت کند به معنی این نیست که آن‌ها در معرض خطرند، به طوری که یکی از مردان مقامات دولتی درباره‌ی موضوع تجاوز و تقاضای پناهندگی می‌گوید: "اگر تنها تجاوز یک معیار باشد، من می‌توانم تقریباً تمام زنان اردوگاه را برای شما بفرستم، این اتفاق دایماً، به خصوص برای زنان غیرمتاهل جوان رخ می‌دهد؛ و ما نمی‌توانیم در این مورد کاری کنیم". یکی دیگر از مقامات می‌گوید: "تجاوز نمی‌تواند مبنایی برای پناهندگی باشد در نتیجه نمی‌تواند مبنایی برای صادر کردن این نوع ویزا باشد، بلکه زن باید در معرض خشونت شدید باشد." و نفر سوم می‌گوید که "تجاوز تا آن حد رایج است که نمی‌تواند مبنایی برای پناهندگی محسوب شود و به هر حال این راهی است که زنان برای گرفتن غذای بیشتر (از مأمورین) از آن استفاده می‌کنند." و بدترین اظهار نظر این بود که "اغلب آن‌چه که اتفاق می‌افتد را واقعاً نمی‌توان تجاوز نامید، چرا که زنان از آن طریق از جنسیت خود در کمپ استفاده می‌کنند تا از مأمورین سرویس بگیرند." و این که "آن‌قدر این اتفاق می‌افتد که زنان به آن عادت می‌کنند و به نوعی انتظار آن را دارند، و آن را به عنوان خشونت مثل زدن و یا شکنجه نمی‌بینند" (پناهجویان، نژاد و جنسیت: تبعیضات چندگانه علیه زنان پناهجو الین پیتاوی و لیندا بارتولومی)

جالب توجه است که تجاوز هم‌چنان در سطح بین‌المللی به مثابه‌ی مبنایی برای پناهندگی به رسمیت شناخته نشده است! و مبنای آن هم این‌ست که تجاوز در همه جا وجود دارد و زنان پیوسته در همه کشورها با آن روبرویند. البته بعد از تجارب زنان در بوسنی و کوزوو و راه پیدا کردن این خبرها به رسانه‌ها باعث تغییراتی در به رسمیت شناختن تجاوز در جنگ‌ها شد، اما این تغییرات در سیاست‌ها بیشتر متأثر از جوانب سیاسی واقعه بود تا این که در نتیجه‌ی هولناکی جنایت باشد.

در بسیاری از کشورها هنوز تجاوز به صورت جدی به عنوان یک جنایت نگریسته نمی‌شود، تجاوز و آزارجنسی هم‌چنان مسأله‌ای مربوط به حریم خصوصی خانواده به حساب می‌آید. در نتیجه در محدوده‌ی مسئولیت دولت نیست. بسیاری از کشورهای اسلامی و هم‌چنین واتیکان و برخی کاتولیک‌های بنیادگرا متحداً در مقابل شناخته شدن تجاوز به مثابه‌ی جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت ایستاده‌اند و بسیاری از کشورهای دیگر به نفع خود دیده‌اند که مخالفت زیادی با آن نشان ندهند. واتیکان به خصوص نگران آن است که این مسأله منجر به جا افتادن لزوم حق سقط جنین در ابعاد گسترده گردد، و در نتیجه موقعیت خانواده و حاکمیت مردان بر آن متزلزل گردد. مسأله‌ای که خود دولت‌ها و یا حداقل جناح‌های قدرتمندی از آنان را نگران می‌کند.

به این ترتیب اصرار بر نادیده گرفتن تجاوز آن هم در این ابعاد هولناکش به مثابه‌ی تهدید و یا خطر برای زنان، ریشه در سخت جانی ارزش‌های پدرسالاری در ساختارهای کشورهای قدرتمند و هم‌چنین ساختارها و سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل دارد. ارزش‌هایی که از طرق مختلف و با شیوه‌های مختلف تولید و بازتولید می‌شوند.

طبق گزارش منتشر شده توسط یک گروه حامی پناهجویان در بریتانیا، نیمی از زنانی که در بریتانیا تقاضای پناهندگی کرده‌اند قربانی تجاوز در کشور خود بوده‌اند که تقاضای ۷۰٪ آن‌ها رد شده است. بر اساس همین تحقیق بیشتر زنان در گروه مورد مطالعه قربانی جنایت‌های

هنگامی که از کار و هر گونه امکاناتی محروم اند. در شرایطی که اکثریت مردم کشورهای جهان سوم علیرغم زحمات و کار طاقت‌فرسا در سیاه‌چال‌ها و یا مکان‌های خطرناکی به نام کارخانه، شبیه آن‌چه که کارگران زن در کارگاه‌های دوزندگی بنگلادش، هند، مکزیک و ویتنام به‌سختی کار می‌کنند اما قادر به تأمین زندگی خود نیستند، هنگامی که شرکت‌های بزرگ چندملیتی زمین‌های روستایی در آفریقا و هند و ... را به سرقت می‌برند، هنگامی که دولت‌های ارتجاعی در کشورهای موسوم به جهان سوم هر نوع مخالفتی را سرکوب می‌کنند و زندان‌هایشان مملو از معترضین می‌باشد، هنگامی که میلیون‌ها زن در فرودستی مطلق قرار دارند و سرمایه‌داری حاکم در جهان از آن برای انباشت سرمایه سود می‌جوید و ... چگونه می‌توان انتظار نداشت که از مکزیک، اریتره، نیجریه، هند، پاکستان، ایران و ... سیل پناهجویان سرازیر نشوند. هنگامی که جنگ‌های خانمان برانداز در بالکان، عراق، افغانستان و سوریه، سومالی، سودان، مالی، کنگو و ... براه می‌افتد چگونه می‌توان انتظار نداشت که سیل پناهجویان از این کشورها سرازیر نشوند. این خیل عظیم پناهجویان در نتیجه‌ی کارکرد سیستمی است که در پی انباشت سرمایه مجبور به حمایت و گم‌کردن دولت‌های به‌غایت ارتجاعی و هم‌زمان نابود کردن نیروی انسانی در نتیجه‌ی جنگ‌های ارتجاعی و ایجاد ارزش‌های مردسالارانه که منبع زن‌ستیزی در کل جهان است را به شیوه‌ها و اشکال متفاوت تقویت کند. در نتیجه، این سیستم امپریالیستی و حاکمین و مسئولان آن و وابستگان فاسد و دیکتاتوری که در کشورهای جهان سوم عملاً به نمایندگی از آنان حکومت می‌کنند، مجرم هستند نه پناهجویان.

بدون شک مهاجرت و پناهجو شدن به منظور نجات خود و فرزندان خود برای زنان ستمدیده، یک حق است و نه یک جنایت آن‌گونه که کشورهای امپریالیستی می‌نمایند. اما واقعیت این‌ست که پدیده‌ی پناهندگی در جوار فقر اقتصادی به همراه سیستم‌های پوسیده و فاسد دیکتاتورهای سیاسی و مذهبی در نتیجه‌ی وجود مناسبات عقب‌مانده‌ی زن‌ستیز هم‌چنان ادامه خواهد یافت و همان‌گونه که تاریخ یک قرن گذشته شهادت داده است، افزایش یافته و خواهد یافت و ابعاد بسیار گسترده‌تری را باز هم به‌خود خواهد گرفت. تا زمانی که سیستم امپریالیستی موجود باشد وضع به همین منوال خواهد بود و با توجه به سیاست‌ها و کارزارهای راسیستی امپریالیستی فجایع بسیاری به‌خصوص در مورد زنان که در موقعیت شکننده‌تری در این جوامع قرار دارند، به‌وجود خواهد آمد. به همین علت برای این که مردم جامعه نه به دلیل جبر اقتصادی و یا سیاسی بلکه بر مبنای اختیار بتوانند نقل مکان کنند و یا این که مجبور به نقل مکان نباشند، باید این شکاف عظیم میان کشورهای غنی و فقیر، میان طبقات غنی و زحمت‌کش از بین برود، باید سیستم پدرسالاری از بین برود. برای حرکت بدین سو سیستم و نظام نوینی طلب می‌شود که باید بعد از سرنگونی حاکمیت طبقات مرتجع سرمایه دار امپریالیستی و حاکمیت دین و مذهب ساخته شود و مردم و زحمتکش‌شان را بر سرنوشت خویش حاکم گردانند. به همین دلیل مبارزه برای حقوق پناهجویان و به‌خصوص پناهجویان زن و مبارزه برعلیه اعمال ستم و فشار بر پناهجویان بر علیه مجرم شناختن پناهجویان یک ضرورت است. زنان پناهجو به‌مثابه‌ی شکننده‌ترین بخش آن باید در این مبارزه نقش فعالی به‌عهده گیرند، و این مبارزات باید با چنین نگرشی پیوند یابد که برای رهایی از این وضعیت، مبارزات عمیق، پی‌گیر و ریشه‌ای‌تری برای از بین بردن مردسالاری و کل سیستم سرمایه‌داری لازم و ضروری است. ♦

نهفته است، قرار می‌گیرد. این شبکه‌های جنایت‌بار با نابود کردن زندگی میلیون‌ها دختر و زن جوانی که تلاش می‌کنند از فقر، جنگ، به قتل رسیدن، تنهایی و ازدواج اجباری فرار کنند، برای خود سرمایه‌های کلان بسازند. قوانین مهاجرت در کشورهای مقصد، به این روند کمک مهمی کرده است و عامل مهمی در به‌وجود آوردن این تجارت پول‌ساز برای سوداگران انسان بوده است. در طول یکی دو دهه‌ی گذشته رسوایی‌هایی که نشان از دخالت و همکاری مقامات دولتی کشورهای غربی در این تجارت داشته است هم‌چون همکاری مقامات دولتی هلند، در کشاندن دختران از نیجریه، افشا گشته است و یا حتی در شرایطی که چنین دخالتی افشاء نشده است، قوانین مهاجرت در خدمت به آن و بی‌تفاوتی و چشم بستن مقامات و ارگان‌های دولتی بر روند شکل‌گیری و گسترش آن به اندازه‌ی کافی گویا بوده است. وضعی که علیرغم تبلیغات پوچ در ابعاد گسترده‌تری هم‌چنان ادامه دارد.

چه کسی مسئول است؟

اعمال فشار و سخت‌گیری بر پناهجویان ارتباط مستقیمی برای اعمال سیاست‌های راسیستی، تبعیض‌گرانه و پایین راندن این قشر در جامعه دارد. در نتیجه‌ی این سیاست‌ها، پناهجویان به قشر پایینی جامعه رانده می‌شوند؛ و بدین ترتیب نیروی کار آن‌ها تلف و یا به‌شدت ارزان می‌شود. اما در سال‌های اخیر هجوم بی‌سابقه و وسیع پناهجویان به سمت کشورهای غنی‌تر، مسأله‌ی کنترل را هم به یک موضوع و دغدغه‌ی مهم این کشورها بدل کرده است. به‌همین دلیل پناهجویان به‌طور روزافزونی "غیرقانونی" می‌شوند و در نتیجه "جرم" آن‌ها سنگین‌تر می‌شود و از آن فراتر به‌عنوان مسببین بسیاری از جنایات و نابسامانی‌های جامعه معرفی می‌شوند. تا جایی که مشخصاً به زنان مربوط می‌شود آن‌ها را باری بر دوش سیستم خدمات رفاهی ارزیابی می‌کنند. به همین علت در بسیاری مواقع خانواده‌هایی که همراه با مرد باشند بر خانواده‌هایی که بدون مرد هستند، ترجیح داده می‌شوند. زنانی که قربانی تجاوز هستند، در نزد مأموران اداره‌ی اقامت و مأموران مرزی به‌عنوان زنان تن‌فروش ارزیابی می‌شوند.

این‌ها همه تلاش‌های مذبوحانه‌ای برای وارونه جلوه دادن حقایق است. واقعیت این‌ست که شواهد بی‌شماری نشان داده است و کسانی که از نزدیک با امور پناهندگی سرو کار داشته و دارند، مثل سازمان‌های حقوق بشری و یا خیریه و حتی دستگاه‌های دولتی مربوط به این مسأله به‌خوبی آگاهند که اکثریت قریب به اتفاق پناهجویان چه سیاسی و چه اقتصادی خواهان این نیستند که کشوری که در آن تولد یافته، بزرگ شده و کلیه‌ی فامیل، خانواده، دوستان‌شان و زندگی‌ای که سال‌ها برای آن زحمت کشیده‌اند را رها کنند. خود و خانواده خود را تا خرخره در زیر قرض فرو کنند، و جان خود را در کف دست بگذارند و خطرات و ریسک‌هایی تا این حد را به عهده گیرند تا بتوانند شرایط زندگی قابل تحمل‌تری را برای خود و خانواده‌شان بیابند.

همه‌ی این‌ها سوالی را به‌دنبال می‌آورد: چه شرایطی است که این پناهجویان را وادار به تن دادن به چنین خطراتی می‌کند؟ هنگامی که این سوال در مقابل واقعیاتی که جهان امروز را می‌سازد، گذارده می‌شود، وقتی که روشن است جهان بدو رشته از کشورهای امپریالیستی و تحت‌سلطه تقسیم شده است، هنگامی که اقتصاد کشاورزی کشورهای جهان سوم در نتیجه‌ی کارکرد سیستم امپریالیستی و به‌خصوص گسترش گلوبالیزاسیون در دو دهه‌ی اخیر به‌شدت مخروبه و به‌شدت نامتوازن شده است. هنگامی که روستاییان قادر نیستند شکم خود را سیر کنند به شهرها پناه می‌برند اما در آن‌جا با سیل زاغه‌نشینانی که اینک نیم میلیارد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، روبرو می‌شوند.

مجوز قانونی تجاوز جنسی به دختر بچه‌ها صادر شد!

اکبر فرزانه

لایحه‌ی جدید حمایت از کودکان بی‌سرپرست این امکان را فراهم آورده که در صورت صلاحدید دادگاه، سرپرست بتواند با فرزندخوانده‌ی خود ازدواج کند. از خواندن این تیتر خبری حتی لحظه‌ای در ذهن خواننده این تصور ایجاد نمی‌شود که مخاطبین این قانون می‌توانند مادرخوانده و پسری باشد که او به فرزندپذیرفته است (که البته این هم به همان اندازه‌ی ازدواج پدرخوانده با دختری که به فرزندپذیرفته محکوم و متروک است). دلیل این امر که خواننده‌ی این تیتر دچار چنین توهمی نمی‌شود و فوراً به منظور قانون‌گذار پی می‌برد، این است که ماهیت قانون‌گذار و اهداف او که همانا تثبیت مردسالاری و دادن امتیاز به مردان است، برای تمامی موافقین و مخالفین این قانون امری روشن و بدیهی است.

جایگاه زن در قوانین اسلامی

وقیحانه و به صراحت، به کالای تحت تملک پدر،

جد پدری، برادر و همسر تنزل یافته است. مردان خانواده به نوبت به عنوان مالک این کالا، برایش تصمیم می‌گیرند و او را با یکدیگر معامله می‌کنند. دریافت پول از داماد، توسط پدر دختر، به عنوان شیر بها، امر رایجی در میان اغلب کشورهای اسلامی است. این معاملات گاهی هم در مقابل دریافت امتیازات و موقعیت‌های مختلف و یا حداقل کم کردن یک نان‌خور اضافی انجام می‌شود.

قانون اساسی ایران حتی در زمان رضا شاه و محمدرضا شاه که مدعیان حکومتی مدرن بر کشور بودند، عمدتاً بر اساس، قوانین اسلام، نگاشته شده و به شدت به فرودستی زن و مردسالاری متکی بود. این قوانین بعد از انقلاب با تصویب لوایح اسارت بارجدید بر پایه‌ی شریعت، هر روز بیشتر جایگاه فرودست و تحت تملک زنان را تعمیق بخشید. مردسالاران جمهوری اسلامی، کوچکترین مانع و محدودیتی برای استفاده از تن زن به عنوان یک کالای جنسی را نمی‌توانند تحمل کنند و قانون‌نویسان، از مجلس انتصابی گرفته تا شورای نگهبان مرتجع، رهبر دیکتاتور و جانی کشور و سایر ارگان‌های مربوطه، هر روز با تصویب قانونی جدید بر "حق" مردانه‌ی خود در انقیاد و بردگی زنان پا می‌فشارند.

تجاوز و آزارهای جنسی به کودکان دختر در قوانین شرعی و عرفی ایران، امر تازه‌ای نیست. در جایی که خمینی و سایر مراجع تقلید، لذت



جنسی حتی از نوزاد دختر را هم برای مردان جایز می‌دانند، پدوفیلی، تجاوز و نگاه جنسیتی به کودکان، نه یک بیماری اجتماعی، بلکه پدیده‌ای معمول، خوشایند و قانونی، تلقی می‌شود. قانونی کردن ازدواج با فرزندخوانده، آن هم در چارچوب لایحه‌ای که آن را "لایحه‌ی حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست" می‌نامند، تلاش دارد موانع قانونی، اخلاقی و قباحات اجتماعی این امر را از بین ببرد و چنین پدیده‌ای که برای جامعه‌ی امروز ایران غیرقابل هضم است را به امری عادی و معمول بدل کند. شورای نگهبان بنا به وظایف خود با دقت مراقب است که مبدا جایی، امکانی برای لذت‌جویی مردان با محدودیتی مواجه شود و یا امکانی را برای تشدید فرو دستی زنان از دست بدهند؛ بنابراین با وجود مخالفت‌ها و اعتراضات وسیع اجتماعی با این لایحه، مَصْرَانه از آن حمایت کرده و از غیرقانونی کردن این ازدواج‌ها ممانعت به عمل آورده است.

تصویب ماده‌ی ۲۷ "لایحه‌ی حمایت

از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست" در واقع از "حق" پدرخوانده حمایت می‌کند و نه فرزندخوانده. تصویب این ماده، امر پذیرفتن سرپرستی کودکان بی‌سرپرست را دچار چالش‌های فراوانی می‌کند. سپردن کودکان به خانواده‌های متقاضی، قرار است برای این کودکان یک رابطه‌ی عاطفی خانوادگی ایجاد کند. رابطه‌ای که در این مقطع از رشد تاریخی - اجتماعی ایران، نیاز طبیعی کودکان است و می‌تواند برای‌شان احساس امنیت و آرامش به همراه بیاورد؛ ولی اصولاً طرح مجاز بودن رابطه‌ی جنسی بین پدرخوانده و دختر، ایجاد یک رابطه‌ی سالم و عاطفی پدر و فرزند را، مختل می‌کند. پذیرفتن فرزند دختر تنها با احتساب این‌که پتانسیل یک رابطه‌ی جنسی ارزان، راحت و دست‌یافتنی را دارد، می‌تواند انگیزه‌ی دسته‌ای از متقاضیان سرپرستی دختران باشد. از طرف دیگر، حتی احساسات و عواطف آن دسته از پدرخوانده‌هایی که در رابطه‌ی خود با فرزندخوانده حسن‌نیت دارند، در جامعه به دیده‌ی شک نگریسته می‌شود و این امر، ساختن یک رابطه‌ی صحیح را بیش از پیش مشکل می‌سازد. بار دیگر شانس دختران بی‌سرپرست را تنها به علت دختر بودن‌شان، برای پذیرفته شدن به عنوان

"تنها صداست که می ماند!"

مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های
«آذر درخشان» که به تازگی منتشر شده است.



نسخه‌ی ایبوک این کتاب روی وبسایت سازمان
زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان) قابل
دسترسی است.

www.8mars.com

جهت تهیه‌ی نسخه‌ی چاپی کتاب با ایمیل زیر با
ما تماس بگیرید.

zan_dem_iran@hotmail.com

فرزند، در خانواده‌ها کمتر می‌کند چرا که نگهداری از دختران می‌تواند عواقب ناخوشایندی برای حفظ چارچوب خانواده داشته باشد. یک‌بار دیگر ازدواج دوم زانی که از ازدواج اول خود فرزند دختری را به همراه دارند، مشکل‌تر کرده و با وحشت و دو دلی و بی‌اعتمادی همراه می‌کند. از آن‌جا که یکی از شرایط قانونی ازدواج دختران نابالغ، اجازه و تصمیم ولی قانونی اوست و در این‌جا ولی قانونی همان پدرخوانده است، بنابراین حتی برای دختر باقی نمی‌ماند. در صورتی که پدرخوانده تمایل به این ازدواج داشته باشد، خودش هم در جایگاه ولی قانونی دختر مجوز را صادر می‌کند. رأی دادگاه‌های جمهوری اسلامی هم که روشن است. جمهوری اسلامی طی دوران حکومت ۳۵ ساله‌ی خود با دولت‌های مختلف، با نام‌ها و چهره‌های متفاوت اصلاح‌طلب، اصول‌گرا و ... همواره چهره‌ی زن‌ستیزانه و ضدبشری خود را نشان داده و تصویب لوایحی از این دست ما را متعجب نمی‌سازد. چرا که این امر دقیقاً در راستای عملکردها و اهداف همیشگی این رژیم است. این‌که دولت روحانی با شعارهای مردم‌فریب حمایت از زنان و سایر اقشار تحت‌ستم توانست توجه و آراء بخش قابل توجهی از مردم را به دست آورد، به هیچ وجه مانع از تصویب لوایح قرون وسطایی و زن‌ستیز، بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن او نشده است. این‌که ما در کجای تاریخ ایستاده‌ایم و این روبنای سیاسی و ایدئولوژیک چقدر با انتظارات جامعه‌ی ایران در تناقض است، هم نتوانسته است مانع هجوم بی‌شرمانه‌ی نظام به اولیه‌ترین حقوق انسانی زنان و بسیاری دیگر از اقشار تحت ستم شود. زن‌ستیزی بخش غیرقابل تفکیک و یکی از ارکان اقتدار نظام جمهوری اسلامی است و با ماهیت این نظام اجین شده است. کشورهای غربی هم که اعتراضات ظاهری‌شان به عملکردهای مغایر حقوق بشر دولت جمهوری اسلامی، همواره تنها وسیله‌ای برای گرفتن امتیاز در معاملات فی مابین بوده و حالا که در مرحله‌ی توافقات هسته‌ای با ایران هستند و امتیازات فراوان دریافت کرده‌اند، مسلماً نه تنها مشکلی با خشونت‌های داخل ایران مثل تصویب همین لایحه ندارند، بلکه مثل همیشه از به عقب کشیده شدن جوامعی مثل ایران برای پیشبرد اهداف خود سود هم می‌برند.

انتظار تغییر عملکرد جمهوری اسلامی در تعمیق و تشدید فرودستی زنان، کودکان و سایر اقشار تحت ستم و یا امید بستن به حمایت‌های غرب، توهمی است که تنها ما را از راه حل معضلات مان دور می‌کند. آنان که در بین زنان و کل مردم این توهم را ایجاد می‌کنند که به قول و قرارهای توخالی کسانی مثل حسن روحانی و دولت‌ش امید ببندند، عملاً می‌خواهند دست در دست حاکمین زن‌ستیز جمهوری اسلامی فرودستی و اسارت زنان را ابدیت بخشند. برای این که هیچ دخترخوانده‌ای مورد تعرض جنسی قرار نگیرد، برای این که هیچ زنی از این‌که کلیه قوانین تجاوز علنی به زنان و کودکان در کار نباشد، باید رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. بدون سرنگونی جمهوری اسلامی و بدون یک دگرگونی انقلابی و همه‌جانبه نمی‌توان انتظار احقاق هیچ حقی را داشت. رسیدن به دنیایی عاری از ستم بدون جهت‌گیری صحیح مبارزات و دوری از توهم اصلاحات در سیستم موجود، و یا توهم حمایت سرمایه‌های امپریالیستی، غیرممکن است. ♦

زنان و محیط زیست!



مر منصور

دلار تخمین زده شد. بیشتر کشته‌شده‌گان زنان و سیاه‌پوستان فقیر بودند.

آسیا - در سونامی معروف آسیا که

بخش‌های ساحلی بسیاری از کشورها را ویران نمود، صدها هزار کشته به جای گذاشت. در این سونامی که در سال ۲۰۰۴ به وقوع پیوست، نسبت کشته‌شده‌گان زن به مرد سه برابر بیشتر بود. (www.iwpr.org)

اروپا - گرمای تابستانی اروپا در سال ۲۰۰۳، بیش از ۷۰ هزار کشته به جای گذاشت. نسبت مرگ زنان به مردان، ۳۰ درصد بیشتر بود.

(www.bbc.co.uk - 25 Sep 2003 and www.livescience.com - 01 Agu 2012)

ژاپن - در زلزله کوبه (Kobe) که در سال ۱۹۹۵ در ژاپن اتفاق افتاد، نسبت کشته‌شده‌گان زن به مرد، پنجاه درصد بیشتر بود.

سوالی که به ذهن هر انسانی می‌رسد این است که چرا در چند دهه‌ی اخیر نه تنها بر شدت طوفان‌های موجود افزوده شده بلکه تعداد آن‌ها نیز افزایش یافته است؟ بر اساس تحقیقات دانشمندان آکادمی ملی آمریکا تا آخر قرن اخیر، ۲۰ طوفان مهیب دیگر بر تعداد طوفان‌های موجود اضافه خواهد گشت. این تحقیقات علت افزایش این طوفان‌ها و شدت‌یابی قدرت آن را بالا رفتن دمای زمین ارزیابی کرده‌اند.

(USA Today, 8 Jul 2013- Doyle Rice)

طوفان‌ها، انرژی خود را از گرمای سطح آب‌های اقیانوس و دریاها به دست می‌آورند. تحقیقات به‌طور روشن نشان می‌دهند که گرمای سطح آب‌ها در سراسر جهان در حال افزایش است. این عامل، خود اثبات تأثیر مستقیم تغییرات زیست محیطی و آب هوایی بر ماهیت طوفان‌هاست. فاکتور دیگری که بر شدت طوفان‌ها می‌افزاید، تفاوت حرارتی بین سطح تماس طوفان با دریا با انتهای بالای طوفان است. این تفاوت حرارت، موتور محرک طوفان است. دانشمندان معتقدند که این تفاوت حرارت با تغییرات جوی بیشتر گشته است و بر شدت قدرت ویرانی این طوفان‌ها پا داده و بر مقدار ریزش باران نیز، ۲۰ درصد اضافه گشته است. با بالا آمدن سطح آب‌ها در سراسر جهان به علت مذاب شدن یخ‌های قطب شمال و شدت طوفان‌های موجود که به سرعتی برابر با ۳۷۰ کیلومتر در ساعت رسیده، به موج‌های بسیار بلند اقیانوس‌ها و دریاها انجامیده است. در نتیجه‌ی ریزش باران و موج‌های بلند ساحلی با بادهای شدید، به ریسک و شدت سیل‌ها افزوده است. (گاردین - ۱۱ نوامبر ۲۰۱۳)

فیلیپین - ۸ نوامبر ۲۰۱۳، طوفان مهیبی به نام هی‌یان (Haiyan)، ۳ برابر قدرتمندتر از طوفان کاترینای آتلانتا (Katrina) بود. این طوفان در منطقه‌ی لیت (Leyte) اتفاق افتاد. مرکز اصلی طوفان شهر و حومه‌ی تکلوبان (Tacloban) بود. آمار تقریبی کشته‌شده‌گان بیش از ده هزار نفر گزارش شده است.

در فاصله‌ی کوتاهی، حلبی‌آبادهای مناطق، در اثر طوفان، سیل و موج‌های مهیب، با خاک یکسان شدند. بیش از ده میلیون نفر تحت تأثیر ویرانی شدید این طوفان قرار گرفته است. میلیون‌ها بی‌خانمان، آواره، تشنه و گرسنه باقی مانده‌اند. این طوفان بزرگترین و شدیدترین طوفانی است که تا کنون در تاریخ بشر ثبت شده است. سرعت این طوفان ۳۷۰ کیلومتر در ساعت بود.

بیش از یک میلیون و هفتصد هزار کودک به‌طور مستقیم تحت تأثیر این طوفان مهیب قرار گرفته است. درصد قابل توجهی از آنان یا کل خانواده را از دست داده‌اند و یا از خانواده جدا افتاده‌اند. خطر بردگی جنسی و ترافیک بین‌المللی انسان، این کودکان را تهدید جدی می‌کند. تعداد وسیعی از این کودکان از هم اکنون ناپدید گشته و این روند ادامه داد. (۳ دسامبر ۲۰۱۳ رادیو ۵ زنده بی‌بی‌سی)

تحقیقات انجام شده توسط دانشمندان مختلف در فیلیپین نشان می‌دهد که مرگ و میر سالنمدان در طول یک سال به‌طور متوسط نزدیک به ۱۵ برابر کشته‌شده‌گان طوفان است. دلایلی چون از بین رفتن امکانات زندگی، بهداشت و درمان، فقر، زخمی‌ها و قطع سریع شیر مادر به نوزادان خصوصاً نوزادان دختر (مردم بومی بدین باورند که نوزادان دختر قوی‌تر از پسرها هستند) به خاطر اجبار مادر برای پیدا کردن کار و تامین مایحتاج زندگی و... بعد از هر طوفان ارزیابی شده است.

(www.Newscientist.com - 25 Nov 2013)

شاید نتوان گفت که طوفان هی‌یان مستقیماً توسط تغییرات محیط زیست صورت گرفته است، اما آن‌چه که مسلم است قدرت ویران کننده‌ی آن توسط تغییرات محیط زیست به‌مراتب تشدید یافته است.

روسیه - در اوت ۲۰۱۰، بیش از ۵۵ هزار نفر در روسیه بر اثر شدت گرما و دود ناشی از آتش‌سوزی‌های جنگل‌های اطراف شهرها، به‌ویژه مسکو، کشته شدند. تغییرات زیست محیطی و بالا رفتن دمای زمین، بروز امواج حرارتی را در روسیه ۳ برابر بالاتر برده است.

(www.physorg.com - 22 Feb 2012)

آمریکا - در طوفان کاترینا که در نیواورلان آمریکا در اواخر اوت ۲۰۰۵ اتفاق افتاد، ۱۸۳۶ نفر کشته شدند. خسارات مالی برابر با ۸۱ میلیارد

چه عواملی باعث بالا رفتن دمای زمین گشته است؟

سال گذشته برای اولین بار، سطح کربن دو اکسید از مرز چهارصد در میلیون گذشت. پدیده‌ای که در سه میلیون سال گذشته دیده نشده است. در آن زمان هنوز انسان موجود نبود.

اگر دمای زمین در آینده‌ای نه چندان دور، ۴ درجه افزایش یابد، گرم‌ترین روزهای سال می‌تواند بین ۶ تا ۱۲ درجه سانتی‌گراد، سطح آب‌ها تا ۸۰ سانت یا بیشتر افزایش یابد. این یعنی تأثیرات عظیم بر محصولاتی چون ذرت، گندم، برنج که مقدار برداشت آن تا ۴۰ درصد کاهش خواهد یافت. به سخن دیگر انسان‌ها دچار فقر و گرسنگی بیشتری خواهند شد.

استفاده از انرژی فسیلی (Fossil) همچون نفت و گاز، در دستور کار کل قدرت‌های بزرگ بین‌المللی و رقابت برای تصاحب، کنترل، استفاده و پخش آن در عرصه‌ی بین‌المللی، به میدان اصلی کنترل جهان تبدیل گشته است. انرژی فسیلی از عوامل اصلی ایجاد گازهای اکسید دو کربن است. ۶ کارتل از ۱۰ کارتل بزرگ آمریکا را کمپانی‌های نفتی و اتوموبیل تشکیل می‌دهند. در عرصه‌ی جهانی نیز ۸ کارتل از ۱۰ کارتل بزرگ جهان نیز به همین شکل هستند.

هم‌زمان رقابت بر سر تصاحب منابع معدنی و مواد خام بی‌رحمانه ادامه دارد. یک دانشمند مرفقی اسم این رقابت را "مسابقه برای تصاحب آن‌چه باقی مانده" نامیده است.

سرمایه‌گذاری در اقتصاد چین در ۲۰ سال گذشته، که آن را تبدیل به یکی از دینامیسم‌های اصلی رشد اقتصاد جهانی نموده است، خود تبدیل به مقام اول در تولید اکسید دو کربن گشته است و دیگر اقتصادهای بزرگ جهان سومی همچون هند و برزیل با سرعت در این مسیر گام بر می‌دارند.

سیستم سرمایه‌داری و سرمایه به‌مثابه‌ی کل، برای بقا مجبور است در رقابت با دیگر سرمایه‌ها قرار گرفته و بر آنان چیره گردد. در این رقابت بی‌انتهای، دسترسی به منابع طبیعی به ارزان‌ترین شکل و فوق استثمار نیروی کار و بالا بردن راندمان کار باز هم به ارزان‌ترین شکل، انگیزه‌ی سیستم سرمایه‌داری است. در محاسبات سرمایه‌داران جهت سرمایه‌گذاری در عرصه‌های مختلف، آینده‌ی بشریت و خطر محیطی که در آن سرمایه به انباشت نجومی رسیده، نقش چندانی ندارد. منطق، سود است. بنابراین مهم نیست که کارخانه‌ها چه مقدار کربن به اتمسفر می‌فرستند و یا درو کردن جنگل‌های آمازون چه ضربه‌ای به محیط می‌زند، تا جایی که سودآور است، برنامه‌های سرمایه‌داران به پیش می‌رود. همین ادامه‌یابی نامحدود سرمایه‌داری، ویرانی و سوءاستفاده از منابع زیر و رو زمینی است که زمین را زیر و رو کرده است. هوا و آب‌های زیرزمینی سمی گشته‌اند. گازهای گل‌خانه‌ای کربن، دمای زمین را افزایش داده و باعث مذاب شدن یخ‌های قطب شمال گشته، دمای آب‌های جهان افزایش یافته، به سیل، طوفان و خشک‌سالی کشنده و مهیبت دامن زده است.

هم‌زمان، به علت ملاحظات سود سرمایه‌داری، مؤسسات دست‌سازی چون چرنوبیل در اوکراین و فوکوشیما ژاپن، مؤسسات تولید انرژی اتمی که بر اثر عواملی متفاوت منفجر شدند، نه تنها تأثیرات عظیمی در اکولوژی منطقه گذاشته‌اند، بلکه شرایط زندگی صدها هزار نفر را از بین برده و حتا بر نسل‌های بعدی نیز تأثیرات منفی خواهند داشت.

در سواحل نزدیک به نیروگاه اتمی فوکوشیما، صیادان ماهی‌های ۳ چشم صید کرده‌اند. ارتعاشات رادیو اکتیو - به‌خصوص در چرنوبیل - بر حاملگی زنان تأثیرات عظیم گذاشته و ده‌هزار نوزاد ناقص (فیزیکی و فکری) به دنیا آمده است.

گلوبالیزاسیون امپریالیستی، ویرانی طبیعت و از بین رفتن انسان‌ها را به‌مراتب تشدید نموده است. تغییرات اکولوژیکی همچون خشک کردن دریای آرال در آسیای میانه برای کشت پنبه بر تنوع (Bio-diversity) منطقه تأثیر مستقیم گذاشته و حتا اقلیم جغرافیایی منطقه را به‌هم زده است.

هرچند بلایای "طبیعی" "همه" را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما این تأثیرات همگون نمی‌باشند. بلایای "طبیعی" طرف، دارند. کشورهای جهان سوم و به‌خصوص فقیرترین و دور افتاده‌ترین مناطق، بیشترین صدمات را می‌بینند و در این میان زنان و کودکان به قربانیان بی‌صدای ماشین جنگی "طبیعت" بدل شده‌اند. ۷۰ درصد فقیران جهان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند. بلایای "طبیعی" در یک شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت می‌گیرد و مهر این شرایط را همراه خود دارد.

عدم وجود امکانات کافی زیر ساختی جهت مقابله با این "بلایای طبیعی" عدم تدارکات کافی دولت‌ها، کمبود اطلاعات در مورد شدت و حدت طوفان‌ها و دیگر بلایا، عدم توانایی مالی مردم جهت خروج از مناطق خطرناک و... مردم فقیر، به‌ویژه زنان و کودکان را ضربه‌پذیرتر می‌نماید. حجم و شیوه‌ی کمک‌های "انسانی" به مناطق طوفان‌زده، با ملاحظات سیاسی - استراتژیک "کمک‌کنندگان" ربط مستقیم دارد. هرچند حجم زیادی از این "کمک‌ها" توسط خود نهادهای "کمک‌کننده" بلعیده می‌شود؛ و آن مقداری که به این مناطق می‌رسد، در دست دولت‌هایی (مستقیم و یا غیرمستقیم) قرار می‌گیرد که خود شریک ویرانی بلایای "طبیعی"‌اند. اولویت‌های موجود با عینک طبقاتی معینی سنجیده می‌شوند. دزدی، رشوه‌خواری، ریخت و پاش و ... عوامل دیگر تأثیرگذار بر مقدار "کمک"‌هایی است که به نقطه‌ی آخر قرار است برسد. در زمان طوفان‌های مهیب، بافت نازک جامعه، از هم دریده شده، مردم برای بقاء و فرار از گرسنگی، مجبور به حمله به مراکز خوراک، پوشاک، آب و بهداشت می‌شوند. حرکت برای "توزیع" عادلانه، با گلوله‌های ارتش پاسخ گفته می‌شود. اولین حرکت حکومت‌ها فرستادن سربازان جهت "حفظ نظم و قانون" یعنی ادامه‌ی فقر و استثمار است. این امر چه در آنلانتای آمریکا و چه در فیلیپین (که ناوگان‌های آمریکایی و انگلیسی سریع خود را به محل رساندند) و هر جای دیگر کاملاً صادق است. سربازان آمریکایی با هلی‌کوپتر، مردم، عمدتاً سیاه‌پوستان را به رگبار می‌بستند؛ سربازان فیلیپین نیز به همین شکل.

تأثیرات مستقیم بلایای "طبیعی" بر مردم خصوصاً زنان و کودکان:

- از دست دادن مرد خانواده و فشار عظیم بر زنان و کودکان
- از دست دادن زن، و در معرض بی‌توجهی و بی‌سرپرست قرار گرفتن کودکان، خطری بزرگ به‌ویژه برای دختران
- بی‌سرپرست شدن و یا از خانواده جدا شدن کودکان، فشاری بزرگ بر دوش زنان و خطری جدی به‌ویژه برای دختران
- تلفات انسانی، به‌خصوص زنان به‌خاطر عدم وجود امکانات درمانی و بهداشتی به‌ویژه در دوران زایمان
- افسردگی روحی برای کل خانواده، فقر، اعتیاد، فحشا و طلاق و به وجود آمدن موقعیت شکننده برای زنان و دختران
- در معرض خطر بیشتر قرار گرفتن کودکان و دختران جوان برای بازار سکس
- از بین رفتن شرایط بقاء به کوچ‌های اجباری در ابعاد وسیعی دامن زده و زنان بار اصلی خطرات ناشی از این کوچ‌ها را بر دوش دارند.
- خطر افزایش یابنده برای کودکان و دختران جوان که طعمه‌ی باندهای ترافیک انسان، مواد مخدر و ... می‌شوند. در دوران بلایای "طبیعی" ترافیک زنان به مراتب افزایش می‌یابد. سالانه بین ۲ تا ۴ میلیون انسان تجارت می‌شوند. از این تعداد، ۷۰ درصد زنان در تجارت سکس و دیگر اشکال استثمار جنسی، گرفتار می‌شوند. ۳۰ درصد باقی مانده در کارهای طاقت فرسای نوع برده‌داری و تجارت ارگان‌های بدن قرار می‌گیرند. تجارت انسان، سالیانه، ۳۹ میلیارد دلار سود تولید می‌کند. زنان و کودکان قربانیان اصلی در زمان‌های بلایای "طبیعی"‌اند. در زمان وقوع چنین بلایی، ثبات خانواده‌ها از هم پاشیده، نگرانی، استرس، بیماری‌های روانی و اختلافات درون خانواده‌ها را تشدید می‌کند. این عوامل به بی‌توجهی به کودکان دامن زده، باعث خشونت بر علیه کودکان به‌ویژه دختران می‌گردد و آن‌ها را مستعد طعمه‌ی گرگ‌های کمین گرفته می‌سازد.

در عین حال این زنان از حق داشتن یک زندگی با مرد دیگر محروم هستند. هیچ کس حاضر به ازدواج با آنان نیست. چرا که در صورت ازدواج قرض به همسر جدید منتقل می‌گردد. انحصار تصاحب جنسی، فیزیکی و روحی زن با صاحب قرض است.

تنها در هند، ده‌ها میلیون کشاورز زن از تغییرات زیست‌محیطی که یکی از مسببان اصلی آن، مناسبات سرمایه‌داری است، به طور مستقیم ضربه می‌بینند. رشد حرارت کره‌ی زمین، خطر گرم‌زدگی و خشک‌سالی را ۳۰۰ درصد افزایش داده است. این رشد حرارت بر باروری کشاورزی تأثیرات منفی گذاشته و باعث از بین رفتن ۲۵ درصد محصول گشته است. ضربه‌ی اقتصادی این گرم‌زدگی بر کشاورزان ۱۵ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

در نتیجه تغییرات زیست‌محیطی، زنان با نبودن امکانات مجبور به تحمل وزن به مراتب بیشتری از عوامل منفی که این تغییرات بر جای گذاشته است، می‌باشند.

مردم بومی کشورهای جهان سوم، برای بقاء شدیداً به امکانات محلی وابسته‌اند. تهیه‌ی چوب از جنگل‌ها برای گرم کردن و غذا پختن، استفاده از مراتع برای نگهداری از حیوانات اهلی، آب برای کشاورزی و نوشیدن و بهداشت و... تماماً تحت تأثیر تغییرات اکولوژیکی قرار گرفته‌اند. بنابراین تهیه‌ی غذا، پختن و گرم‌کردن خانه و آب برای نوشیدن و بهداشت و کشاورزی و... به مراتب سخت‌تر گشته است. این مسأله باعث فشار فزاینده بر زنان شده است. در عین حال کمبود مواد غذایی، گرسنگی و شیوع امراض مختلف را در بین مردم خصوصاً زنان و کودکان به وجود آورده است.

در نتیجه، تغییرات زیست‌محیطی زنان و کودکان را در صف مقدم ضربه‌پذیری قرار داده است. در اثر تغییرات اکولوژیکی که زندگی میلیون‌ها نفر انسان را به هم ریخته است، سیل عظیم مهاجرت مردان خانواده برای پیدا کردن کار به مناطق دیگر نه تنها باری از دوش زنان بر نداشته است بلکه به درجات بیشتری فشار و خشونت بر زنان را افزایش داده است. بسیاری از این مردان یا نمی‌توانند کار پر درآمدی که بتوانند خانواده را حمایت کنند، پیدا کنند و یا این‌که پس از دوره‌ای خانواده خود را رها می‌کنند.

حل بحران اکولوژیکی جهان با وجود ادامه‌ی سیستم سرمایه‌داری غیرممکن است. کره‌ی زمین در جاده نابودی موجودات و اکوسیستمی قرار گرفته که با سرعت به نقطه‌ی غیرقابل برگشت نزدیک می‌شود. این احتمال وجود دارد که کره‌ی زمین، به کره‌ای متفاوت از امروز بدل گردد و خود و موجودیت بشر را با مخاطرات جدی روبرو سازد. این که دقیقاً چه اتفاقی خواهد افتاد را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. اما آن‌چه مسلم است، ما به همراه کره‌ی زمین در این جاده به سرعت در حال حرکتیم. نابودی جنگل‌ها، سمی شدن خاک‌ها و آب‌های زیرزمینی، اسیدی‌شدن اقیانوس‌ها و تبدیل طبیعت به گورستانی از زباله‌ی سمی نتیجه‌ی فعالیت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی است. چرا که آن‌ها به طبیعت به مثابه‌ی منبعی می‌نگرند که باید در خدمت تولید رشد یابنده جهت کسب حداکثر سود قرار گیرد.

جهانی که در آن کار، فوق استثمار، ستم و فرودستی، بردگی جنسی و فیزیکی، خشونت، فقر و گرسنگی اساساً زنانه شده است، سیستم امپریالیستی، وزن اصلی ویرانی زیست‌محیطی که خود یکی از مسببین اصلی آن است را نیز به دوش زنان و فرزندان‌شان انداخته است.

بالای "طبیعی" که در نتیجه آن میلیاردها انسان، به خصوص زنان و کودکان فقیر در عرصه‌ی جهانی از آن ضربه‌ی مرگ‌بار می‌بینند، کافی نیست که به این جمع‌بندی رسید که سیستم موجود نمی‌تواند نهبان و ناجی کره‌ی خاکی باشد؟

تنها راه نجات کره‌ی زمین، نجات میلیون‌ها زن و کودک گرسنه و فقیر، نجات میلیون‌ها زن تن‌فروش و به‌طور کلی نجات کل بشریت و کل کره‌ی خاکی در گرو سرنگون کردن سرمایه‌داری امپریالیستی به عنوان عامل اصلی این تغییر و تحولات عظیم در محیط زیست می‌باشد. ♦

برای نمونه کارکنان تجارت سکس در بمبئی هندوستان، از دهات‌های بسیار فقیر نپال آورده می‌شوند. خانواده‌های فقیر بر اثر خشک‌سالی مجبوراند یکی از فرزندان خود را جهت بقاء دیگر فرزندان بفروشند. باندهای مافیایی با زور و حيله، این نوزادان را از خانواده جدا کرده و با خود به مکان‌های نامعلوم می‌برند. ۳۸ درصد دختران - حد متوسط سن ۱۶ سال - به بیماری ایدز مبتلا هستند. ۱۵ درصد زنان تایلندی توسط مشتریان خود که از پوشیدن کاندوم امتناع می‌کنند، مورد خشونت قرار می‌گیرند. ۷۲ درصد از مردانی که سکس را می‌خرند، کاندوم استفاده نمی‌کنند. در نتیجه ۶۰ درصد دختران زیر ۱۵ سال در تایلند که مجبور به تن‌فروشی گشته‌اند به بیماری ایدز مبتلا هستند. سالانه ۴ هزار دختر بسیار جوان از نپال دزدیده می‌شوند.

(Women at the front line of climate change - pages 46-7, Christina Nellesmann, Rita Verma, Lawrence Hislop)
هم‌زمان مناسبات قدرت و تقسیم کار موجود بین زن و مرد، روابط پدر-مردسالاری، آداب و رسوم و فرهنگ منتج از این مناسبات به همراه دین و مذهب، همگی دست در دست هم فشار بیشتری را به زنان وارد می‌آورد. این فشارها در دوران بلایای مختلف تشدید می‌شوند. بر اساس تحقیقات دانشکده اقتصاد لندن ال اس ئی (L.S.E)، از ۱۴۱ بلایای "طبیعی"، در صد کشته‌شده‌گان زن به مراتب بیشتر از مردان بوده است. یکی از این عوامل بی‌حقوقی زنان ارزیابی شده است. برای نمونه در بسیاری از کشورهای جهان سوم خصوصاً کشورهای اسلامی حتا در زمان بلایا، زنان نمی‌توانند بدون همراهی مردی از خانواده از خانه خارج شوند. (www.Oxfam.ca) زنان هیچ حقی در تصمیم‌گیری در ارتباط با چگونگی استفاده از منابع موجود جهت مقابله با بلایا را نداشته و وابسته به مردان و تصمیمات آن‌ها می‌باشند. به‌طور مثال، اکثر زنان فقیر در جهان سوم نمی‌توانند حتا برای فاصله‌ی کوتاهی شنا کنند. یکی از عواملی که در سونامی آسیا و دیگر بلایای مرتبط با سیل، در کشته شدن سه برابر زنان نسبت به مردان دخالت داشت، عدم آشنایی آنان در شنا کردن بود.

زنان کشاورز در زمین‌های کوچک، بیشترین غذای جهان را تولید می‌کنند. به علت عدم توانایی اقتصادی، اغلب این تولیدات از طریق نیروی کار زیاد صورت می‌پذیرد. تغییرات اکولوژیکی، کار پر مخاطره‌ی کشاورزی را به مراتب مشکل‌تر کرده است. خشک‌سالی، سیل، پایین‌تر رفتن سطح آب در مناطق کشاورزی و طوفان‌های مختلف بر باروری محصولات تأثیرات منفی گذاشته و بر کار و زحمت زنان به مراتب افزوده است. عدم باروری - جدا از تشدید کار برای زنان - به گرسنگی و بیماری‌های مختلف دامن زده که خود بار دیگری بر دوش زنان می‌گذارد. این تغییرات جدا از تهیه‌ی غذا، تهیه‌ی سوخت و آب برای آشامیدن و کشاورزی را بسیار سخت‌تر و کمیاب‌تر کرده است. زنان و دختران مجبورند مسافت‌های زیادی را برای تهیه‌ی نیازهای اساسی صرف کنند و در این راه خطرات زیادی را متحمل گردند. خطراتی هم‌چون حمله‌ی حیوانات وحشی و یا تجاوز توسط مردان.

باید در نظر گرفت که این تغییرات اکولوژیک باعث کمبود منابع گشته که به نوبه‌ی خود به جنگ‌های محلی جهت کنترل آب و مراتع دامن زده است. تجاوز و ربودن زنان و دختران جوان، به بخشی از مقوله‌ی جنگ در جهان امروز تبدیل شده است.

نگاهی گذرا به موقعیت کشاورزان فقیر هند، نکات تکان‌دهنده‌ی مهمی را نشان می‌دهد. ۷۰ درصد کشاورزان هندی به باران‌های موسمی وابسته‌اند. اگر باران نبارد، کشاورزان با خشک‌سالی روبرو می‌گردند. دولت هند اقدامی جدی برای آب‌رسانی به کشاورزی نکرده است. تغییرات زیست‌محیطی کشاورزان فقیر را ورشکسته کرده است. طبق آمار رسمی از سال ۱۹۹۵ تا کنون دویست و هشتاد هزار کشاورز به‌خاطر عدم توانایی در باز پرداخت قرض و بدهی‌های خود به نزول‌خواران خودکشی کرده‌اند. اغلب زنان کشاورز هندی چون حق مالکیت بر زمین را ندارند، در بین آمار خودکشی‌ها به حساب نمی‌آیند. اما موضوع قرض با خودکشی مرد تمام نمی‌شود. قرض به زن می‌رسد.

نقدی بر نمایش



دیا دلار

این نمایشنامه به نویسندگی ایرج جنتی عطایی، کارگردانی سوسن فرخ‌نیا و بازیگری دو هنرمند سرشناس، یکی از نسل قبل از انقلاب "بهروز وثوقی" و یکی از نسل پس از انقلاب "گلشیفته فراهانی" و همین‌طور با بازی سوسن فرخ‌نیا بر روی صحنه تأثیر برده می‌شود. این نمایش تا کنون در آمریکا، کانادا و اروپا بر روی صحنه برده شده است.

این‌جا به‌خصوص یک هنرمند ایرانی) پس از تبعید تنها تغییر شکل می‌دهند بلکه از بین نمی‌روند. جاوید در یک جمله کوتاه به خوبی این مفهوم را در ذهن تماشاگر پررنگ می‌کند: "گور به گور شدن!". گویی یکی را به وطن و دیگری را به غربت نسبت می‌دهد. این نمایش سعی می‌کند که هم‌صدایی خود را به اعتراضات برپاره‌ای قوانین ارتجاعی و سنتی حاکم در ایران نشان دهد. قوانینی که چنین زندگی پررنجی را برای یک هنرمند (و گاهی مشخصاً یک زن هنرمند) رقم می‌زند، ولی در آن جداً ناموفق بوده است.

به‌خصوص پیامی را که در تلاش است در رابطه با زن ایرانی منتقل کند، دچار یک دوگانگی است. از یک‌سو جاوید نماینده‌ی رساندن پیام هم‌صدایی با گوشه‌ای از مطالبات زنان و مقابله با قوانین سنتی - مذهبی در ایران می‌شود. برای مثال زمانی که سارای خیالی در نقش یک دختر دانشجوی ایرانی با حجاب و یا یک زن آوازخوان سانسور شده و بی‌صدا ظاهر می‌شود، جاوید به سمت او می‌رود و او را از این نقش بیرون می‌آورد تا دوباره رها شود. (ناگفته نماند آوازهایی که در این حین خوانده می‌شود در رساندن این پیام به مخاطب کمک می‌کند). اما از سوی دیگر، همان مناسبات عقاب‌افزاده و سنتی بین زن و مرد در روابط این زوج به وضوح به تماشا در می‌آید.

در حقیقت تصویری که این نمایش از تینا به‌عنوان یک زن ایرانی نشان می‌دهد به ناامیدکنندگی همان تصویر کهنه و کلیشه‌ای است که از زن در بیشتر فیلم‌ها و نمایش‌های ساخته شده در ایران تماشا می‌کنیم. نقش انسانی ضعیف، وابسته و فرودست که چندان حرفی برای گفتن ندارد.

در آخر باید تأکید کرد که این نمایش از نظر مفهومی و سیاسی دارای کمبودهایی است. به این معنا که نه تنها مفهوم و یا معضل نوینی را در میان نمی‌گذارد بلکه خود مبتلا به سنت‌زدگی فضای فرهنگی هنری حاکم در ایران است. به اضافه این‌که از نظر پیام سیاسی که خود را آگاهانه درگیر آن کرده دچار ضعف و دوگانگی است. به‌راستی که انتظار می‌رود نمایشی که در خارج از فضای سرکوب و عقب‌افتاده‌ی ایران بر روی صحنه می‌رود، بی‌دریغ دست ردی بر آن نقش‌های کلیشه‌ای و سنتی بزند، با زیرکی هنرمندانه به افشاگری چنین کهنه مناسباتی بپردازد و پیام‌آور نگاهی تازه و متفاوت باشد. ♦

این نمایشنامه قصد دارد که مسائل و مشکلات زندگی یک زوج سال‌خورده، جاوید، یک هنرمند نقاش (با بازی بهروز وثوقی) و تینا همسرش، یک خانه‌دار (با بازی سوسن فرخ‌نیا)، را که سال‌هاست در تبعیدی ناخواسته هستند به تصویر بکشد.

جاوید از بیماری اختلال حافظه رنج می‌برد و تینا علاوه بر خانه‌داری نقش پرستار را نیز برای همسرش ایفا می‌کند. از ابتدا تا انتهای نمایش جاوید در فکر کشیدن آخرین نقاشی خود بر روی بوم است که در واقع می‌خواهد بهترین نقاشی‌اش باشد. از طرفی تینا به او خبر می‌دهد که یکی از نزدیکانش به نام سارا (با بازی گلشیفته فراهانی) که هنرمند جوانی است و تازه در این کشور پناهنده شده، قرار است مدتی در کنار آن‌ها زندگی کند تا هم کمکی باشد برای پرستاری از جاوید و هم پولی در آورد برای زندگی خود. سارا از اوایل نمایش وارد صحنه می‌شود ولی تماشاگر مدتی پس از نمایش متوجه می‌شود که این دختر جوان، سارای حقیقی نیست، بلکه یک سارای جوان خیالی است که در ذهن جاوید نقش بسته است. سارا در ذهن جاوید با او حرف می‌زند، می‌خندد، گیتار می‌زند و آواز می‌خواند با این هدف که ذهن جاوید را به جنبش در آورد تا بلکه او موضوع نقاشی را پیدا و شروع به کشیدنش کند. همچنین سارا در ذهن جاوید در کالبد شخصیت‌های گوناگونی با پوشیدن لباس‌های مختلف ظاهر می‌شود و او را هرچه بیشتر برای به پایان رساندن نقاشی‌اش تشویق می‌کند. در نهایت زمانی از ذهن جاوید بیرون می‌زند که او با وجد به نقاشی تمام شده‌اش خیره شده است. تنها در دقایق پایانی نمایش است که سارای حقیقی، یعنی همان آشنای جوانی که تینا از آن خبر داده بود با چمدانش سر می‌رسد و نقاشی جاوید را می‌بیند. ناگفته نماند که تماشاگر از دیدن بوم نقاشی در صحنه متأثر محروم است ولی آن‌چه را که بر روی بوم کشیده شده است می‌شنود و در آخر درمی‌یابد که جاوید ایران را نقاشی کرده است. این نمایش تلاش کرده شیرینی و تلخی زندگی را در هم بیامیزد. آوازخوانی گلشیفته فراهانی نیز به فضای نمایش رنگ و بوی زیباتری می‌بخشد و به لبریز شدن احساسات تلخ و شیرین تماشاگر کمک می‌کند.

پروسه‌ی این نمایش بیانگر گوشه‌ای از مشکلات و مسائل زندگی یک هنرمند چه در ایران و چه پس از تبعید در کشوری دیگر است. این نمایش تلاش می‌کند نشان دهد که چطور مشکلات یک انسان (در

فعالین، لایه‌گران و بمب‌گذاران انتحاری:

درس‌های

نویسنده: امل امیر

برگردان: مهسا روزا

توضیح: کلیه مواضع ارائه شده در این مقاله لزوماً نظرات نشریه‌ی هشت مارس نمی‌باشد. برای درک درست از آن‌جی.اوه‌ای غیردولتی خواننده‌گان را به نشریه‌ی هشت مارس شماره‌ی ۱۶ مقاله‌ی شهرزاد مجاب تحت عنوان: اشغال نظامی "دمکراسی امپریالیستی" و "فمینیسم استعماری" رجوع می‌دهیم. هشت مارس



ریما نجار، که رئیس دپارتمان انگلیسی در دانشگاه آمریکایی - عرب در جنین بود، بعد از این که چند دانش‌آموز او را متهم به توهین به ذات الهی کردند، وادار به استعفا شد. به این دلیل که او رمان گرافیکی "پرسپولیس"، اثر مرجان سترابی، را تدریس می‌کرده است.^۵ سال گذشته جولیانو میر خمیس، بازیگر و کارگردان، مقابل تئاتر آزادی شهر جنین با شلیک گلوله به قتل رسید. او کسی بود که این سالن تئاتر را در کمپ پناهندگان در جنین تأسیس کرده بود. این مرد به "فساد اخلاقی جوانان مسلمان و تحریک آنان به شورش علیه سنت‌های جامعه‌مان" متهم شده بود.^۶ زنان و روابط جنسی در مرکز پروژه‌ی "فساد" میر خمیس قرار داشت.

چیزی که این داستان‌ها را به هم وصل می‌کند این است که به‌طور مستقیم زنان فلسطینی را متوجه این موضوع کند که آن‌ها موضوع جدی‌ای برای جامعه‌ی فلسطین هستند؛ و البته همه این‌ها با سکوت جنبش زنان مواجه بود. هیچ پاسخ جمعی زنانه یا فمینیستی، به هیچ‌کدام از این وقایع داده نشد؛ نه بیانیه‌ای، نه نوشته‌ای و نه تظاهراتی.^۷ این سکوت به چه معنی است؟ نظر من این است که این عدم حضور، پیامد منطقی تاریخ اخیر جنبش زنان فلسطین است - جنبشی که مداوماً از درگیر شدن با سه تابوی موجود در زندگی سیاسی فلسطینی‌ها پرهیز می‌کند: جنسیت، نظامی‌گری و مذهب. یک الگوی اولویت‌بندی، که بر سیاست‌های ملی‌گرایان سکولار مسلط است، دهه‌هاست که این جنبش را در گرو خود گرفته است. طبق این الگو "مسأله‌ی زنان" همواره به بعد موکول شده است، به یک زمان مناسب‌تر، یا به این دلیل که دیگر مسائل مبرم، نظیر آزادی ملی، ارجح‌اند و یا این که ریسک‌های سیاسی بالایی در رابطه با این حقانیت و تأثیرات آن به‌وجود می‌آید، در زمانی که جامعه "آماده نیست" به آن بپردازد.^۸ با توجه به چیزهای گفته شده، من تاریخ اخیر این جنبش را مروری می‌کنم به این امید که گذشته به ما، درسی برای آینده دهد.

چند هفته بعد از این که بارش بمب‌های اسرائیل بر سر غزه متوقف شد در حالی که هزار و چهارصد، مرد و زن و کودک فلسطینی را قتل‌عام کرد و جهان با بی‌تفاوتی آن را در تلویزیون تماشا می‌کرد؛ یک زن اهل غزه در خانه‌ی پدر و مادرش با ضربی چاقو به قتل رسید. ما اسم او را و یا این که چرا به قتل رسید را نمی‌دانیم، هرچند از شیوه‌ی نوشتن مقاله‌های خبری می‌توان حدس زد که او به وسیله‌ی یکی از اعضای خانواده، پدر و یا برادر کشته شده است.^۱ مدت کمی بعد از این واقعه، که اصلاً دوست نداریم دوباره آن را بشنویم، سازمان حماس در غزه اعلام کرد که وکلای زن در زمان کار باید موهایشان را بپوشانند.^۲ هرچند که این تصمیم بعد از مدتی فسخ شد. دلیل آن هم این بود که اعتراضاتی توسط سازمان‌های حقوق بشر و اتحادیه‌ی وکلای فلسطین صورت پذیرفته بود. اما حماس به سیاست محدود کردن آزادی‌های فردی و برپایی کمپین به‌منظور اعمال سیاست‌گذاری‌های اخلاقی در خیابان‌ها و سواحل دریای غزه، ادامه داد. در نتیجه‌ی این سیاست‌ها یک دختر جوان بیست ساله به‌نام اسره العظامی به جرم قدم زدن با نامزدش در کنار ساحل دریا، با شلیک گلوله به سرش توسط مردان وابسته به حماس به قتل رسید.^۳ در کرانه‌ی باختری رود اردن، گروهی از میان مقامات فلسطینی پی.آ. (PA)، از یک نوار ضبط شده‌ی سکسی استفاده کردند تا یک مقام رسمی پی.آ. (PA) به‌نام رفیق الحسینی را به دام انداخته و او را مورد تحقیر و توهین قرار دهند. این داستان تحت نام حفظ ناموس جنسی یک زن فلسطینی که مثلاً زمانی از این مقام رسمی تقاضای کار کرده و در عوض، از او تقاضای جنسی شده است، مطرح شد.^۴

این شگرد استفاده از نوار ضبط شده که توسط نیروهای اطلاعاتی فلسطین به کار گرفته شد، بازآفرینی یکی از شیوه‌هایی است که به‌وسیله‌ی سازمان امنیتی اسرائیل، "شاباک"، به کار گرفته می‌شد تا مردان و زنان فلسطینی را به دام انداخته و از این طریق آنان را مجبور به همکاری پلیسی نماید.

می‌کرد، نامزد بود، که در تمام مدت طولانی که هنادی در بیمارستان به‌سر برد، نه به او نامه‌ای نوشت و نه به دیدنش آمد و به نوعی عدم تمایلش به ادامه‌ی نامزدی را نشان داد. هنادی برخلاف عمر به‌عنوان قهرمان، شناخته نشد و در نتیجه جشنی هم برایش برگزار نکردید. خانواده و جامعه‌اش اغلب اظهار تأسف می‌کردند که این دختر زیبا، مثل کالایی صدمه خورده است. هیچ‌کس نامزدش را که با دختر دیگری ازدواج کرد، مورد سرزنش قرار نداد. هنادی به هر حال بهبود یافت و پایش را نیز از دست نداد. او هنوز مجرد است. داستان هنادی اغلب ناگفته می‌ماند، به این دلیل که در غالب رسوم خاص و از پیش تعیین شده‌ای که در آن نقش زنان در انتفاضه‌ی اول مورد بحث قرار گرفته است، نیست و دلیل دیگر این‌که اگر از او صحبت شود مثل این است که درباره‌ی جنس و جنسیت حرف زده می‌شود، در نتیجه از داستان اصلی، مثل مقاومت در برابر اشغال‌گران، انحراف می‌یابد.

ولی حتی همین دستاوردهای کوچک زنان فلسطین در طول فعالیت انتفاضه‌ی اول، بر باد رفت و این زمانی بود که خیزش مدنی میلیتاریزه شد. زیرا که رهبری انتفاضه مرکزیت بیشتری یافت و کمتر دموکراتیک و توده‌ای بود و از آن‌جا که مردان جوان مسلح بر خیابان‌ها مسلط شدند، شرکت و حضور زنان با عقب‌نشینی‌های جدی و زیادی همراه شد. دو کمپین علیه زنان به حرکت درآمد تا جنبش آن‌ها را محدود کند و خدمات ناسیونالیستی آنان را غیرموجه جلوه دهد. ندیدن این‌که این کمپین‌های واپس‌گرا، نمایان‌گر خشم موجود از حضور زنان فلسطینی در جنبش مقاومت و به‌طور کلی در زندگی اجتماعی و عمومی بود، خیلی سخت است. حضوری که هرچند در میان ایدئولوژی جنسیتی مسلط شکل گرفته بود، ولی هم‌چنان فضایی را باز می‌کرد که در آن نقش جنسیتی که توسط این ایدئولوژی اشاعه می‌یافت، به چالش گرفته شود.

اولین مورد، کمپین **حجاب** بود که توسط جنبش اسلامی در تابستان ۱۹۸۹ آغاز شد، دوره‌ای که نقش دگرگون‌کننده‌ای در تبدیل این نیروی اسلامی از گروهی که با اشغال‌گران اسرائیلی خود را وفق داده بود به گروهی که با آنان مقابله می‌کرد تبدیل شد. این مسأله به شکل تهدید و آزار زنانی که بی‌حجاب بودند (از طریق پوستر تبلیغاتی، سنگ انداختن، توهین لفظی و تهدید) و به شکل اشاعه‌ی نظرات و مباحثاتی که در آن حجاب داشتن نه تنها به‌عنوان نشانه‌ای از تقوا و پرهیزکاری به حساب می‌آمد بلکه به‌مثابه‌ی میهن‌پرستی نیز پیش گذاشته شد. گروه‌های زنان، فقط هر از گاهی می‌توانستند این کمپین توهین و آزار علیه فعالین و هواداران‌شان را متوقف کنند و یا به رهبر ملی که مرد بود و در آن زمان قدرت سیاسی داشت متوسل شوند که از جنبش اسلامی بخواهد که این کار را متوقف کنند. (قدرتی که دیگر از دست داده بودند)^{۱۴} با این وجود مباحثات و نظراتی که پوشیدن **حجاب** را با میهن‌پرستی و فلسطینی واقعی بودن یکی می‌دانست، ادامه یافت و به‌ندرت توسط سکولارها، چه زن و چه مرد، به چالش گرفته شد.

برای موجه نشان دادن این سکوت عمدتاً دو نظر پیش گذاشته شد: اول این‌که، مطرح کردن بحث پوشش موجب تفرقه می‌شود و یا به‌عبارتی هر مسأله‌ای که به زنان و مذهب مربوط است تا زمانی که کشور تحت اشغال است موجب تفرقه می‌شود. این موضوع توضیح دهنده‌ی این مسأله است که چرا حتا در بیانیه‌ای که توسط رهبری متمرکز انتفاضه (اعلامیه شماره ۴۳) در پاسخ به جنبش اسلامی در مورد کمپین "حجاب" منتشر شد، هرگز کلمه‌ی حجاب استفاده نشد و فقط اشاره‌ی مبهمی به "آزار" زنان شده بود. علاوه بر این، این آزار بر مبنای اصول "سنتی" مورد نکوهش قرار گرفت، زیرا که "رسوم و نرم‌های جامعه‌ی ما را، از جمله نوع رفتار با زنان، که مورد قبول ما است

تا زمانی که زنان فلسطینی بخشی از جنبش ملی فلسطینی‌ها بودند، نقش و حضورشان در طول دوره‌ی انتفاضه‌ی اول (۱۹۸۷-۱۹۹۲) کیفیتاً از هر زمان دیگر قبل از آن متفاوت بود.^۹ داستان زیر که مرتبط با انتفاضه‌ی اول است می‌تواند تصاویری که از دل این خیزش برآمدند را نشان دهد:

سربازان اسرائیلی به دنبال گروهی از جوانان سنگ‌انداز فلسطینی بودند و سرانجام یکی‌شان را گرفتند. همان‌طور که داشتند این مرد جوان را می‌کشاندند تا سوار جیپ‌شان کنند، زنی جوان با کودکی در بغل دوان دوان به آن‌جا آمد و با عصبانیت شروع به داد و فریاد بر سر مرد فلسطینی کرد: "بفرما! به تو گفته بودم این‌جا نیایی. حالا چکار کنم دستگیر شدی؟ من چطور شکم خودم و این بچه را سیر کنم؟ از دست این همه بی‌مسئولیتی تو خسته شدم! بیا حالا بچه را بگیر و بهش غذا بده! بعد در حالی که بچه را در بغل مرد بهت‌زده انداخت، از آن‌جا رفت. سربازان هم که مثل مرد فلسطینی شوکه شده بودند، بچه‌ای در مقابل‌شان قرار گرفته بود و ناچار بودند که با او هم سر و کله بزنند، در نتیجه مجبور شدند که مرد جوان را رها کرده و بروند. مرد ماند و بچه‌ای در بغلش. سرانجام مادر کودک از پشت ساختمانی که در آن‌جا پنهان شده بود، بیرون آمد. به سمت مرد جوان که بسیار ممنون او بود رفت، مردی که تا به‌حال هرگز ندیده بود. کودکش را از او گرفت و به خانه‌اش رفت.^{۱۰}

در میان دیگر چیزها، این داستان نشان می‌دهد که چطور شرکت زنان فلسطینی در مقابله با اشغال‌گران اسرائیل، نقش‌ها و تصورات جنسیتی کلیشه‌ای را به چالش کشیده و به آن ضربه زدند. زنان از مردان جوان، با قرار دادن بدن‌شان بین آنان و سربازان اسرائیلی به‌طور واقعی محافظت می‌کردند، در عین حال در بسیاری از عملیات‌های مقاومت نیز شرکت داشتند. کمیته‌های زنان ستون فقرات کنش‌های نافرمانی مدنی بود که جرقه‌های انتفاضه‌ی اول را زده و آن را تقویت نمود. از اعتصابات و تظاهرات‌های خیابانی گرفته تا سنگ انداختن، سازماندهی آموزش آلترناتیو، جمع‌آوری زباله، پخش غذا و دیگر شبکه‌های حمایت از مبارزات. نقش زنان در طول این دوره به‌طور ارزنده‌ای مستند شده است،^{۱۱} اما اثر متحول‌کننده‌اش بر جامعه‌ی فلسطینی‌ها و بر مؤسسات سیاسی کنونی، اغراق‌آمیز است. نه تنها به این دلیل که فعالیت‌ها کوتاه مدت بودند، بلکه به این دلیل که در میان نقش‌های جنسیتی که بر طبق سنت‌ها تجویز شده بودند، هم‌چنان باقی ماندند.^{۱۲}

شاید داستان دو خاله‌زاده‌ی من، عمر و هنادی، بهتر نشان دهد که فعالیت زنان در طول انتفاضه‌ی اول ضرورتاً زنان را قدرتمند، یا سلسله مراتب جنسیتی را سست نکرد.^{۱۳}

عمر، پسر جوان ۱۶ ساله‌ای بود که در تظاهرات گلوله‌ای به بخش پایین نخاع‌اش اصابت کرد و دکترها نتوانستند گلوله را از بدنش خارج کنند. در نتیجه بخشا فلج شد و مجبور شد با عصای زیر بغل راه برود. عمر به انجام معالجات ضروری دست یافت و در خانواده و جامعه به‌عنوان یک جوان قهرمان مشهور شد. نوجوان خجالتی و خوش‌تیپ، یک دفعه مبدل به‌عامل تپش قلب‌های همسایه‌ها شد و سرانجام هم ازدواج کرد.

هنادی دختر ۱۷ ساله‌ای بود که وقتی در تظاهراتی شرکت داشت گلوله‌ای به پایش اصابت کرد. گلوله جدی بود و تا حدی هم ترس از این‌که ممکن است این دختر جوان پایش را از دست بدهد، وجود داشت. در همان زمان هنادی با پسر خاله‌اش که در خارج از کشور زندگی

رابطه با نقش‌های جنیستی در اشکال جنسی و نگرانی مردان از بدن زنان ابراز شد. آن ترس، شکل اضطراب گسترده‌ای به خود گرفت، به این نحو که زنان فلسطینی برای جلب مردان فلسطینی به عنوان همکاران خود از سکس استفاده کردند. در نتیجه، مردان به اسم حفاظت از زنان و انقلاب فلسطین، زنان را از زندگی اجتماعی کنار گذاشتند و آنان را به بازگشت به عرصه‌ی مردسالار خانگی سوق دادند.^{۱۸}

در پی توافق اسلو در ۱۹۹۳، موقعیت جنبش زنان فلسطین به طرز چشم‌گیری ضعیف بود.^{۱۹} با یادگیری از تجربه‌ی به‌دست آمده از انتفاضه، این که برنامه‌ی ناسیونالیستی به تنهایی نمی‌تواند حقوق‌شان را تأمین کند، چرا که مردسالاران اسلامی و سکولار خیلی بهتر از زنان می‌توانند ناسیونالیسم را به کار ببندند، در نتیجه فعالین زن تلاش‌شان را در اشاعه یک خواست "حقوقی" برای زنان فلسطینی متمرکز کردند و از مزیت برآورده نشدن قولی که پیمان اسلو، در رابطه با ایجاد یک دولت یک پارچه‌ی فلسطینی داده بود، استفاده کردند.^{۲۰}

این زمانی است که سازمان‌های غیردولتی زنان ان.جی.او.ها شکل گرفت. فعالین خیابانی انتفاضه‌ی اول، تبدیل به سرکردگان سازمان‌های مختلف ان.جی.او. و مراکز مطالعاتی زنان شدند. این فرایند تخصصی و حرفه‌ای کردن جنبش زنان، پیامدهای عمیقی داشته است.^{۲۱}

ان.جی.او.های زنان فلسطینی، تلاش‌ها و کمپین‌های‌شان را در سه عرصه متمرکز کردند: تغییر در قوانین حقوق فردی، مبارزه با خشونت علیه زنان، و لابی‌گری برای داشتن سهم بیشتر در مشارکت سیاسی.^{۲۲} آن‌ها در تلاش برای پیروزی زنان در کسب حقوقی هم چون گرفتن پاسپورت بدون رضایت سرپرست مرد، آموزش رانندگی بدون نیاز به حضور مردی از خانواده‌ی زن و گرفتن شناسنامه برای کودک بدون وابستگی به مناسبات مردانه بودند. در همکاری با پی.آ. (PA)، آن‌ها توانستند یک پناهگاه زنانه را با موفقیت در نابلس تأسیس کنند. برخی از مردم، این دستاوردها را نادیده گرفتند و بحث‌شان این بود که این فعالیت‌ها با گسترش الاقصا یا انتفاضه دوم که در سال ۲۰۰۰ شروع شده؛ و هم‌چنین با اشغال‌گری اسرائیل ادامه دارد، کاملاً بی‌مناسبت و بی‌ربط است. این بحث تقلیل‌گرایانه به این شکل است: وقتی مرزها بسته باشند، پاسپورت زنان به چه دردی می‌خورد؟ گواهی نامه رانندگی او به چه دردی می‌خورد وقتی که نتواند به اندازه سه تا خانه آن طرف تر را بدون رو در رو شدن با ایست بازرسی، رانندگی کند؟ و این که چه معنایی در داشتن قدرت برای گرفتن شناسنامه برای کودک دارد، زمانی که امکان وضع حمل در یکی از این ایست‌های بازرسی، یکی از مسائل اصلی نگران‌کننده برای یک زن حامله است؟ بهتر است درست اولویت‌بندی کنیم. این بحث تمام تمرکزش بر دشمن اصلی است - اسرائیل اشغال‌گر. این بحث تقلیل‌گرایانه که اغلب، فمینیست‌ها را در یک موضع دفاعی قرار داده بایستی با بحث دیگری مقابله کند که رابطه‌ی روشنی را بین مبارزه برای آزادی ملی و حقوق فردی برقرار می‌کند: از آن‌جا که زنان هم مثل مردان مجبور بودند کشمکش‌های زیادی را با مسئله‌ی رد شدن از ایست‌های بازرسی نظامی اسرائیل داشته باشند چرا بایستی با گذاشتن موانع بوروکراتیک مردسالارانه بر سر راه‌شان، سرکوب بیشتری هم بشوند؟ و اگر برای یک زن احتمال زایمان در یک ایست بازرسی وجود دارد، پس بایستی حتماً حق شناسنامه گرفتن برای کودک‌ش را داشته باشد؟ به عبارت کلی‌تر، آیا خودمختاری، آزادی جنبش و محفوظ بودن از خشونت، مثل دیگر حقوق گروهی، فردی نیستند و آیا نباید نقض این حقوق، حال از هر کجا که آمده باشد، چیزی باشد که هم زن و هم مرد علیه آن بجنگند؟ ولی جنبش زنان این ارتباط را برقرار نساخت و مبارزه برای حقوق زنان، از سیاست جدا شد.^{۲۳}

را نقض می‌کند." تنها اشاره‌ای که در آن، موضوع آزار را به پوشش ربط می‌دهد، در اولین بیانیه‌ی رهبری دیده می‌شود: "ما به توجه بیش از حد دادن به پوشش شخصی و استفاده از آرایش، در این برهه‌ی زمانی مخالفیم. این موضوع هم برای مردان و هم برای زنان به یک اندازه است."^{۱۵} شروع چنین سیستمی از امر و نهی‌ها به مردم، با چنین مواردی، دو چیز را نشان می‌دهد. یکم، تأیید اسلام‌گرایان در این که "تواضع" نشانه‌ای از میهن‌پرستی است و در نتیجه‌ی آن می‌توان گفت که زنان در یک موقعیت آسیب‌پذیر قرار گرفتند، جایی که بدن‌شان توسط کل مردم کنترل می‌شد. دوم، اشاره‌ی آن‌ها به تواضع به‌عنوان یک شرط لازم برای مردان نیز بود و این تنها به آن‌ها اجازه می‌دهد که ویژه بودن جنسیت را هم در حمله به زنان و هم به مطالبات‌شان، نادیده بگیرند. (زیرا به هر حال کلمه‌ی "آرایش" به محصولاتی دلالت دارند که فقط برای زنان است چون مردان فلسطینی از آن استفاده نمی‌کنند). به‌طور مشابه وقتی زنان فلسطینی مترقی، کنفرانسی را در دارالسلام در سال ۱۹۹۰ و در پاسخ به اسلامی کردن هم جنبش ملی و هم جامعه‌ی فلسطین، برگزار کردند، بسیار مراقب بودند که مذهب را در پس زمینه‌ی موضوع مورد بحث قرار ندهند. عنوان کنفرانس، موضوع بی‌ضرر "انتفاضه و برخی معضلات اجتماعی" بود و تم مرکزی "اثرات جنبش اسلامی بر زندگی روزمره در جهت‌گیری خیزش" بود که به گفته‌ی ریما همای، "به شدت پراکنده و نامنسجم" بود.^{۱۶} طنز این‌جاست که جنبش اسلامی هرگز به یک الگوی اولویت‌بندی شده که بر طبق آن مذهب و معضلات اجتماعی در انقیاد سیاست‌های ملی هستند، اعتقادی نداشت. برعکس، از نظر آن‌ها معضلات اجتماعی، به‌خصوص آن‌هایی که در ارتباط با زنان، جنس و جنسیت، بودند، در مرکز پروژه‌های سیاسی‌شان قرار داشت، این امر نشان از موفقیت‌های آن‌ها در دگرگون کردن جامعه‌ی فلسطین، ابتدا در غزه و سپس در کرانه‌ی باختری رود اردن، بود.

بحث دومی که برای توجیه این سکوت و انفعال مطرح شد چیزی است که ما می‌توانیم آن را ذات‌گرایی سکولارها بنامیم. طبق این بحث، - جامعه‌ی فلسطین و جنبش ملی که آن را نمایندگی می‌کند - همیشه ذاتاً سکولار بوده و خواهند بود. این منطق ذات‌گرایی در بیانیه‌ی رهبری متمرکز در اشاره به "رسوم و نرم‌های جامعه‌ی ما" مستند شده است و فعالین چپ‌گرا و سکولار برای این که خودشان را از هر مسئولیتی در جهت تغییر جامعه مبرا کنند، بر آن اتکا می‌کنند و زمینه را برای اسلام‌گرایانی باز می‌گذارند که پروژه‌ی ساخت یک "امت مسلمان" را با از بین بردن تدریجی آن‌چه که سنت‌های غلط و تأثیرات بیگانگان می‌نامند، در دستور کار خود قرار دهند.

جملات یک مقام برجسته‌ی سیاسی عضو حماس مفهوم این پروژه را کاملاً روشن می‌سازد:

"ما باید نطفه‌های یک آینده‌ی اسلامی را در دل نسل آینده از طریق تغییر اجتماعی پرورش دهیم. ما باید عادات و طرز فکر مردم را توسط یک سیستمی که دارای ارزش اسلامی است، دگرگون کنیم. ما این کار را از طریق نمونه‌سازی و آموزش و به‌طور آرام و مداوم انجام می‌دهیم."^{۱۷} این سخنان نشان می‌دهد که این اسلام‌گرایان هستند که اجتماع را می‌سازند، در حالی که ناسیونالیست‌های سکولار، ذات‌گرایانی‌اند که فکر می‌کنند استناد کردن به گذشته، تمام آن چیزی است که آن‌ها برای تأثیرگذاری بر شرایط کنونی بدان نیاز دارند.

به‌سختی می‌توان گفت که چه کسانی کمپین دوم را علیه زنان آغاز کردند ولی با توجه به میلیتاریزه شدن انتفاضه‌ی اول، ترس و تشنج درمورد همکاری، غزه و کرانه باختری رود اردن را به‌شدت تکان داد. جنسیت در مرکز این ترس از همکاری قرار داشت و زنان به ناچار در چارچوب پیچیده‌ی آن اسیر شدند. اضطراب درمورد بی‌ثباتی انتفاضه در

قوانین انجام می‌دادند، لابی‌گران دیگری نیز بودند که حوزه‌ی انتخابی نداشتند.^{۲۷} فعالیت جنبش‌های مردمی، نقطه‌ی اتکای جنبش زنان فلسطینی در دهه‌های گذشته، به افول گرایید و فعالیت در فضای مرتبط با جنسیت و دموکراسی جایگزین آن شد. فقدان فعالیت مردمی و غیرسیاسی کردن فعالیت فمینیستی، مشروعیت جنبش زنان را کاهش داد. مشروعیتی که در طول سال‌های انتفاضه‌ی اول تلاش‌های سختی برای به‌دست آوردن‌اش انجام گرفته بود. آن‌چه که این بیگانگی را تشدید کرد، کمپین اهانت‌آمیزی است که از سوی اسلام‌گرایانی که عملاً با هر چالشی در زمینه‌ی حقوق فردی مقابله می‌کردند و خود نیز قادر به مبارزه علیه خشونت مردسالاری علیه زنان نبودند، بود. آن‌جی.او.های زنان به دریافت کمک مالی از سوی منابع خارجی که به‌دنبال "از بین بردن خانواده‌ی مسلمان و محروم کردن زن مسلمان عرب از شأن انسانی‌اش و تبدیل او به یک کالای ارزان شبیه به آن‌چه که زنان در غرب هستند" متهم شدند.^{۲۸}

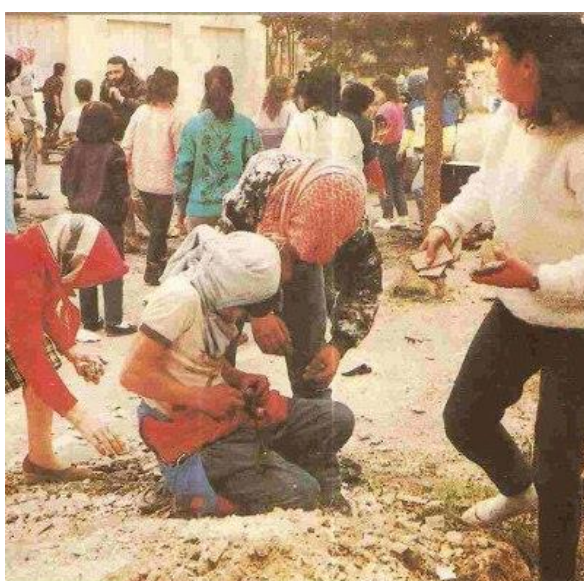
حملات در جواب به طرح پارلمانی، پروژه‌ای که توسط ائتلافی از زنان آن‌جی.او. آغاز شد، به نقطه‌ی اوج خود رسید. طرح پارلمانی، تلاشی بود برای باز کردن مناظره‌ای در خصوص قوانین حقوق فردی و این که این قوانین چه تأثیری بر زنان دارند. زنان مراقب بودند که خود را در مجادله با اسلام قرار ندهند، ولی علیرغم این که تنی چند از مراجع مذهبی نیز در بین‌شان عضو بودند، مثل امام زهیر دیابا از نابلس، ولی باز، هم‌چنان توسط امام‌ها در نماز جمعه‌ی مساجد دارالسلام، رام‌الله و هبرون مورد هدف قرار گرفتند. طبق اعلامیه‌ای که جنبش اسلامی پخش کرد، آن‌ها، زنان را به رد طرح پارلمانی فرا خواندند و سازندگان طرح را کسانی نامیدند که "بیگانگان آن‌ها را حمایت و کمک مالی کرده و به آن‌ها دیکته کرده‌اند تا اتحاد اسلام را نابود کنند." بیانیه ادامه می‌دهد: "کمپین کنونی ثابت می‌کند که هدفش حمایت از حقوق زنان فلسطینی نیست بلکه گسترش فساد و بی‌بند و باری در جامعه و نابودی خانواده است که سنگ بنای محکم جامعه‌ی ماست. پس این کمپین برای این است که جامعه را نابود کنند، آن را بخش بخش کند و اتحاد آن را از بین ببرد."^{۲۹} یک امام آن‌قدر تندروی کرد که زنان را "شیطان‌پرست" نامید، در حالی که بسام جرار، یکی از مورد احترام‌ترین ایدئولوگ‌های جنبش اسلامی، زیرکانه‌تر عمل کرده و به جای خود زنان، فکر زنان را شیطانی خواند!^{۳۰} در



شادیۀ ابو غزاله (۱۹۴۹-۱۹۶۸) از اولین رهبران نظامی PFLP



ریم الریاشی (۱۹۸۱-۲۰۰۴) اولین زن حماس در عملیات انتحاری



حضور زنان در انتفاضه‌ی اول عکسی از سال ۱۹۸۸

لابی‌گران زن در حالی که هم‌چنان از داشتن برچسب "فمینیست" دوری می‌کردند، بر سر دیگر مسائل فمینیستی کار کردند: مبارزه با ازدواج در سنین پایین یکی از این موارد بود.^{۳۱} آن‌ها هم چنین برای ایجاد رفم در قوانین مجازات به نحوی که وقتی مردی زنی را به دلیل به‌اصطلاح حفظ ناموس خانواده به قتل می‌رساند، شامل مجازات تخفیف یافته، به شکلی که در حال حاضر وجود دارد، نشود. (هرچند در کل، مسأله‌ی تبعیض جنسیتی موضوع مبارزه نبود به این دلیل که خیلی ریسک داشت).^{۳۲} لابی‌گران می‌خواستند که سقط جنین در مواقع تجاوز و زنا محارم نیز قانونی شود، همان‌طور که در حال حاضر در موارد احتمال وجود خطر مرگ برای مادر، سقط جنین قانونی است. بحث آن‌ها این بود که در صورت تجاوز و زنا محارم، نگه داشتن بچه (منظور جنین است - مترجم) خطری را متوجه زندگی زن می‌کند، زیرا ممکن است به خاطر وجود این جنین به قتل برسد، پس در این موارد سقط جنین باید قانونی باشد. لابی‌گران به‌دنبال تغییر قوانینی که مانع پی‌گرد و تعقیب متجاوزین، وقتی که با قربانیان‌شان ازدواج می‌کنند، بودند. آن‌ها در رابطه با محدود کردن چند همسری بحث کردند، مثل حق زن برای طلاق گرفتن از مردی که می‌خواهد زن دیگری بگیرد. هم‌چنین می‌خواستند که قانون به زن اجازه دهد تا علیه زنا محارم شکایت کند، از آن‌جا که قوانین موجود این اجازه را تنها به سرپرست که معمولاً مرد است می‌دهد.^{۳۳}

اگرچه به‌سختی می‌توان گفت که این مطالبات رادیکال بودند، اما با مقاومت شدیدی مواجه شدند. پی.آی. (PA) بی‌تفاوت، هرگز زنان را جدی نگرفت و کمکی نکرد. یک جامعه‌ی بی‌تفاوت نیز دلیل دیگری برای موفقیت محدود جنبش‌های زنان است. در حالی که آن‌جی.او.های زنان تمام تلاش‌شان را برای لابی‌گری در جهت تغییر

در یک سیاست جنسیتی شده به نام شرم، به تصویر کشیده شد و از آن به منظور طعنه زدن به رهبران و نیروهای نظامی عرب در شکست نقش و جایگاه مردانه در دفاع از سرزمین‌شان مورد استفاده قرار گرفت. "نگاه کنید، حتی یک زن جرأت‌اش از شما مردان بیشتر است!" و برای یک مرد چه چیزی حقارت‌بارتر از شنیدن این طعنه است که از یک زن ترسو تر است! این زبان شرم‌نده کردن، اساس بیانی‌هی ضبط شده توسط آیات الاخراس ۱۶ ساله است که دومین زنی بود که در یک حمله‌ی انتحاری شرکت داده شد و به‌طور دائم از او به‌عنوان "عروس فلسطین" یاد می‌شد. الاخراس می‌گوید: "من به رهبران عرب می‌گویم، خواب بس است، قصور ورزیدن در انجام وظایف بس است! شرم بر نیروهای نظامی عرب که نشست‌اند و دختران فلسطین را در مبارزه می‌بینند، در حالی که خود خوابند."^{۳۸}

این شرم‌زده کردن توسط صدام حسین مورد تأکید قرار گرفت زمانی که گفت: "شرم بر مردان و بر هر عربی باد که مثل این زن مسلح نمی‌شوند."^{۳۹} هم‌چنین سفیر عربستان سعودی در بریتانیا، غازی عبدالرحمن القصیبی که در یکی از شعرهایش کار الاخراس را نشانه‌ای از ضعف مردان عرب می‌بیند.^{۴۰} او می‌نویسد: "وقتی مردان ختنه می‌شوند، زیبایی در جدال با تبهکاری قرار می‌گیرد."^{۴۱} ولی ریم الریاشی، اولین بمب‌گذار انتحاری حماس بود که هیچ شکی در مورد ماهیت جنسیتی کارش باقی نگذاشت. الریاشی بیانی‌ه‌اش تنها خطاب به زنان و کودکان ملت عرب بود و از خطاب کردن مردان دوری کرد، زیرا که "دیگر مردی را در ملت نمی‌بیند به جز تنی چند در فلسطین و عراق." طبق گفته‌ی او، "این زنان و کودکان هستند که امیدهای این ملت‌اند، بعد از این که اشباح الرجال (ارواح مردانگی) از شرق تا غرب موجب سرافکندگی شده است."^{۴۲} او پیشنهاد می‌کند که حکام عرب باید از مقام‌شان استعفا دهند زیرا این مقام مناسب‌شان نیست و بایستی "اسم زنانه به نام‌های‌شان ... و پسوند زنانه‌ی "نا" را به فعالیت‌های‌شان اضافه کنند، چون بیشتر سزاوارش هستند." او بیانی‌ه‌اش را در خطاب قرار دادن رئیس‌جمهور فرانسه ژاک شیراک به پایان می‌رساند: "هرکسی که می‌خواهد نقاب را در فرانسه ممنوع کند: از تو می‌خواهم بعد از این که زن مسلمان را از پوشیدن حجاب ممنوع کردی، آن را بر مردان مسلمان اجبار کن؛ اول از همه به رهبران! و این‌که مجبورشان کن تا صورت فرومایه‌شان را پنهان کنند زیرا که شبیه آلت تناسلی است که هیچ‌کس نباید آن را ببیند!"

این تجلیل استراتژیکی از بدن‌امی جنسیتی تنها بخشی از به کارگیری ارتجاعی بمب‌گذاران انتحاری زن است. این زن مفید بودنش را با بی‌اعتبار کردن و پست کردن فمینیست‌های عرب و طرح‌های رهایی‌بخش‌شان نشان می‌دهد. به این صورت که خود را به‌عنوان شاهده‌ی برابری زنان با مردان عرب که قادر به انجام کارهای مردانه است، می‌بیند؛ و این‌گونه به آن دسته از فمینیست‌های عرب که تقاضای برابری جنسیتی را دارند، دروغ می‌گویند. در این‌جا نمونه‌ای از آن‌چه که یک روزنامه‌نگار، بعد از این که وفا ادریس، اولین بمب‌گذار انتحاری، خودش را منفجر کرد، مجبور شد بگوید نقل می‌کنم: "این زنی است که امروز درسی را به شما می‌دهد، آه ای زنان مسلمان، معنای آزادی واقعی را، که فعالین حقوق زن با آن تو را وسوسه کردند ... این زنی است که اکنون ثابت کرده است که مفهوم آزادی (زن)، یعنی آزادی بدن از رنج و محنت‌های این دنیا است ... و قبول مرگ با آغوشی مشتاق و قوی است."^{۴۳} در نوشته‌ای به‌نام "وفا ادریس و برابری"، حسین الاموش از این موضوع استفاده کرد تا به خوانندگان‌اش یادآوری کند که جامعه‌ی عرب همواره به زنان احترام گذاشته و "فعالین حقوق بشر در کشورهای غربی کسانی‌اند که زنان را از موجودیت انسانی‌شان جدا می‌کنند. زیرا به

یکی از راهپیمایی‌های اسلام‌گرایان، او به‌طور رسمی اعلام کرد: "این زنان سکولار مردم را به انجام گناه زنا تشویق می‌کنند."^{۴۴} وی در یکی از مقالاتش که در روزنامه‌ی الایام به چاپ رسیده بود، با این جمله مقاله‌اش را به پایان رساند: "مسأله اصلاً درباره‌ی حقوق زنان نیست بلکه تعارض و مبارزه با تمدن است."^{۴۵}

فعالین زن در دفاع از خودشان، بر این پافشاری کردند که هرگز قصد "دست بردن به مذهب" را نداشته‌اند. برخلاف سانسورگران‌شان، هرگز به کسانی که به آن‌ها حمله کردند فحاشی نکرده و ترجیح دادند که از آن‌ها به اسم "کسانی که" نام ببرند. برخی حتی بر اولویت‌بندی طرح‌ها تکیه کردند، برای این‌که این بحث را بکنند که "ما هنوز دشمن مردم فلسطین را شکست نداده‌ایم، پس چرا به ما حمله می‌شود؟"، به این امید که عبارت‌پردازی‌های "ناسیونالیستی" پوششی بر فعالیت‌های آنان باشد؛^{۴۶} و از خودشان علیه اتهام "غیراخلاقی" بودن دفاع کنند (به دلیل تشویق به زنا و حمایت از "دوجنسی‌ها")، آن‌ها با این عنوان که "در روابط مان زانی با اخلاق هستیم؛ اکثریت ما ازدواج کرده و بچه‌دار هستیم و برای مادر بودن مان افتخار می‌کنیم" بر هویت‌شان تأکید کردند.^{۴۷}

این موضوع که پی.آ. (PA) کمپین اهانت‌بار خود را به این دلیل آغاز کرد که از استقلال مالی آن‌جی.او.ها خشمگین است و می‌خواهد به پول آن‌ها دست یابد، کمکی به زنان نکرد.^{۴۸} در نتیجه آبروی آن‌جی.او.های زنان و مراکز مطالعاتی زنان خدشه‌دار شد. از آن‌جا که متهم به ترویج اهداف و برنامه‌های "بیگانگان" شدند که می‌خواهند خانواده، اسلام و البته فلسطین را تضعیف کنند. این حقیقت که این گروه‌ها اغلب از سوی اعانه‌دهندگان آمریکایی و اروپایی مورد حمایت مالی قرار می‌گرفتند کمکی به مسأله نکرد. اعتبارنامه‌ی ناسیونالیستی و میهن‌دوستانه‌ی فعالین زن فلسطینی در هر حمله یکی پس از دیگری تضعیف شد. این کمپین اهانت‌بار ایدئولوژیکی، در میان بخش‌هایی از جامعه‌ی فلسطین که لزوماً هم به ایدئولوژی اسلامی متعهد نبودند، بازتاب یافت. مردان سکولار از وجود طبقه‌ی جدیدی از زنان متخصص و حرفه‌ای که در سال‌های پس از پیمان اسلو در جامعه‌ی فلسطین ظاهر شدند، احساس خطر و در حاشیه بودن کردند. در نتیجه، به طور قابل پیش‌بینی‌ای جنبش زنان بخشی از هم‌پیمانان عمده‌اش را از دست داد. ظهور انتفاضه‌ی دوم در سال ۲۰۰۰، آخرین میخ‌های تابوت جنبش زنان فلسطین را همان‌طور که می‌دانیم، زد. اگر زنان فلسطینی "استخوان‌بندی" (یعنی ستون فقرات) انتفاضه‌ی اول بودند، همان‌طور که یک فعال فلسطینی توصیف می‌کند، در انتفاضه‌ی دوم آن‌ها مبدل به استخوان‌بندی‌ای در گنجه شدند.^{۴۹} انتفاضه‌ی الاقصا، مشارکت و بسیج توده‌ای را همانند آن‌چه که در انتفاضه‌ی اول بود، نداشت؛ به این دلیل که از همان ابتدا به دنبال یک بسیج سلسله مراتبی بود و به سرعت توسط نیروهای شبه‌نظامی که برنامه‌های خود و صفات مشخصه‌ی مربوط به خود را داشتند، به تصرف درآمد. زنان در هیچ مرحله‌ای در روند تصمیم‌گیری دخالتی نداشتند. در عوض، از زنان خواسته شد که بیشتر نظاره‌گر و قربانی باشند.

تعجب‌آور نیست که در این زمینه، بمب‌گذار انتحاری زن، در کنار همتای مردش، در گفتگوهای ملی به عنوان مظهر اصلی مقاومت ظاهر می‌شود. بحث من این است که پیشرفت این زن به‌سوی این امتیاز، به دور از منعکس کردن و یا پیش‌برد مشارکت زنان فلسطینی در مقاومت و یا در سیاست، همان‌گونه که برخی مدعی بودند، مبدل به بخشی از بحثی شد که به ضرر زنان فلسطینی بود. چون اکثریت آن‌ها را از میدان به در کرد و آن‌ها را در مکان سنتی جنسیتی قرار داد.^{۵۰} برای شروع، در مباحثات اعراب و فلسطینی‌ها، بمب‌گذار انتحاری زن به‌طور برجسته‌ای

طرح‌هایی که توسط سازمان‌ها و تجمعات فمینیستی با فعالیت‌های مشکوک‌شان، در خدمت به برنامه‌های بیگانگان است تا عفت جامعه، پاک‌دامنی زنان، و پاکی افکارش را تباه کنند. هدف این‌ها تبدیل جامعه به شکلی منحرف و ضعیف است ... تضاد بین زن و مرد یک تعارض ساختگی است که هدفش جدا کردن ملت از سنن ناب و اخلاقیات صحیح است.^{۴۷}

این مباحث عملاً بدون چالش مانده‌اند. این نظرات نه تنها تاریخ زنان فلسطین را بازنویسی می‌کند، تاریخی که با بمب‌گذاران انتحاری آغاز نشد، بلکه تاریخ ملی فلسطینی‌ها را نیز در کل بازنگری می‌کند. این‌ها به این منظور استفاده می‌شوند تا بتوانند استراتژی‌های نافرمانی مدنی توده‌ای و مقاومتی را که در انتفاضه‌ی اول و قبل از آن اتخاذ شده بود را به هیچ گرفته و به آن خاتمه دهند. طبق این نظریه‌ی رویزیونیستی، مفهوم مقاومت، بسیار سطحی تعریف شده است. به این صورت که تنها به معنای عمل نظامی است، و بمب‌گذاران انتحاری ایده‌آل‌ترین عنصر آن هستند. مبلغان جنبش اسلامی آن‌چه را که "تغییر کیفی" نامیدند را منسوب به نقشی کردند که زنان فلسطینی در تعهدشان به اسلام دارند. آن‌ها مدعی بودند که دستاورد عظیم زنان فلسطینی در انتفاضه‌ی الاقصا، در پافشاری آن‌ها بر پوشش اسلامی و رد رفتار مدل غربی که توسط باقی مانده‌ی جنبش زنان اشاعه داده می‌شود، به اوج رسیده است. با این کار، آن‌ها مستقیماً فعالیت‌های ملی زنان را به دستورالعمل‌ها و طرح‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی جنبش زنان مرتبط کردند. به چالش نگرفتن این مباحث و نظریات به دلیل ترس از درگیر شدن با جنبش اسلامی، ثابت کرده که هم به ضرر جنبش زنان فلسطینی بوده و هم به حال و آینده آن‌ها نیز زیان‌بخش خواهد بود.^{۴۸}

با ارزش‌ترین درسی که ما فمینیست‌های فلسطینی از جنبش اسلامی می‌گیریم این است که مسائل زنان و به‌طور کلی مسائل جنسیتی، نمی‌تواند به حاشیه گذاشته شده و یا به آینده موکول شود. این مسائل در مرکز مبارزات فلسطینی‌ها برای آزادی و عدالت هستند. این که می‌بینیم، نسل جدیدی از فعالین، این الگوها را رد می‌کنند و بر غیرقابل تقسیم بودن مبارزه برای آزادی، پافشاری دارند، به آدم جرأت می‌دهد. گروه لژیون‌ها، اسوت، گروه اقلیت‌های جنسی، القوس و "اقلیت‌های جنسی فلسطینی برای (تحریم، بی‌بهره‌سازی، مجازات)"، مدل‌های نوینی را برای کار سیاسی پیشنهاد می‌کنند که اعتقادی به "موکول به آینده کردن" مسائل مربوط به جنسیت و سکسوالیته، ندارد.^{۴۹} این گروه‌ها می‌فهمند که الگوی اولویت‌بندی کردن، که نیازمند این است که این "مسائل اجتماعی" به زمان پس از آزادی محول شود، موجودیت فعلی فمینیسم و نیروهای مترقی فلسطین را تهدید می‌کند. هم‌چنین آن‌چه که امیدبخش است، بسیج جوانان فلسطینی در دوره‌ی اخیر است که الهام گرفته از بهار عربی است، که ندای خودمختار بودن و استقلال سیاسی را طلب می‌کند. امید است که این ابتکار عمل‌ها با مقابله با ایدئولوژی ملی هژمونیک که بر یک تعریف سطحی از آزادی و استقلال سیاسی باور دارد، به وجود خود ادامه دهد. اگر قتل میر خمیس در جنین به دست مردمی که متأثر از آزادی او را هدف قرار دادند (که هنوز هم زیادند)، یادآوری ترسناکی از وجود ریسک‌هایی باشد که با اجرای این طرح‌های مترقی به وجود خواهد آمد، قتل فعال ایتالیایی ویتوریو آریگونی در غزه، که ۱۰ روز بعد از این واقعه توسط گروه سلفی‌ها (محافظه‌کاران افراطی) انجام گرفت، یادآور یک تراژدی است از ریسک‌هایی که در نتیجه‌ی به تعویق انداختن این طرح‌ها ممکن است پیش آید. فردا همین امروز است. ♦

آن‌ها به شکل بدنی بدون روح نگاه می‌کنند." او افزود که کار ادریس در زمانی صورت می‌گیرد که دختران عرب با آخرین مدل‌های روز سرگرم شده‌اند. برخلاف آن‌ها، این زن "هرگز آرزوی داشتن یک بی.ام.دبلیو و یا تلفن همراه را نداشت ... لوازم آرایش در کیفش نبود بلکه مواد منفجره وجود داشت ... این‌گونه او مفهوم برابری را درک کرد."^{۴۴}

ولی این بیشتر تصور سیاسی و اجتماعی جنبش اسلامی بود که به دنبال استفاده کردن از بمب‌گذاران انتحاری زن برآمد. این در حالی است که در ابتدا جنبش اسلامی نسبت به تعلیم زنان برای حملات انتحاری بی‌میل بود و به صورت علنی توصیه‌هایی نیز مبنی بر این که بهترین کار برای زنان همسر و مادر بودن است، از جانب رهبرشان، احمد یاسین، پیش گذاشته می‌شد. ولی سرانجام حماس مجبور شد که پراتیک و بیان خود را تغییر دهد تا بتواند با گروه‌ها و احزاب دیگری که زنان را در حملات نظامی شرکت می‌دادند، رقابت کند. اولین زنی که بدین منظور فرستادند الریاشی، مادر دو کودک خردسال بود. هم خانواده او و هم جمع وسیعی از فلسطینی‌ها اعلام کردند که به کار گرفتن زنی که مادر است و کودکانش به او نیاز دارند درست نیست. در مقابل و در نتیجه‌ی این انتقاد، حماس کمپینی را برای دفاع از تصمیم و اقداماتش در این زمینه به راه انداخت. مرکز این اقدام این تفکر بود که بمب‌گذار انتحاری مدلی است از زنانگی در اسلام که در تقابل با تمام دیگر زنان فلسطینی‌ای قرار دارد که ایدئولوژی سیاسی اسلامی را پذیرا نشدند. حماس نه تنها نیاز داشت که الریاشی را به‌عنوان یک زن فلسطینی ناسیونالیست که علیه اشغال‌گران کشورش می‌جنگد نشان دهد، بلکه می‌خواست او را به‌عنوان یک زن ایده آل مسلمان که وفاداری به مذهبش را در درجه اول اهمیت قرار داده است، معرفی کند. در یکی از یادداشت‌های حماس ذکر شده که او مجبور شد فیلم خداحافظی‌اش را سه بار به دور بیندازد و از او خواسته شد تا تب و تاب مذهبی‌اش را متعادل‌تر کند، چون که در دو ویدیوی اول، او به قدری حرارت و اشتیاق مذهبی و عشق به خدا داشت که رهبر بریگاد، عزالدین القسام، نگران بود که جامعه‌ی فلسطین که مادر بودن را ارج می‌نهد، این عمل را درک نخواهند کرد. همان یادداشت در جایی دیگر می‌گوید که الریاشی سه سال قبل از این که بمب‌گذار انتحاری شود داوطلب شده بود، ولی رهبران جنبش اسلامی با فرستادنش در آن موقع موافقت نکرده بودند؛ و زمانی با او موافقت کردند که اجازه شوهرش را در دست داشت.^{۴۵}

اما خطرناک‌ترین استفاده‌ی که از نیروی بمب‌گذاران زن در مباحث اسلامی شد، پاک کردن تاریخ مقاومت‌های زنان فلسطینی است. بعد از عملیات الریاشی، شیخ احمد یاسین ضدیت قبلی‌اش را با مشارکت زنان در حملات انتحاری رد کرد و گفت مشکلاتی که مردان در برابر بسیج زنان دارند، این است که: "ما وارد فاز جدیدی از تاریخ شده‌ایم که در آن زنان فلسطینی قادر به جنگیدن و به شهادت رسیدن هستند، همان‌طور که جوانان و مردان هستند."^{۴۶} این نظریه که زنان بمب‌گذار انتحاری سر فصل جدیدی را در تاریخ باز می‌کنند در تبلیغات حماس با تأکید بیشتری بیان شد، و این که قبل از زنان بمب‌گذار انتحاری، زنان فلسطین در مقاومت علیه اشغال‌گران مشارکت چندانی نداشتند و این اسلام‌گرایان بودند که در بسیج زنان و قدرت دادن به آن‌ها و تغییر کیفی نقش آنان به موفقیت دست یافته‌اند. در نتیجه بمب‌گذارانی هم‌چون الریاشی و هنادی، به‌خاطر نمونه‌ی یک زن مسلمان بودن ستایش می‌شوند. زنانی که مدل معکوسی در مقابل "مدل‌های مبتذل و ناچیزی هستند که غرب انحطاط زده به سوی ما می‌فرستد و در جامعه‌ی ما بذرش را به‌عنوان مدل پیشرفت می‌کارد ... این بمب‌گذاران، مدل درستی‌اند که نماینده‌ی طرح اسلامی فمینیستی واقعی هستند که به‌وسیله‌ی آن، ما طرح‌های فمینیستی فاسد را به مقابله می‌گیریم.

زیر نویس:

- ۱- مراجعه کنید به "سازمان ملل: خشونت علیه زنان محروم غزه در خیزش"، خبرگزاری معان، ۲۵ مارس ۲۰۰۹
www.maannnews.net/eng/ViewDetails.aspx?ID=209432
 - ۲- مراجعه کنید به "وکلای زن در غزه موظف شدند روسری بپوشند"، روزنامه‌ی ایندپندنت (لندن)، ۲۶ جولای ۲۰۰۹
www.independent.co.uk/news/world/middle-east/female-lawyers-in-gaza-ordered-to-wear-headscarf-1761791.html
 - ۳- رجوع به قاضی حمد، "جنایتی در غزه"، گزارش فلسطین، ۲۰ آوریل ۲۰۰۵
www.palestinereport.ps/article.php?article=743
 - ۴- رجوع کنید به Rory McCarthy، "مقام رسمی در رسوایی نوار سکس سوءاستفاده از موقعیتش را انکار می‌کند: رفیق حسینی، از سمت ریاست کارکنان اخراج شد و خطاب به محمود عباس، رئیس‌جمهور تشکیلات خودگردان، فیلم‌برداری مخفیانه را محکوم کرد و گفت این یک حقه‌ی سیاسی است"، گاردین، ۱۲ آوریل ۲۰۱۰
www.guardian.co.uk/world/2010/apr/12/palestinian-sex-scandal-rafiq-husseini
 - ۵- برای جزئیات بیشتر به ماجرای ریما نجار، مراجعه کنید به Suheir Abu Oksa Daoud، "بهای تدریس سترایی در منطقه‌ی تحت اشغال فلسطین"، اخبار منتشر شده از ایمیل مطالعاتی انجمن زنان خاورمیانه، ۹ مارس ۲۰۱۰
amews2@lists.ucla.edu
 - ۶- از بیانیه‌ی منتشر شده در کمپ جنبین علیه میرخمیس قبل از ترورش، نقل از مهند عبدل حمید، "Joul Khamis wa Vittorio Arrigoni: Shaja'a wa Nubl" (جول خمیس و ویتوریو آریگونی: شجاعت و نجابت)، ایام رام‌الله، ۱۹ آوریل ۲۰۱۰.
 - ۷- تنها استثنا در مورد اعمال سرکوب‌گرانه‌ی حماس در غزه است. این اعمال توسط فلسطینی‌ها به نقد کشیده شده است هم از سوی گروه‌های سیاسی چپ‌گرا و هم از سوی فاتح، که به نظر می‌رسد که به برخی زنان اعتماد به نفس داد تا رد پای‌شان را دنبال کنند، به طور مثال، مراجعه کنید به ریما نذال، "زنان و جامعه و آزادی فردی در غزه"، الحوار المتمدن، ۲۱ نوامبر ۲۰۱۰
www.ahewar.org/debat/show.art.asp?aid=235801
 - ۸- مراجعه کنید به Rimma Nazal، "بازخوانی فمینیستی از انتخابات محلی فلسطین در مراحل ابتدایی‌اش"، الحوار المتمدن، ۵ مارس ۲۰۰۵
www.ahewar.org/debat/show.art.asp?aid=32839
 - ۹- برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد نقش زنان فلسطینی در جنبش ملی قبل از انتفاضه، مراجعه کنید به Ellen L. Fleischmann، ملت و زنان "جدید"ش: جنبش زنان فلسطینی ۱۹۴۸-۱۹۲۰ (Berkeley: University of California Press, 2003); Orayb Aref Najjar، تصاویر زنان فلسطین در مورد نقش زنان فلسطینی در جنبش ملی قبل از انتفاضه، مراجعه کنید به Phillipa Strum، زنان دارند راهپیمایی می‌کنند: جنس دوم و انقلاب فلسطین (نیویورک: Lawrence Hill Books, 1992); Ebba Augustin، زنان فلسطین: هویت و تجربه (لندن: Zed Books, ۱۹۹۳); سه‌با صباغ، چاپ، زنان فلسطینی غزه و کرانه باختری رود اردن (Bloomington: Indiana University Press, ۱۹۹۸); و Ehud Ya'ari و Ze'Ve Schiff، انتفاضه: خیزش فلسطین، جبهه‌ی سوم اسرائیل، (نیویورک: Schuster و Simon, ۱۹۹۰).
 - ۱۰- Virginia Quirke در، "سیاست‌ها - خاورمیانه: زنان به خدمات‌شان به خیزش فلسطین می‌نگرند"، ۸ نوامبر ۲۰۰۰، www.oneworld.net (لینک در تاریخ ۱۷ جون گرفته شده و دیگر قابل دسترسی نمی‌باشد).
 - ۱۱- به‌طور مثال مراجعه کنید به، Orayb Aref Najjar، تصویر زنان فلسطین (Salt Lake City: University of Utah Press, ۱۹۹۲); سه‌با صباغ، چاپ، زنان فلسطینی غزه و کرانه باختری رود اردن (Bloomington: Indiana University Press, ۱۹۹۸); و Phillipa Strum، زنان دارند راهپیمایی می‌کنند.
 - ۱۲- طبق نظرات آیلین کوتاب، کار فعالین زن در طول انتفاضه به‌صورت خدمات اجتماعی انجام شد و در نتیجه یک گسست رادیکال از کارهای خیریه‌ی نسل قدیم نبود، "در جستجوی استراتژی: جنبش زنان فلسطین در دوران جدید"، گزارش خاورمیانه ۲۴ (۱۹۹۴): ۲۴.
 - ۱۳- من نام‌شان را به‌منظور حفظ حریم خصوصی‌شان حذف کرده‌ام.
 - ۱۴- مراجعه کنید به ریما همایی، "از گستاخی تا مشارکت: حماس، جنبش زنان و هویت ملی در انتفاضه"، در اسلام سیاسی: مقالات از "گزارش خاورمیانه"، چاپ Joel Beinin و Joe Stork (لندن: I. B. Tauris, 1997).
- ۱۵- اعلامیه‌ی شماره ۴۳، رهبری متمرکزانتفاضه؛ نقل از همایی، "از گستاخی تا مشارکت"، ۲۰۰-۲۰۱.
 - ۱۶- همایی، "از گستاخی تا مشارکت"، ۲۰۵.
 - ۱۷- نقل از Sara Roy، "تغییرات ان‌جی‌او‌ها در فلسطین"، گزارش خاورمیانه ۲۱۴ (۲۰۰۰): ۲۴.
 - ۱۸- برای دیدن جزئیات بیشتر، مراجعه کنید به امل امیره، "بین شرکت در جرم و تخریب" گزارش آتلانتیک ۱۰۲ (۲۰۰۳): ۷۲-۷۴.
 - ۱۹- رجوع به توافق اسلو.
 - ۲۰- رجوع کنید به "آینده جنبش زنان فلسطین".
 - ۲۱- این شامل دیگر فعالین سیاسی و آکادمیسین‌ها نیز بود.
 - ۲۲- مراجعه به "آینده جنبش زنان فلسطین".
 - ۲۳- مراجعه به، همایی و کوتاب در "جنبش زنان فلسطین: استراتژی‌ها در مورد آزادی و دموکراسی".
 - ۲۴- مراجعه به، Sherna Berger Gluck، "زنان فلسطینی: جنسیت، سیاست و ناسیونالیسم".
 - ۲۵- برخورد جنبش اسلامی به این موضوع مهم است: می‌گویند "قتل ناموسی" غیراسلامی است، ولی مخالف تغییر قوانینی هستند که به متجاوز مجازات کمتری می‌دهد.
 - ۲۶- مراجعه کنید به، Amal Khreisheh، "زنان فلسطین: مسئولیت‌ها... چالش‌ها".
 - ۲۷- برای مثال، زمانی که طرح پارلمانی زنان جنگی را بین فعالین زن و اسلام‌گرایان برانگیخته بود، خود زنان به‌طور وسیعی حضور نداشتند.
 - ۲۸- "زنان مسلمان در تقابل با دسیسه‌های زنان سکولار"، دانشگاه ملی انجناح، فلسطین، ۸ مارس ۱۹۹۸
 - ۲۹- Khader Abusway، "مشکلات مباحث و مطالبات برای تغییر".
 - ۳۰- مراجعه شود به Antonelli، "طرح زنان جرقه‌های نبرد جنسیتی را بر می‌دمد".
 - ۳۱- Said Ghazali، "مشاجرات حول تضادهای عمیق بیرون آمده از وضعیت زنان"، بیت‌المقدس تایمز، ۳ آوریل ۱۹۹۸.
 - ۳۲- بسام جرار، "حقوق زنان یا برخورد تمدن؟"، الیام (بیت‌المقدس)، ۲۶ مارس ۱۹۹۸.
 - ۳۳- رجوع به توضیح مشابه در بیانیه‌ی ۱۶ مارس ۱۹۹۸ جنبش زنان تحت عنوان "خواهران، همکاران: صبر کنید. از چه توطئه‌ای حرف می‌زنید؟".
 - ۳۴- همان منبع.
 - ۳۵- رجوع شود به ریما همایی در "ان‌جی‌او‌های فلسطین از زمان اسلو"، گزارش خاورمیانه، ش. ۲۱۴ (۲۰۰۰): ۱۶-۱۹، ۲۷.
 - ۳۶- Eileen Kuttub، "چالش‌های نوین در جنبش زنان فلسطین".
 - ۳۷- لازم به ذکر است که ما به این زنان دسترسی مستقیم نداریم.
 - ۳۸- Joshua Hammer، "چگونه دو زندگی در مرگ به هم رسیدند"، نیوز ویک، ۱۴ آوریل ۲۰۰۲.
 - ۳۹- اخذ از تلویزیون جمهوری عراق، ۴ مارس ۲۰۰۲.
 - ۴۰- رجوع شود به "Diplomat censured over bomb poem"، از بی‌بی‌سی نیوز، ۱۸ آوریل ۲۰۰۲.
 - ۴۱- "شعری در ستایش آیات الأخرس، خشم بریتانیا را برمی‌انگیزد"، الجزیره، ۱۹ آوریل ۲۰۰۲.
 - ۴۲- نقل از Ismail Abdel Latif Al-Ashqar و Mo'men Mohammad Bseeso، زنان فلسطینی: هدف صهیونیستی.
 - ۴۳- الشعب (مصر)، "این زن است!"، ۱ فوریه ۲۰۰۱.
 - ۴۴- "دیدگاه"، Al 'Amoush.
 - ۴۵- مراجعه شود به Bseeso و Al-Ashqar، "زنان فلسطینی".
 - ۴۶- Arnon Regular، "مادر دو فرزند، اولین بمب‌گذار انتحاری زن در حماس شد"، Haaretz، ۱۵ ژانویه ۲۰۰۴.
 - ۴۷- مراجعه شود به Bseeso و Al-Ashqar، "زنان فلسطینی"، ۱۵۷.
 - ۴۸- این موضوع نه تنها به چالش گرفته نشد، بلکه برخی فمینیست‌ها از این‌گونه استفاده‌ی حماس از زنان تجلیل هم کرده‌اند. در این رابطه مراجعه شود به: Islah Jad، "حماس، زنان و اسلام، دوباره؟"
 - ۴۹- مراجعه شود به امل امیره، سپس به "سیاست مختل شده و مسأله اسرائیل/فلسطین"، چاپ Gil Hochberg.

به مناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان

فروdstی زن، فروdstی بشریت!

خشونت علیه زنان و گسترش بی‌سابقه‌ی آن در جهان مردسالار سرمایه‌داری به پدیده‌ای هولناک بدل شده است. از تجارت دختران خردسال و زنان جوان به کشورهای غربی و سایر کشورها برای تن‌فروشی اجباری و پورنوگرافی تا تجاوز و ضرب و شتم، توهین و تحقیر زنان در خانه‌شان توسط مردان خانواده، زنجیر بهم پیوسته‌ای است از ستم دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان. این سیستم مردسالار سرمایه‌داری است که جنگ علیه زنان را به طرز وحشیانه‌ای اعمال می‌کند. این سیستم بدون خشونت گسترده علیه زنان، بدون دفاع و به رسمیت شناختن برتری مرد بر زن در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و خانگی قادر به ادامه حیات نیست.

هر زنی که تجربه‌ی خشونت در هر شکلیش را دارد باید از خود سوال کند که چرا این اتفاق برایش افتاده است؟ ربط آن به نظام سرمایه‌داری چیست و چرا این نظام یکی از ارکان اصلی ستم و استثمارش فروdstی زنان و جنگ عریان علیه آنهاست؟ چرا بنیادگرایان و امپریالیست‌ها دو قطب زن‌ستیزی در جهان هستند که خشونت و تنفر از زنان را این چنین وسعت بخشیده‌اند؟ چرا مردان در سراسر جهان از امتیازی که این سیستم در اختیارشان گذاشته است بیشترین استفاده را کرده و خود را مالک زنان می‌دانند و بر پایه آن وحشیانه‌ترین خشونت‌ها را بر زنان اعمال می‌کنند؟ چرا خشونتی که توسط مردان علیه زنان اعمال می‌شود در طبیعت مردان نیست، بلکه بخشی از "طبیعت مردان" است که بوسیله‌ی نظام مرد - پدرسالار حاکم شکل می‌گیرد؟ و ...

برای پاسخ به این سوالات زنان باید کارکرد نظام مرد - پدرسالار سرمایه‌داری را به شکل علمی درک کنند تا بتوانند به‌طور آگاهانه، وسیع‌ترین و عمیق‌ترین مبارزه را در جامعه علیه آن دامن زنند.

ما در جهانی قرار داریم که بیش از هر زمان دیگر آماده تغییرات ریشه‌ای در موقعیت اسارت بار زنان است. یا به عبارتی تغییر موقعیت زنان رمز تغییرات ریشه‌ای در آن است. تغییرات پایه‌ای و اساسی در موقعیت زنان در گرو سرنگونی نظامی است که بر پایه‌ی فروdstی و بردگی زنان بنا شده است. زیر و رو کردن نظام سرمایه‌داری بدون دست بردن و زیر و رو کردن رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد امکان‌پذیر نیست.

امروز ما سوال نمی‌کنیم، ثابت می‌کنیم که امکان‌پذیر است. جهانی ساخته شود که هیچ زنی به خاطر زن بودنش مورد خشونت قرار نگیرد. جهانی ساخته شود که به ستم هزاران ساله پایان دهد و "طبیعت مردان" را عوض کند. جهانی ساخته شود که بر مالکیت مرد بر زن نقطه پایانی بخشد و مردان را آگاه کند که زنان را به عنوان نوع کامل بشر ارزیابی کنند. جهانی ساخته شود که کتاب و شعر، برنامه‌های تلویزیون و رادیو، سینما و تئاتر، موزیک و ... احترام عمیقی را به زنان تولید کنند و نقش و دخالت زنان را در پویایی جامعه جشن بگیرند. جهانی ساخته شود که هر زنی در هر گوشه‌ی آن برای رهائی کل بشریت مبارزه کند. ساختن چنین جهانی برای رهائی زنان امکان‌پذیر است و ما برای اثبات گفته‌ها و یافته‌هایمان صبر نمی‌کنیم! ساکت نمی‌مانیم! تسلیم نمی‌شویم! ... ما برای تغییر عمیق این جهان ستمگرانه‌ی مردسالار و برای پایان دادن به این جنگ یک‌سویه و خشونت‌بار علیه زنان، نه فقط روز ۲۵ نوامبر بلکه هر روز و هر ساعت و هر لحظه در صف مقدم نبرد می‌ایستیم! مبارزه می‌کنیم! و به مدد مبارزه‌ی جهانی‌مان برای فتح ناممکن‌ها حرکت می‌کنیم!

سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان)

۲۵ نوامبر ۲۰۱۳

QUARTERLY JOURNAL No.31 / JANUARY 2014

ADDRESS:

ZAN

POSTFACH 850442

KÖLN 61029

GERMANY

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

Web-Site:

www.8mars.com



Price: 3€-Euro / 3£-Pound